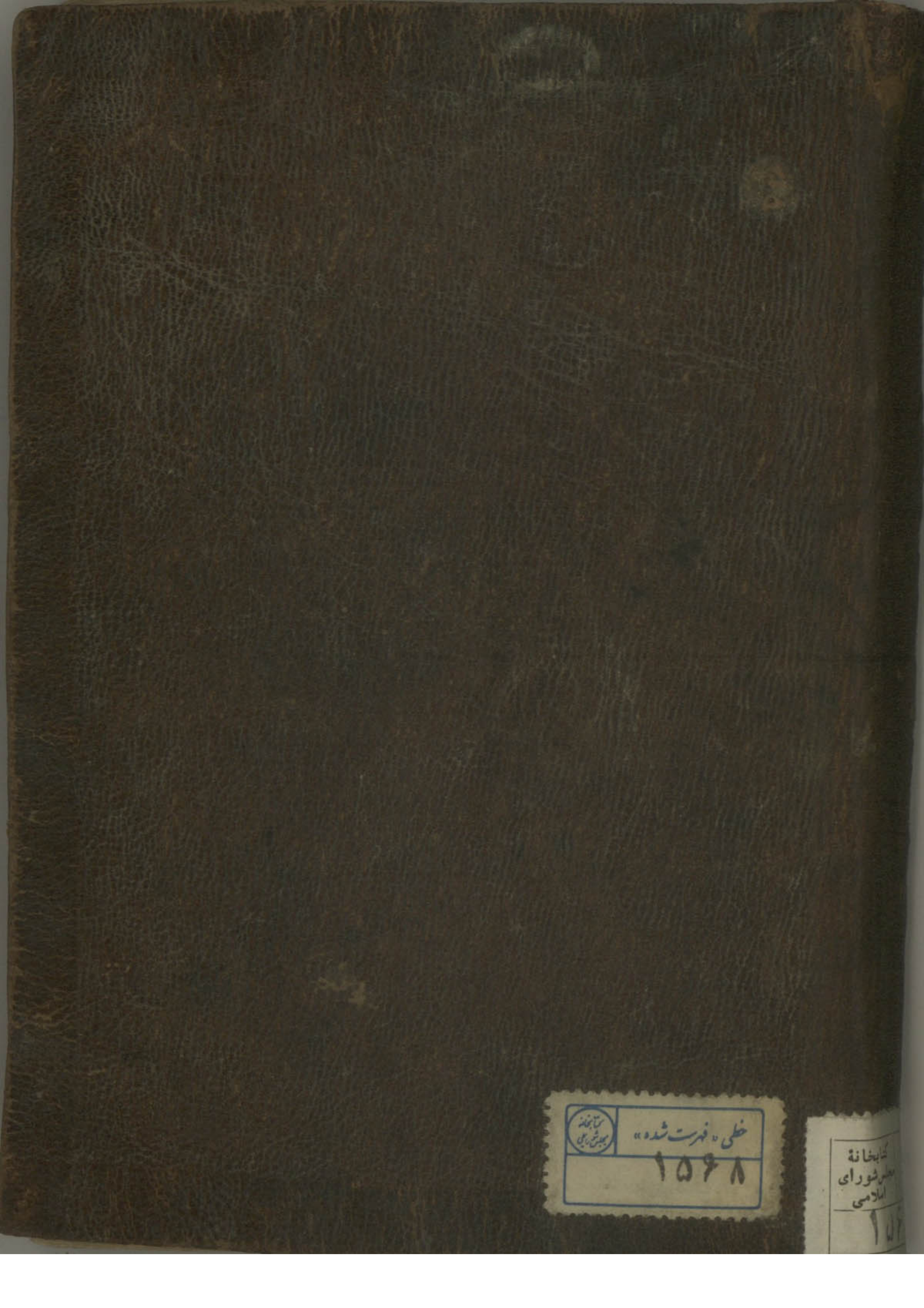
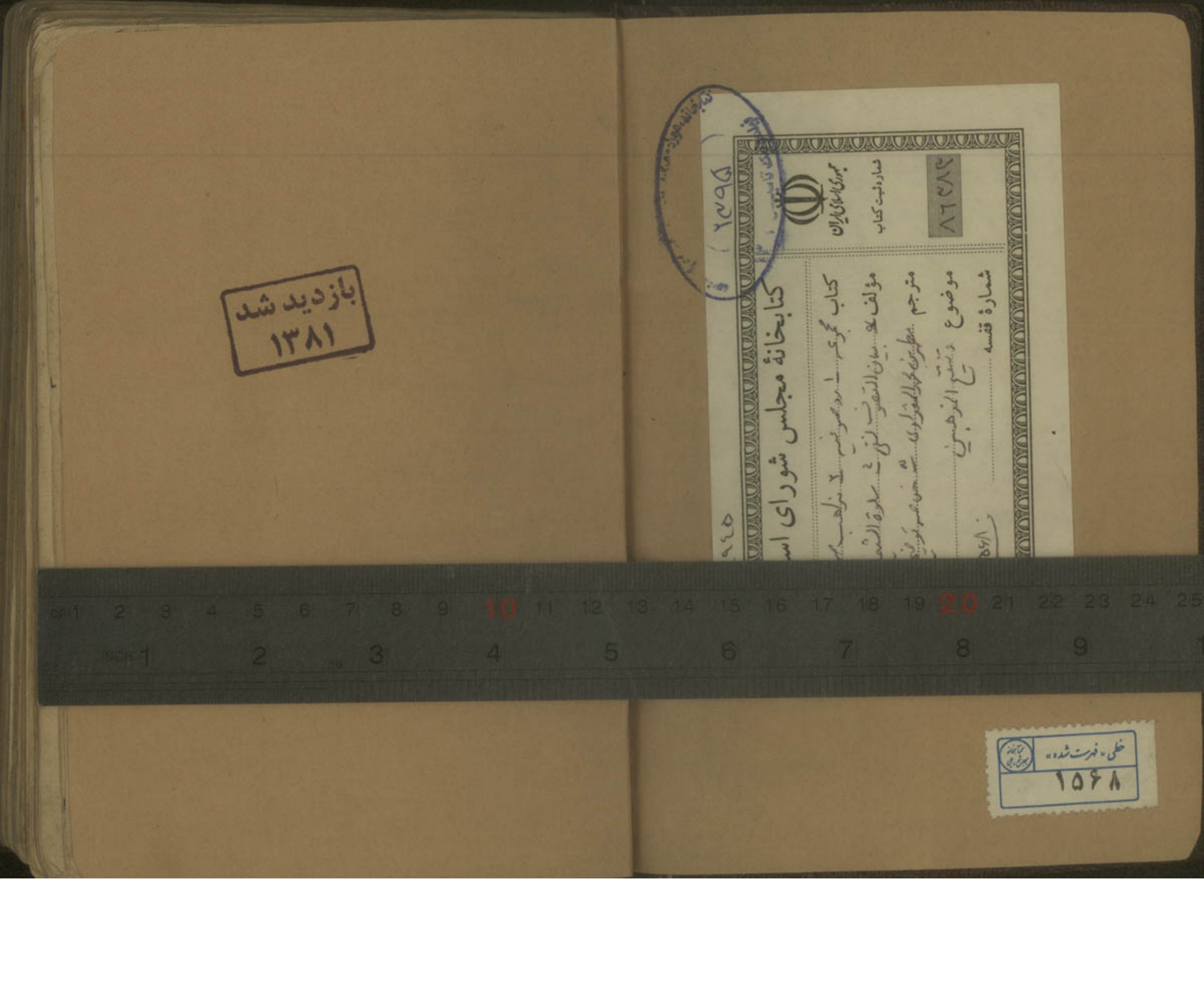
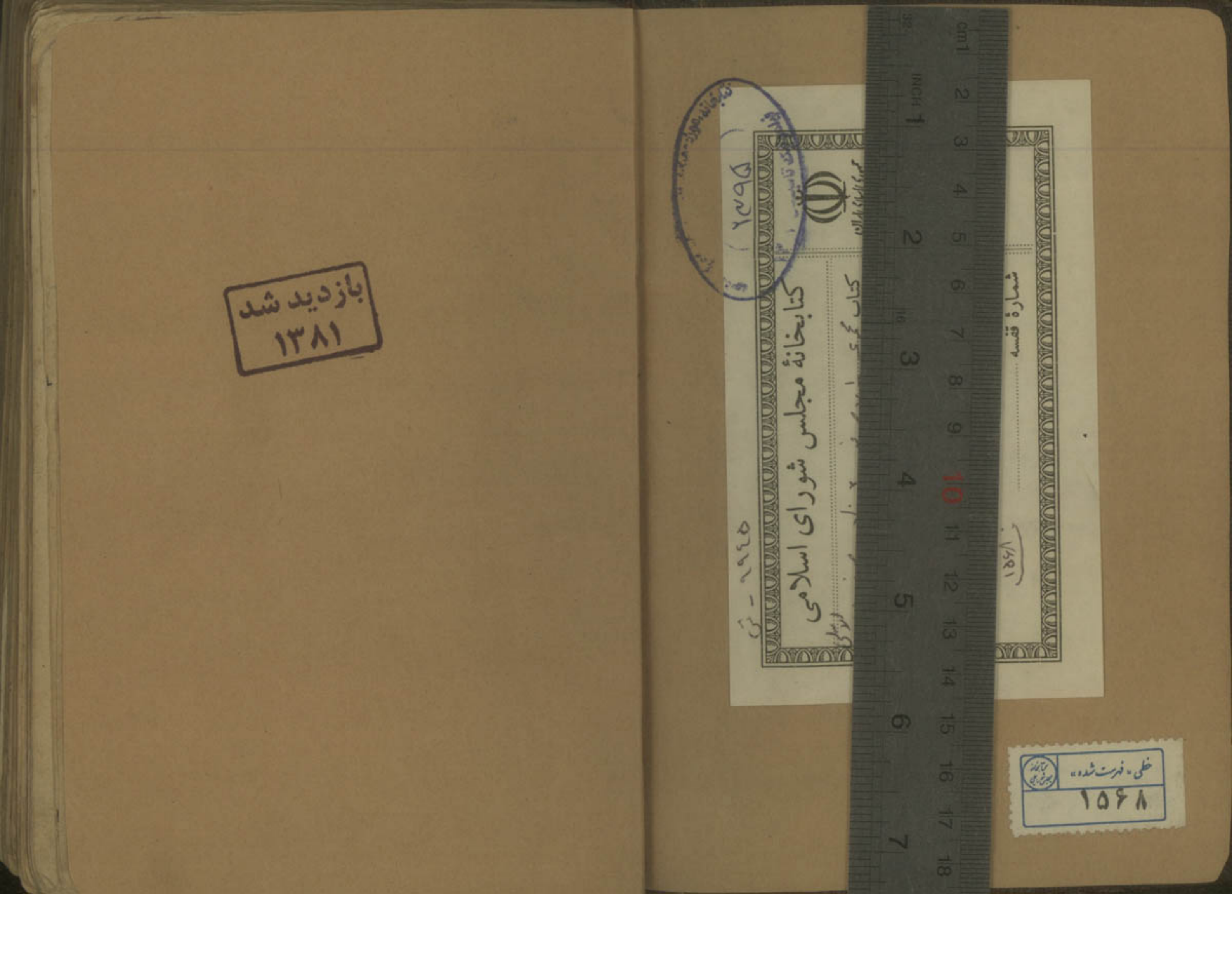
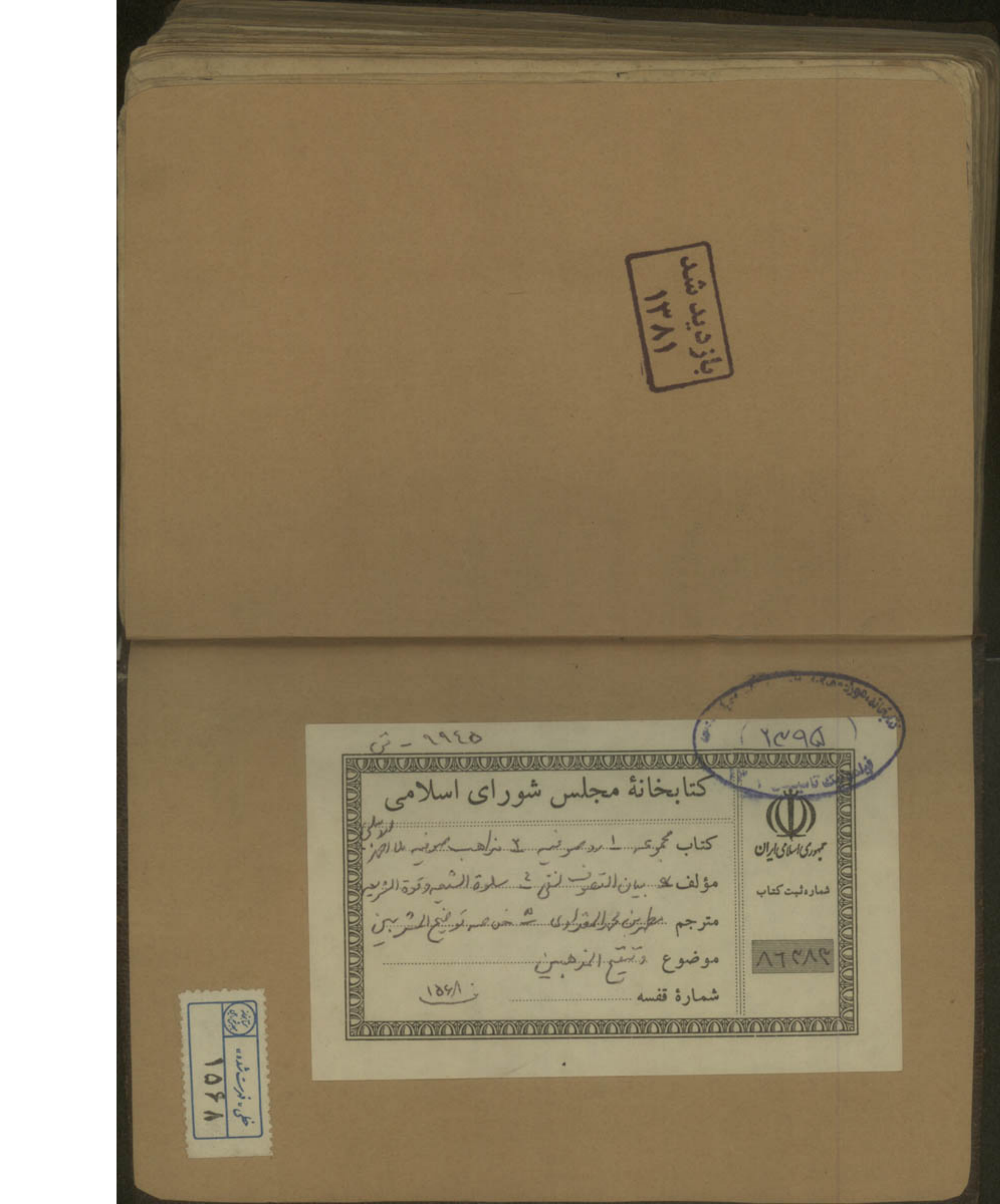

خطی «فهرست شده»
۱۵۶۸
کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی


بازدید شد
۱۳۸۱
خطی - فهرست شده
۱۵۶۸


بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی - فهرست شده
۱۵۶۸



بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب
مؤلف
مترجم
موضوع
شمارهٔ قفسه
جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
خطی - فهرست شده
۱۵۶۸

اگرچه این [illegible] رحمة الله علیه در کتاب [illegible] حال
اعمال کرده در باب الدلالات [illegible] کلینی
رحمة الله علیه در [illegible] در باب علم ذکر کرده از حضرت
[illegible] معلوم [illegible] حضرت جعفر
صلوات الله علیه [illegible] نقل [illegible] کرده اند که
[illegible] لا [illegible]
[illegible] که عالم باشد یا طالب
علم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

چند رساله در مذمت صوفیه ۲۳

انکه ابن بابویه قمی رضوان الله علیه در کتاب خصال
نقل کرده در باب الثلاث و هم محمد بن یعقوب کلینی
رحمه الله علیه در اصول در باب علم ذکر نموده از حضرت
ناطق بحق و وصی مطلق و وارث علم نبوة جعفر بن محمد
صلوات الله علیه و آله و سلم نقل فرموده اند که اغد
عالما او متعلما او احب العلماء و لا تکن رابعا فتهلک
ببغضهم یعنی صباح کن در حالتی که عالم باشی یا طالب
علم یا دوست و پیروی علما کنی و مباش در مرتبه
چهارم پس اگر در مرتبه چهارم باشی هلاک خواهی
شد یعنی باتش دوزخ خواهی رفت و نیز در کتاب
مذکور مسطور است که مردم همه بر دو قسم اند یا عالم اند
یا طالب علم اند و باقی مردم خزنکس اند و جمیع خزنکسان
در آتش دوزخند و نیز بحدیث دیگر وارد شده که همه مردم
بر سه قسم اند عالمند و طالب علم و غثا و غثا انچیزها را گویند

که سیل اب در جای افتد که خوار و خس و خاشاک و سرگین
ادم و سرگین سگ و چهارپا در انجا باشد جمع کرده
ببرد و اینها همه برای سوختن باشد و حدیث سیم در اصول
کافی از حضرت باقر علیه السلام منقولست که ان معصوم مفترض
الطاعة فرمودند عالمی که نفع برده شود بعلم او بهتر است
از هفتاد هزار عابد حدیث چهارم در اصول کلینی مذکور است
که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمودند کسی راهی
پیش گیرد و بطلبد در ان راه علم دین را و پیش او حق
الله تعالی راهی که بکشد او را به بهشت و بگسترانند ملائکه
بالهای خود را در زیر پای او و طلب امرزش کنند
از حق تعالی برای طالب تا انکه ماهیان در دریا و همه جانوران
دریا و درندهای بیابانها و چهارپایان بیابانها
و هر چیزی که هست در زمین و اسمان همه طلب امرزش
و دعا کنند از برای طالب علم زیرا که حیاة و زندگی

دل بعلم است

دل بعلم است و نور چشم است و هر که دین ندارد دلش
مرده و چشمش کور است و علم قوة بدنست از سستی
و فرود اورد خدای تعالی صاحب علم را در منزلهای نیکان
و عطا کند او را در مجالس خوبان در دنیا و در اخرت
و بعلم طاعت و بندگی کرده میشود خدا را و بعلم شناخته
میشود بوحدانیت خدای تعالی و بعلم صله رحم بجای اورده
میشود و بعلم حلال از حرام دانسته میشود و علم پیش
از عملست و عمل تابع علمست روزی کند حق تعالی بنیکبختان
و محروم کرداند حق تعالی از علم شقیان و بدبختان و دیگر
بهترین اعمال نزد الله تعالی خشیت است که ترس باشد
همچنانکه در کلام مجید میفرماید در مدح علما انما
یخشی الله من عباده العلماء یعنی نیست جز این نیست
که میترسند از خدای تعالی بندگان که عالمند پس از قاعده
و قوانین و ظاهر ایه کریمه معلومست که ترس در وجود

شریف علماست و مخصوص ایشانست و غیر علما از رحمت حق
تعالی بمنزله سند و آیات و احادیث و کتب امامیه و غیر امامیه
در مدح علما بیش از آنست که توان حصر کرد و بشماره در آورد

باب در مذمت صوفیه و احادیث که دلالت میکند
بمذمت و بر طعن و لعن کرده صوفیه آنست که مولانا
احمد اردبیلی رضوان الله علیه در کتاب حدیقة الشیعه
آورده باین طریق نقل الشیخ المفید محمد بن محمد بن النعمان
عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب انه قال کنت مع الهادی علی بن محمد
علیهما السلام فی مسجد النبی صلی الله علیه وآله فاتاه جماعة
من اصحابه منهم ابو هاشم الجعفری و کان رجلا بلیغا و کانت
له منزلة عظیمة عنده علیه السلام ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیه
و جلسوا فی جانبه مستدیرا و اخذوا بالتهلیل فقال
علیه السلام لا تلتفتوا الی هؤلاء الخداعین فانهم خلفاء
الشیاطین و مخربوا قواعد الدین یتزهدون لاراحة الاجسام

ویتهجدون

و یتهجدون لتصید الانعام و یتجوعون عمرا حتی یدیخوا
الایکاف حمرا لا یهللون الا لغرور الناس و لا یقللون
الغذاء الا لملاء العساس و اختلاس قلب الدفناس
یتکلمون الناس باملائهم فی الحب و یطرحونهم بادلیلائهم
فی الجب اورادهم الرقص و التصدیة و اذکارهم الترنم و التغنی
فلا یتبعهم الا السفهاء و لا یعتقدهم الا الحمقی فمن ذهب [illegible]
الی زیارة احدهم فکانما ذهب الی زیارة الشیطان و عبادة الاوثان
و من اعان احدا منهم فکانما اعان یزید و معاویة و ابا سفیان فقال
رجل من اصحابه و ان کان معترفا بحقوقکم قال فنظر الیه شبه المغضب
فقال دع ذا عنک من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا اما
تدری انهم اخس طوائف الصوفیة و الصوفیة کلهم مخالفونا
و طریقتهم مخالفة لطریقتنا و انهم الا نصاری و مجوس هذه الامة
اولئک الذین یجهدون فی اطفاء نور الله و الله متم نوره و لو کره
الکافرون یعنی مولانا احمد اردبیلی رحمه الله در کتاب حدیقة الشیعه

لملاء العساس یعنی قدح را

اورده بدین طریق که نقل کرده شیخ مفید رضوان الله علیه و او از
محمد بن حسین بن ابی الخطاب بدرستی و تحقیق که او گفت که من
بودم در خدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه مسجد حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم پس در آمدند جماعتی از اصحاب
آنحضرت در میان آن جماعت بود ابو هاشم جعفری و یعنی از نسل جعفر
طیار بود و او مردی بود در نهایت بلاغت و فصاحت باشد و در
پیش آنحضرت قرب و منزلت عظیم داشت و حضرت و را اکرام و
عزت داشتی بعد از آن داخل شدند بمسجد جماعتی از صوفیان و در
یک جانب مسجد نشستند و دور زدند و شروع کردند در ذکر
بلند و آواز بر داشتند بلا اله الا الله و اصحاب آنحضرت از روی تعجب
بایشان نگاه کردند پس آنحضرت صلوات الله علیه فرمودند که التفات
مکنید باین فریب دهندگان خلق بدرستی که این گروه جانشینان
شیاطین اند و خراب کنندهٔ راههای دین اند و این گروه زاهد
میکنند از برای تن پروری و عبادت میکنند از برای شکار کردن

سفیهان

و بر غلان مثل حیوانات اند از چهار پایان و گرسنگی میکشند
مدتها تا آنکه بزیر پالان در آورند خرها را لا اله الا الله نمیگویند
مگر از برای اینکه فریب دهند مردمان را و کم نمیخورند مگر از
اینکه پر کنند کاسها و کیسها خود را و از ربودن دل
بخیلان را چنان فریب دهند که جان و مال خود را
صرف ایشان نمایند و با مردم گفتگو کنند که دلها
بدو از محبت خدا و رسول و حضرات و از این راه
مردم را در چاه خس پوش اندازند و اوراد ایشان
رقص کردن و چرخیدن و دست بهم زدن
باشد و ذکر ایشان ترنم و ترانه و خوشخوانی باشد
پس تابع این گروه صوفیه نشوند مگر سفیهان و عقلا
و اعتقاد بایشان نکنند مگر احمقان و خران پس هر کس
بزیارت و بدیدن یکی از این گروه صوفیه رود خواه
در زندگی و خواه در مردگی در سر قبر ایشان رود

سفیهان

بجهت زیارت ایشان همچنانست که بدین و بنیادت
شیطان و بت پرستان رفته و هر کس یاری و مدد کرده
یزید را بکشتن امام حسین علیه السلام و همچنانست که یاری
و مددی معاویه و ابا سفیان کرده بجنگ امیر المؤمنین
علی علیه السلام و همچنانست که بجنگ حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله رفته پس بد حال کسانی که کویند ما [شیعیم]
و خود را شیعه دانند و بدین و بنیادت این کروه
روند یا مدد و یاری با حال این کروه صوفیه نمایند
حال آنکه بت پرست و شیاطین اند و شیعه نیستند
پس کفت یکی از اصحاب آنحضرت که ای فرزند رسول
خدا اکرچه این کروه صوفیه اقرار بحقیت شما داشته
باشند و شما را امام دانند پس آنحضرت از روی
غضب بآنکس نکریست و فرمود که بکذار این کفتکو را کسی که
شیعه ما باشد و ما را امام داند نافرمانی ما نمیکند

وبرخلاف

و برخلاف طریقه ما نمی رود و نمی بینی که بدترین و خبیث
ترین صوفیه این کروهند و همه کروه صوفیه و جمیع
مخالف مانند و در طریق مخالفت ما میکوشند و طریقه
ایشان غیر طریقه ماست و نیستند کروه صوفیه مکر
نصاری و مجوس این امت و این کروه صوفیه آنند
که جهد و سعی تمام [یعنی آتش پرست] [illegible] میکنند که فرو نشانند نور خدا را
یعنی که اعجاز و کرامات بر خود به بندند و بدروغ
که مردم رو بایشان کنند و اما ما را بپوشانند
که نور خدائیم و خدای تعالی خود را تمام میکند و روشن
دارد هرچند بد آید کافران را یعنی صوفیان را و دیکر
شیخ مفید رحمه الله که یکی از علماء امامیه است
و استاد اکثر محدثین است در کتاب خود که ردّ
بر اصحاب حلاج نوشته روایت میکند از حسین
بن سعید که یکی از راویان حدیث است که او میفرماید

که شخصی از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام پرسید از حکم یکی
صوفیه آنحضرت فرمودند که کلهم فی الفنا و لا یقول بالتصوف
احد الا لخدعة او ضلالة او حماقة و ربما استجمعها
احد منهم یعنی همه جماعت صوفیه در مخالفت ما باشند
و قایل نمیشوند کسی بصوفی بودن مگر آنکه فریب و بازی
خورده باشد یا گم راه شده باشد یا احمق و کودن
باشد و بسا باشد که این سه صفت که بدترین صفتها است
یک شخص از اینها جمع کرده باشد هم فریب خورده باشد
و هم گم راه باشد و هم احمق و کودن باشد و دیگر آنکه خاتم
المجتهدین شیخ بهاء الدین در مذمت این گروه عاقبت
نا خیر در کشکول نقل فرماید بسند صحیح که قال النبی
صلی الله علیه و آله لا تقوم الساعة حتی یخرج قوم من امتی
اسمهم صوفیة لیسوا منا و انهم یهود امتی یحلقون للذکر
یرفعون اصواتهم بالذکر یظنون انهم علی طریق الابرار

بلهم

بل هم اضل من الکفار و هم من اهل النار لهم شهقه
کشهقة الحمار قولهم قول الابرار و علمهم عمل الفجار و هم
منازعون العلماء لیس لهم ایمان و هم معجبون باعمالهم
لیس من علمهم الا التعب حضرت سرور کاینات محمد بن
عبد الله صلی الله علیه و آله میفرماید که قیامت قایم نشود
تا آنکه بیرون کرده شود گروهی از امت من نام پلید شان صوفی
باشد و ایشان از امت من نباشند و ایشان جهود
امت من باشند حلقه میشوند از برای ذکر و بلند میکنند
آوازشان از برای ذکر و گمان دارند ایشان که براه
نیکانند و ایشان براه نیکان نیستند بلکه گم راه تر از
کافرانند و ایشان اهل آتش دوزخند و فریاد
کنند مثل فریاد کردن خران و فاسقان باشند
و ایشان منازعه و بحث با علما دارند و نیست با ایشان
ایمان و ایمان ندارند و ایشان عجب کنند بکردار

وقول ایشان قول نیکان مینماید و علمشان بطریق عمل فاجران ص

خویش حاصل نخواهند داشت از عملشان بغیر از مشقت و محنت
نعوذ بالله از این کردار و از این گفتار **باب در مذمت نشستن
در چله** اما از افعال این گروه صوفیه چله نشستن
باشد و این باعتقاد خودشان عبادت میدانند
و اعتکاف میدانند و این محض بدعت و حرام است بواسطه
انکه خلافست در میان محدثین و فقها در اعتکاف بعضی
برانند که اعتکاف حرامست مگر در چهار مسجد مسجد
مکه معظمه و مسجد مدینه طیبه و مسجد جامع کوفه و مسجد
بصره و اعتقاد ابن بابویه بابویه انست که اعتکاف
جایز نیست مگر در که نبی و وصی نبی در ان نماز کرده
باشند و بعضی دیگر از فقها قایلند بمسجد مداین
و اقوال غیر اینها در میان علماء اثنا عشریه هست پس
بنابر این ظاهر احادیث و اقوال علما و فقها چله نشستن
این جماعت بدعت باشد و اهل بدعت هیچ شک نیست

کهدر

که در آتش خواهند بود بابت بوستان معدل این
مذکور خواهد شد احادیث که در باب اهل بدعت
واقعست انشاء الله تعالی **باب در مذمت خواندن
شعر** و دیگر مقرر است که شبهای جمعه و شبهای
متبرکه جمع میشوند از برای ذکر حال آنکه ذکر اینها
بیت و شعر است و این را نیز عبادت دانند و حال
انکه در مذمت خواندن شعر احادیث معتبره واقع
شده و از جمله شیخ ابو جعفر طوسی رضوان الله علیه
که یکی از محدثین امامیه است در کتاب صوم حدیثی
از حضرت امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام
نقل کرده که حضرت فرمود بشنو هیچ شعر مخوانید
و نه در شب جمعه و نه در روز جمعه و در ماه مبارک
رمضان نه در شب و نه در روز اسمعیل پسر آنحضرت
پرسید که ای پدر بزرگوار اگر چه حق باشد و ان

امام معصوم فرموده‌اند اگرچه در مدح ما باشد نباید خواند
و حدیث دیگر در همین باب در کتاب مذکور میفرماید
که راوی گفت بآن حضرت اگرچه شعر حق باشد
وآنحضرت فرمودند که هرچند شعر حق باشد حدیث
دیگر آنکه ابن بابویه قمی در کتاب من لا یحضره الفقیه
نقل کرده از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت
فرمودند که هرگاه کسی در روز جمعه شعر بخواند
نصیب او از ثواب و فضیلت روز جمعه همان شعر خواهد
بود اگرچه عبادت دیگر هم کرده باشد و دیگر از برای
شب جمعه و روز جمعه را عبادت و دعا و سورها
از قرآن مخصوص واقع شده که چه سوره باید خواند
و چه مقدار نماز باید کرد و طریق عبادت شب جمعه
و روز جمعه از حضرات ائمه اثنا عشر بیان و مقرر
شده و حال آنکه این جماعت در شبهای عزیز هیچ یک

از سورها

از سورها و دعاها مشغول نیستند و این معنی بمعاشرت
و مجالست از ایشان معلوم شده و این خوانندگی
ایشان شکی نیست که غناست

باب در مذمت غنا

و در باب غنا ابن بابویه رحمه الله در کتاب من لا یحضر
حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که مردی
بآنحضرت گفت یا ابن رسول الله مرا همسایه ایست و او کنیزکان
دارد و کنیزکان غنا میکنند یعنی خوشخوانی میکنند
و گاهی میشود که داخل بیت الخلا میشوم و بسیار نشینم
از جهت گوش کردن آواز ایشان پس آنحضرت فرمودند
که ترک این عمل کن گفتم یا حضرت این چیزی نبود که بپای
خود رفته باشم از برای شنیدن آواز غنا ایشان
پس آنحضرت فرمودند بلی آیا نشنیده که حق سبحانه
و تعالی در کلام مجید میفرماید که ان السمع والبصر
والفؤاد کل اولئک کان عنه مسئولا یعنی بتحقیق که گوش

و دل هر دو اینها فردای قیامت برسیده خواهد شد از هر
چیزی که دیده و شنیده و کسب کرده آن مرد گفت بتحقیق که توبه
کردم و بخدا باز گشتم بعد از آن حضرت امام علیه السلم
فرمود که برخیز و غسل کن و نماز گذار و بر توبه خود قایم
باش بدرستی که تو مشغول بچیزی مهلک و خطرناک بودی
چه بد بیبودی حال تو اگر بدین حال میمردی و بجهنم میرفتی
بار دیگر آنحضرت امر کرد که باز توبه کن و طلب آمرزش
نمای از خدای تعالی ازین کار نعوذ بالله من شرور انفسنا
و من سیئات اعمالنا **باب در مذمت نخوردن گوشت**
و شال پوشیدن دیگر از جمله قانون جهلا آنست
که در این ایام چهار روز حیوان نخورند و این نیز موافق
حدیث بدعتست بواسطه آنکه در اصول کلینی مذکور است
که اگر کسی چهار روز گوشت نخورد اذان بر گوش او باید
گفت بواسطه آنکه بد خلق میشود و بد خلق به بهشت نرود
ودیگر

ودیگر در باب شال پوشیدن و این نیز موافق حدیث
خوب نیست و حدیث در کتاب خصال مذکور است
که شال پوشیدن ممنوع است و خوب نیست و دیگر در
کتاب ورام و غیره نقل شده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مخاطب ساخت اباذر را و فرمود که یا اباذر یکون فی آخر
الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون
الفضل لهم بذلك علی غیرهم و اولئك تلعنهم ملائکة
السماء والارض یعنی بود باشد که بیاید در آخر الزمان
گروهی که پشم و شال پوش باشند در زمستان و در
تابستان نشان و مردم بهتر دانند و فضیلت ایشان را
بسبب پشم پوشی بر دیگران و کسیکه ایشان در دو
انجماعت را لعنت کنند ملائکه آسمانها و زمینها
و دیگر در مذمت این گروه صوفیه شیخ مفید رضوان الله
علیه در کتاب رد بر اصحاب حلاج بسند معتبر

روایت کرده از حضرت امام علی نقی علیه السلم که انحضرت
یعنی در جواب پرسیدن از احوال این گروه و در خلوت نشستن ایشان
ایشان و سماع و سرود یعنی خواننده گی کردن و خواننده گی
شنیدن ایشان و اصول گرفتن و دست بهم زدن
ایشان و رقص کردن و چرخیدن ایشان و نعره زدن
و بیهوش گشتن ایشان انحضرت فرمود که کلهم
من الراغبین الخلاعی ولا یشتغلون بهذه الاعمال الا
لغرور الناس وانها من الشیطان وانهم یتبعون
فقیل له یا رسول الله یقولون لا شعور لنا فی بعضها
فقال علیه السلم یخادعون الله والذین امنوا وما یخدعون
الا انفسهم وما یشعرون یعنی همه این طایفه صوفیه
از ریاکارانند و فریبنده گان خلقند و مشغول
نمیشوند باین عملها مگر از برای فریب دادن مردمان
بدرستی و تحقیق که این عملها از جانب شیطانست

وایشان

وایشان پیروی و متابعت شیطان میکنند پس گفتند
بانحضرت که ای فرزند رسول خدا این گروه میگویند
که شعور و خبر نیست ما را در بعضی از این فعلها پس
خواند امام علیه السلم این ایه را که یخادعون الله والذین
امنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون یعنی فریب
میدهند خدا را و فریب میدهند مؤمنان را و فریب نمیدهند
مگر نفسهای خود را و در فریب دادن نفسهای خودشان
شعور ندارند و بیخبرند و در حدیقة الشیعه
مولانا احمد اردبیلی رضوان الله علیه بسند صحیح روایت
از احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی و اسماعیل ابن بزیع از حضرت
امام رضا علیه السلم که انحضرت فرمودند که من ذکر عنده الصوفیه
ولم ینکرهم بلسانه او بقلبه فلیس منا ومن انکرهم فکانما
جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه واله
یعنی هرگاه نام برده شود پیش کسی گروه صوفیه وانکس

منکر نشود ایشانرا بزبان باید پس آنکس نیست از ما و از
شیعیان ما نخواهد بود و کسی که منکر شود ایشانرا یعنی
گروه صوفیه را اگر نتواند بزبان و اگر نتواند بزبان منکر
ایشان شود تقیه باشد بدل منکر ایشان شود چنان
باشد که جهاد کرده باشد با کفار و مشرکین در پیش
رسول الله صلی الله علیه و آله و حدیث دیگر بسند
صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی روایت شده که او
گفت قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن محمد علیه السلام
قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فما تقول
فیهم قال علیه السلام انهم اعداءنا فمن مال الیهم فهو منهم و یحشر
معهم و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون الیهم و یتشبهون
بهم و یلقبون انفسهم بلقبهم و یأولون اقوالهم الا فمن
مال الیهم فلیس منا و انا منه براء و من انکرهم و رد علیهم
علیهم کان کمن جاهد الکفار بین یدی رسول الله صلی الله علیه و آله

یعنی گفت

یعنی گفت مردی از شیعیان بحضرت جعفر بن محمد علیهما السلام
به تحقیق که ظاهر شده در این زمان گروهی که ایشانرا
صوفیه و اهل تصوف میگویند چه میفرمایید در باب
ایشان آنحضرت فرمود که به تحقیق و البته که ایشان
دشمنان مااند و هر کس میل بایشان کند از ایشانست
و حشر او با ایشانست و زود باشد که گروهی بهم رسند
و دعوای دوستی ما کرده باشند و میل ایشان
بسوی ایشان باشد و خود را شبیه کنند بوضع و حنع
و لقب خود کنند لقب ایشانرا و تأویل اقوال ایشان
کنند یعنی حرف مشایخ صوفیه گفته باشند که محض
کفر و الحاد باشد تأویل کنند که اراده باطن کرده اند
نه ظاهر پس آنحضرت صلوات الله علیه فرمود آگاه باشید
و بدانید کسی که میل کند بسوی گروه صوفیه پس
نیست آنکس از ما و شیعه ما نیست و ما از او بیزاریم

وکسی که منکر شود ورد کند بر ایشان چنان باشد که جهاد کرده
با کفار در پیش حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله و در طعن و لعن
مذهب صوفیه اخبار و احادیث بسیار است از انجمله ابو هاشم
کوفی صوفی که او واضع مذهب صوفیه است حدیث بسیار در باب
طعن او وارد است از انجمله اینست که علی بن الحسین بن موسی
بابویه القمی رضوان الله علیه در کتاب قرب الاسناد خود
روایت میکند از سعد بن عبدالله از محمد بن عبد الجبار از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلم که انحضرت فرمودند که پرسیدند
از حضرت ابی عبدالله یعنی امام جعفر صادق علیه السلم
از حال ابو هاشم کوفی صوفی انحضرت فرمودند که انه
فاسد العقیدة جدا وهو الذی ابتدع مذهبا یقال
له التصوف وجعله مفر لعقیدته الخبیثة یعنی ابو هاشم
صوفی کوفی بد اعتقاد و بد مذهب بود البته و او انچنان
کسی بود که بدعت کرد مذهبی را که انرا تصوف گویند

وگردانید

وگردانید آن مذهب را گریزگاه از برای اعتقاد پلید
خود و در بعضی از روایات واقع شده که علی بن
الحسین مذکور بسند دیگر روایت کرده که انحضرت
فرمود وجعله مفر لنفسه الخبیثة یعنی گردانید حصن فرا
گریزگاه از برای نفس پلید خود مثل شیخ مفید وابن
بابویه و ابن قولویه این طایفه ضاله را غلات گویند
و باتفاق مذهب اثنا عشریه غالی در ظاهر و باطن
نجس میباشند

باب در مذمت پیر و مرید شدن

بر شیعه باید که دست بدامن محمد وال محمد زنند و دست
از دامن ایشان کوتاه نکنند که ایشان هادی
راه اند و راه نمایند و حجت خدا اند بر خلق و همه
میباید که تابع ایشان باشند و از ایشان وسیله
جویند نه هر کسی وسیله جوید و تابع و مرید شود
و نسبت دهد خود را بغیر محمد وال محمد نسبی انکس

کافر و مرتد و ملعون است و از ایشان حضرت محمد مصطفی
صلی الله علیه وآله بری است چنانکه حدیث است در من
لا یحضره الفقیه در باب نوادر آخر کتاب در وصیت
حضرت رسول خدا بعلی بن ابی طالب علیه السلام و فرمودند
که یا علی من انتمی الی غیر موالیه فعلیه لعنة الله یعنی هر کس
نسبت دهد خود را یعنی مرید شود بدیگری و گوید
من مرید فلان شیخم و فلانی پیرم بغیر مولای خود
که علی بن ابی طالب و فرزندانش پس بر اوست لعنة الله
و دیگر آنحضرت فرمودند که علی من تولی غیر موالیه
فقد کفر بما انزل الله عز وجل علی یعنی یا علی هر کس
تولی کند و نسبت دهد خود را بغیر از آنها که تولی
باید کرد که حضرات ائمه علیهم السلام باشند و بگوید
مثلا من مرید فلان شیخم و فلان پیرم پس بتحقیق
والبته منکر و کافر شده آنکس با نچه فرو فرستاده

خدای

خدای عز وجل بر من یعنی بر پیغمبری من ایمان نیاورده
و قرآن و کتابهای دیگر از آسمان نازل شده بر جمیع انبیا
و اقرار و تصدیق نکرده و ایضا آنحضرت فرمودند که من
توسل بشیخ من شیوخ بغیر علی و ذریته و لو کان
طاعته کطاعة عیسی بن مریم فشیخه شیطان فهو مرتد
عن طریقتنا یعنی کسی که تولی کند و وسیله جوید بشیخی از
شیخها بغیر علی بن ابی طالب و فرزندانش هر چند طاعت
و بندگی آنکس مثل طاعت و بندگی عیسی پیغمبر باشد
پس شیخ او شیطانست و او مریدش مرتد و کافر است
از طریقه ما و حدیث دیگر در کشکول شیخ بهاء الدین
مذکور و مسطور است که قال رسول الله صلی الله علیه وآله
سیاتی زمان علی الناس یظهر فیهم خلق یزهدون
و ینسبون انفسهم بالصوفیه یرقصون بالدفوف رقصا
کالفجار و یشهقون بمنزلة الحمار فیظنون انهم علی طریق الابرار

بل هم اضل من الکفار اولئک اهل النار یعنی فرمود
حضرت رسول صلی الله علیه وآله که زود باشد که بیاید
زمانی بر مردم که ظاهر شود در میان ایشان گروهی
که زاهدی کنند و گویند ما زاهدیم و ترک دنیا
کرده‌ایم و نسبت دهند نفسهای خود را بصوفی گری و پیری
باشند بدف و دایره مثل رقیصدن فاسقان و فاجران
و مرا یاد کنند بمانند الاغ بلکه ایشان گم راه تر
از کفارند و ایشان اهل آتش دوزخند باب در
بیان در مذمت ذکر ایشان بدانکه روش ذکر خدا را
آیه و حدیث وارد شده چنان نیست که هر کس بهر
نوع که خواهد ذکر کند و ذکر یاد کردن و بخاطر
گذرانیدن چیزیست و مؤمن میباید که همیشه در
ذکر حق تعالی باشد و کسی که مطیع خدا و رسول و اولاد
رسول است مدام ذاکر و همیشه در یاد حق تعالی

واصل

واصل ذکر آنست که خلاف شرعی که چنین کسی این خدا را
یاد کند بعظمت و جلالت و از آن خلاف شرعی رو گردانند
و اعراض نماید فریاد کردن و اصول گرفتن و شعر خواندن
و آهنگ در ذکر گرفتن ذکر حرامیست بلکه علامت
نفاقست و حق تعالی در قرآن مجید میفرماید که واذکر
ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و دون الجهر من القول
بالغدو والآصال و لا تکن من الغافلین یعنی یاد آور
یا محمد پروردگار خود را در دل خود از روی ترس
و شکستگی بغیر بلند گفتن و فریاد کردن و در ذکر
من آواز بلند مکن و صبح و شام در یاد من باش و از
غافلان مباش و حدیث در من لا یحضره الفقیه
که قال موسی یا رب ابعید انت منی فانادیک ام قریب
فاناجیک فاوحی الله تعالی الیه انا جلیس من ذکرنی
یعنی حضرت موسی علیه السلام گفت ای پروردگار من آیا تو دوری

از من پس ترا فریاد کنم یا نزدیکی بمن که من ترا مناجات
کنم و در پنهان و از دل با تو بگویم پس وحی آمد
از حق تعالی بسوی موسی ع که یا موسی من همنشین آن کسم
که در یاد منست یعنی او از بلند کردن و فریاد زدن
خدا را جواب نباشد و دیگر در کتاب عدة الداعی
مذکور است که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لابی ذر
یا اباذر اذکر الله ذکرا خاملا قلت وما الخامل قال الخفی
یعنی گفتند حضرت رسول صلی الله علیه و آله با بوذر که یا اباذر
خدا را خامل کن گفتم خامل چیست فرمودند که در پنهانی
خدا را یاد کردن و حدیث دیگر قال امیر المؤمنین علیه السلم
من ذکر الله فی السر فقد ذکر الله کثیرا ان المنافقین کانوا
یذکرون الله علانیة ولا یذکرونه فی السر فقال الله یراؤن
الناس ولا یذکرون الله الا قلیلا یعنی هر کس ذکر کند
خدا را در پنهان پس بتحقیق که ذکر خدا را بسیار کرده

بدرستی

بدرستی که منافقان بودند ذکر خدا را بلند و آشکارا
میکردند و در پنهان یاد خدا نمیکردند و حق تعالی فرمود
که ریا میکنند بمردم و ذکر خدا نمیکنند مگر قلیلی و حدیث
دیگر ان رسول الله صلی الله علیه و آله کان فی غزاة فاشرفوا
علی واد فجعل الناس یهللون ویکبرون ویرفعون اصواتهم
فقال علیه السلم اربعوا علی انفسکم اما انکم لا تدعون
اصم ولا غایبا وانما تدعون سمیعا قریبا معکم یعنی حضرت
رسول صلی الله علیه و آله بود نبرد جهاد پس به بلندی
بر آمدند مردم را باواز بلند میگفتند لا اله الا الله
والله اکبر مشغول شدند و آنحضرت فرمودند
که ای مردمان شما رجوع بنفس خود کنید و مدارا کنید
با نفسهای خویش و آهسته باشید و شما نمیخوانید
کسی را که کر باشد و غایب و دور باشد از شما [illegible]
نیز این چنین است که شما میخوانید کسی را که شنوا و بیناست

و نزدیک با شماست سی کسی که هوای و هوس کنند
و از راه بندگی کردن و ایشان ذاکر نیستند
پس منافقند موافق آیه و حدیث و باین کردار زشت
میگویند که ما اولیائیم و ما اهل الله هستیم و حرز ابازی
دهند تا دست و پای ایشان را بوسند و تبرک شوند
و نمیدانند که دست و پای شیطان را میبوسند و ایشان
اولیاء شیطانند و علامه حلی رضوان الله علیه
اعتقاد کرده صوفیه را در کتاب خود نهج الحق و کشف
الصدق نقل کرده در بحث خامس که اعتقاد گروهی
صوفیه انست که با خدای تعالی متحد و یکی میشوند ببدن
عارفان و بعضی دیگر میگویند هر موجودی خداست
و این عین کفر است و الحاد و در بحث ششم میگوید
که صوفیه تجویز کرده اند که خدای تعالی حلول میکند
ببدن عارفان چنانکه رنگ بجسم حلول میرود پس

بنگرید

بنگرید ای شیعیان بان مسلمانان [illegible] ستایشی که میخواهند
بترک باشند میان مردم و اولیا باشند و مردم بزیارت
ایشان روند و دست و پای ایشان را ببوسند چگونه
است اعتقاد ایشان به پروردگار خودشان
گاه میگویند که خدا ببدن عارفان یکی میشود و گاه
میگویند که خدا ببدن عارفان میآید و گاه میگویند
که هر موجودی خداست و عبادتشان رقص کردن
و دست بهم زدن و خوشحالی کردن باشد و بدرستی
که حق تعالی در قرآن مجید سرزنش و عیب کرده مشرکان را
که عبادتشان رقص کردن و دست بهم زدن
و خوشحالی کردن بوده در خانه کعبه فرموده که وما کان
صلاتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة یعنی نبود عبادت
مشرکان در خانه خدای مگر غنا کردن و صفیر زدن
و رقصیدن و دست بهم زدن و کدام غفلت از این

غافلتر نباشد که کسی ترک کند خود را و عبادت
کند خدا را بچیزی که عیب و سرزنش کرده حق تعالی
بان مشرکان را ببت‌پرستی که کور شده چشمهاشان
از کوری شده دلهاشان در سینه **باب در مذمت
بدعت و اهل بدعت** پس معلوم شد که هر طریقه که
بطریقه محمد و آل محمد نباشد در عبادت آن طریقه
طریقه شیطانست و بدعتست در دین و صاحب بدعت
مشرکست چنانکه حدیث در من لا یحضره الفقیه
در باب کبایر روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام
قال ادنی الشرک ان یبتدع الرجل رأیا فیحب و یبغض
علیه یعنی ادنی چیزی که بان مرد مشرک میشود آنست که بدعتی
کند در دین برای خود چیزی را که خدا و رسول نفرموده و هر کس
قبول کند دوست دارد از این قبیل احادیث و اخبار بسیار آمده
و این رساله گنجایش آن ندارد و دیگر در کتاب دیگر مسطور است

از حضرت

باب در مذمت بدعت و اهل بدعت

از حضرت امام ناطق بحق جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت
فرمودند که مردی بود در زمان پیشین دنیا دوست
که دنیا را بسیار دوست داشتی طلب دنیا کرد از
حلال بدست او نیامد و مقدور او نشد و طلب
کرد از حرام هم نرسید و میسر او نشد و شیطان دست
یافته بصورت مصور شد به پیش رفت و گفت ای بلا
طلب کردی از حرام میسر تو نشد آیا میخواهی که دولت
کنم ترا بر چیزی که بسیار شود بسبب آن دنیای تو
بسیار شود تبعه و مریدی تو گفت بلی بنده توام شیطان گفت
باو برو و بدعتی در دین کن و مردم را بر آن بدعت
بخوان پس آن مرد رفت و جای ساخت و بدعتی در دین
کرد و طریقی پیش گرفت که در آن شرع نبود و مردم را بدو
خواند و مردم از او قبول کردند و بر سر او جمع شدند
و اطاعت او کردند و با آن زمان مریدی بسیار داشته بهم

و مال بسیار جمع کرد و مدتی برین گذشت و بعد از ان
بانصاف آمده بفکر افتاد که چکار کردم و بدعتی در دین
گذاشتم و مردمان را براه خواندم و نمی بینم از برای خود توبه
مگر کسانرا که خوانده‌ام باین بدعت ازین بدعت برگردانم
شاید که توبه من قبول شود بعد از انکه مریدان جمع شدند
در پیش او و گفت ای یاران بدانید و آگاه باشید
که این طریقه که شما را باو خوانده‌ام باطلست و من
این طریقه را از پیش خود بدعت کرده‌ام پس مریدان
گفتند باو کذبت و شککت فی دینک دروغ میگویی
و شک کردهٔ در دین خود و از دین برگشتهٔ چون
دید که مریدان او را قبول نمیکنند تا اینکه ستبر رفت
زنجیری بیاورد و بگردن خود انداخت و یک سر زنجیر را
بمیخی قایم کرد و بدیواری استوار کرد و گفت این را از گردن
خود وانکنم تا انکه حق تعالی بر من ببخشاید و بعد از ان

حق تعالی

حق تعالی وحی فرستاد بسوی پیغمبری از پیغمبران که بگو بان
الشخص و بگوی که بعزت و جلالت و عظمت خودم قسم
که اگر بخوانی مرا انقدر که رگهای بدن تو از هم جدا شود
و اعضا و اوصال تو از تو فرو ریزد من دعای ترا مستجاب
نکنم و توبه ترا قبول نکنم تا انکه زنده کنی و برگردانی کسانی
را که در بدعت تو مرده‌اند و ایشان از ان بدعت برگردند
پس شیخان اهل بدعت زنده کردن مریدان ممکن نبود
و زنده‌ها را برگردانیدن از ان بدعت میسر نبود و قبول
توبه موقوف بانها بود پس کسی که بی توبه از دنیا
رود جای او در پایین طبقات جهنم باشد با منافقان
و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند
هر که بدعت کند در دین گمراهست و هر گمراهی که
راهش بسوی آتش دوزخست و دیگر فرموده حضرت
امیر المومنین و امام المتقین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله

من مشی الی صاحب بدعة فوقره فقد سعی فی هدم الاسلام
یعنی هر کس که برود بسوی صاحب بدعتی و او را تعظیم
کند پس بتحقیق که آن کس جهد تمام و سعی بسیار کرده
در خراب دین اسلام و دیگر روایت کرده حسن بن محبوب
از عبد الله بن سنان از ابی حمزه گفت گفتم بحضرت ابی
جعفر علیه السلم یا حضرت ادنای بت پرستی کدام است
آنحضرت فرمود آنکه بدعت کند مردی در دین چیزی پس او
هر کسی قبول کند از او او را دوست دارد و هر کس
قبول کند بدعت آنکس را دشمنی دارد پس کسی که در طریقه
شرع این عبادت نکند یا زیاده یا کم کند فعلی را که
مقرر شده آن بدعت در دین پس شده باید که بندگی
کند معبود خود را در طریقه که رسول او فرموده و گوش سخن
محمد و آل محمد باید کرد و نه سخن هر خرد فروشی و هرزه گوی
و حدیث بسیار وارد شده که هر کس گوش کند بگوینده

سخنی

سخنی آن گوش کننده بنده آن گوینده سخن است
و او را پرستیده آن گوینده از خدا و رسول میگوید
آن شخص که گوش کرده خدا پرستیده و بندگی خدا کرده
و اگر آن گوینده از شیطان میگوید آن شخص که گوش کرده
بندگی شیطان کرده و شیطان را پرستیده پس هر سخنی را
گوش نباید کرد که مبادا آنکس مشرک شود و اهل بدعت را
عادت است که همیشه از شیطان گویند و پیران شیطان
صفتان شان را تعریف کنند و افترا بر خدا و رسول
بندند تا مردم را تابع و مرید خود کنند و بدعت او را قبول
کنند ازین جهت حضرت رسول خدا محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله فرموده در اصول کلینی مذکور است که اهل
بدعت را هرگاه ببینید بعد از من پس شما را باید که
اظهار بیزاری و دشمنی از ایشان بکنید و بسیار دشنام
و لعنت بر ایشان بکنید و بسیار از ایشان در مجلسها

بگویید و بسیار غیبت ایشان کنید و ایشان را ملزم کنید
تا اینکه طمع نکنند که فساد و رخنه کنند در اسلام
و مردمان را از ایشان با حذر کنید و خبردار نمایید
که مبادا که یاد گیرند از بدعت ایشان و بنویسد حق تعالی
از برای شما بسبب این حسنات عیبها و بلند و وسیع
کرداند درجات شما را در آخرت و ایضا در کتاب
من لا یحضره الفقیه مذکور و مسطور است از حضرت
ابی جعفر علیه السلام فرمودند چون وقتی که وفات حضرت
رسول صلوات الله علیه و آله رسید جبرئیل نازل شد
و گفت یا رسول الله آیا میخواهی که در دنیا باشی یا از دنیا
برگردی حضرت فرمودند که نه یا جبرئیل مکرر فرمود
که اگر خواهی در دنیا باشی جواب حضرت رسید داد که نه یا جبرئیل
مکان قرب خدا را میخواهم که رفیق اعلاست یعنی رفیقان
خوب در آنجاست بعد از آن فرمود مسلمانان در دور

آنحضرت

آنحضرت نشسته بودند گفت ای مردمان بدانید و آگاه
باشید بدرستی و تحقیق که بعد از من پیغمبری نیست
سنتی و طریقه غیر از طریقه و سنت من نیست پس
کسی که دعوی کند طریقه غیر از طریقه را پس دعوای
او و مدعی و بدعتی او در آتش دوزخ البته ای
امت من بکشید او را و تابع او در آتش دوزخ است
بنابراین واجب بر جمیع مؤمنان که اهل بدعت را مذمت
کنند و عیب ایشان بگویند و غیبت ایشان کنند
تا شیعیان آل محمد گمراه نشوند و شیعیان ضعیف
و بیچاره را تعلیم کنند تا بنادانی ضلالت نیفتند
تا خدای تعالی ثواب عظیم و اجر کریم برای ایشان
مهیا سازد چنانکه حدیث است در کتاب احتجاج
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند
که در وزن غیبت سیدة النساء فاطمه زهرا صلوات الله علیها

امداد و منازعه و بحث میکردند در چیزی از امر دین
یکی از آن دو زن مؤمنه بود و دیگری معانده و منافقه
بود و حضرت فاطمه علیها السلام مدد و اعانت نمود بر آن
مؤمنه تا آنکه ملزم ساخت آن زن منافقه را و آن منافقه
بسیار دلگیر و غمناک شد و زن مومنه بسیار خوشحال
و فرحناک شد و حضرت سیدة النسا صلوات الله علیها
فرمودند بآن زن مؤمنه بتحقیق خوشحالی و فرح ملائکه
بسبب الزام ساختن تو آن زن منافقه را بیشتر و عظیم
تر از فرح و خوشحالی تو بود شیطان و لشکر شیطان
بسبب غمگینی آن زن منافقه بیشتر از وی غمگین شدند
بدرستی و البته خدای عز و جل فرمودند که ای ملائکه
واجب و لازم کردانید از برای فاطمه بسبب آنکه مدد
و اعانت کرد بآن ضعیفه عاجزه مسکینه که آن منافقه
دشمن دین را الزام داد از بهشتها و نعمتها و درجه‌ها

ومرتبه‌ها

و مرتبه‌ها هزار هزار چندانکه ما مهیا و آماده کرده بودیم
از برای فاطمه علیها السلام و بکردانید ای ملائکه این را
طریق و لازم خود سازید که هر کس حل کند و بکشاید
و یاد دهد علمی و مسئله‌ای اسیری و مسکینی را بر او غالب
شود و ملزم سازد دشمنان دین را مثل آن هزار هزار
چندانکه که مهیا و آماده کرده‌ام از برای او از بهشتها
و نعمتها و مرتبه‌ها و حدیث دیگر هم آنحضرت صلوات الله
علیه منقولست حاصل کونه مردی بخدمت او هدیه
و تحفه برد و آنحضرت گفت بآن مرد کدام یک را دوست
میداری که رد کنم و بدهم تو عوض تحفه و هدیه
تو بیست هزار درهم یا آنکه بکشایم مرترا بابی از علم
که غلبه کنی و ملزم سازی فلان ناصبی را که دشمن
تو است و خلاص کنی و نجات دهی بسبب آن علم شیعیان
ضعیف را از دست آن ناصبی اگر یک را اختیار

کنی تو اختیار کرده‌ام یکی از این دو چیز پس امام گفت فدای
شما شوم یا ابن رسول الله پس ثواب من در ملزم ساختن و غالب
شدن بر آن ناصبی و خلاص شیعیان ضعیف را از دست
او برابر بیست هزار درهم مثل آنحضرت فرمودند بلکه بیشتر
از کل دنیا بیست هزار هزار مرتبه بهتر بود که دشمن دین را ملزم
ساختی و غالب شوی و او غمناک و شکوه شود امام گفت
یا ابن رسول الله عاقل اختیار نمیکند ادنی را بلکه اختیار کردم
افضل کلمه را الحال چه کلمه که شوم دشمن خدا را و دور
کرده‌ام او را از دوستان خدا پس آنحضرت علیه السلام فرمودند
که تحقیق نیک اختیار کردی آن کلمه را با او آموخت و بیست
هزار درهم را نیز عطا کردند و آن مرد هر دو را گرفته
روانه بلاد خود شد چون بشهر خود رسید آن ناصبی را
بحث کرده ملزم ساخت و خبر بحضرت امام علیه السلام
رسید بسیار فرحناک و خوشحال گردید بغایت

آن مرد

امام گفت ای بنده خدای سودی و فایده که تو کردی هیچ
کس مثل تو فایده نکرده و هیچ کس مثل تو کسب نکرده هیچ میدانی
چه کرده کسب کرده اول محبت حق تعالی را دوم کسب کرده
محبت محمد مصطفی را و علی مرتضی را سیم محبت و دوستی
آل محمد را چهارم کسب کرده محبت و دوستی جمیع ملائکه را
پنجم کسب کرده بشماره هر مرد مؤمن و زن مؤمنه و بشماره
جمیع مردان کافر و زنان کافره چیزی را که بهتر است و افضل
تر است از دنیا هزار هزار مرتبه گوارا باد ترا از این احادیث
بسیار بود اقتصار باین دو حدیث رفت مؤمنان سزا
مرهم دل است کا بود و منافقان را نمک است بر جراحت
باب در اطاعت آل محمد صلوات الله علیهم بدانکه هر کس
قول خدا و قول رسول خدا و قول ائمه هدی نکند آنکس کافر است
و همیشه در آتش دوزخ است زیرا که گمراه است هر چند عبادت
آنکس و خیرات آنکس مثل عبادت جن و انس باشد از اول دنیا

تا آخر دنیا چنانکه در کتاب الاعمال مذکور و مسطور است که حق تعالی
وحی فرستاد عفر برسول که یا محمد اگر کسی عبادت و بندگی
من کند از اول دنیا تا ایام قیامت انگه دوست و پیروی
طریقه علی بن ابی طالب نباشد اولکسی که داخل جهنم شود
او باشد و دیگر روایت از زید بن ارقم که او گفت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمودند بدرستی و بتحقیق که من
گذاشتم در میان شما دو چیز اگر شما دست بانی دو چیز
زنید هرگز گمراه نشوید بعد از من یکی از دیگری بزرگتر است
کلام الله که دو ریسمانیست کشیده از آسمان بسوی زمین و ذریه
من که اهل بیت منند و ایشان از هم جدا نشوند تا وارد شوند
بر من در سر حوض کوثر و در کتاب خصال مذکور است که مردی
آمد بخدمت حضرت سید کاینات محمد صلوات الله علیه و آله و گفت
یا رسول الله از من بسیار عمل نیاید عملی بمن بفرمای که کسی بجای
آورد آن عمل را داخل بهشت شود آنحضرت فرمودند ای مرد

که غاز

که غاز بوقت را بگذار و روزه ماه مبارک رمضان را
بدار و از جنابت غسل کن و دوست و پیرو باش علی بن ابی
طالب و اولادشرا داخل شو به بهشت از هر دری که خواهی
بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند بآنکسی
قسم که فرستاده مرا بحق نبی و برسالت امین که اگر غاز کنی
هزار سال و روزه بداری هزار سال و بجهاد روی هزار
بار و آزاد کنی هزار بنده و بخوانی توریة و انجیل و زبور و فرقان را
و بخدمت جمیع انبیا برسی و خدمت ایشان کنی و با خدمت
ایشان عبادت حلال کنی و با هر پیغمبری هزار حج کنی و هزار
و نبوده باشد در دل تو دوستی و پیروی علی و اولاد معصومینش
هر آینه داخل شوی باتش دوزخ با کسانی که داخل جهنم
میشوند پس بدرستی که حق سبحانه و تعالی قسم خورده بذات
مقدس خود که بیرون نیاورد از آتش دوزخ کسانی را
که پیرو علی و اولادش نیستند همیشه در آتش دوزخ

باشد و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله بدرستی و تحقیق
فرمودند که یا علی اگر بتحقیق بنده بندگی کند حق تعالی را مثل
نوح پیغمبر در میان قوم خود بوده باشد آنکس را برابر کوه احد
طلا بوی اثر در راه خیرات کند و دراز شود عمر آنکس تا آنکه هزار
حج کند در هزار سال پیاده و بعد از آن کشته شود میانه
صفا و مروه مظلوم و بیگناه و او دوست و پیروی تو نباشد
یا علی هرگز بوی بهشت بدماغ او نرسد و هرگز داخل بهشت
نشود و روایت از ابی حمزه الثمالی که او گفت که حضرت علی بن
الحسین زین العابدین علیهما السلام از من پرسید که ای ابا حمزه
کدام بقاع از بقعها افضلست در روی زمین گفتم خدا و رسول
خدا و پسر رسول خدا داناترند بعد از آن فرمودند که افضل
بقعهاست میانه حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام است
بدرستی که اگر مردی عمر کند آنقدر که حضرت نوح را بود در میان
قوم خود و روزها روزه باشد و شبها نماز در این مقام کند عمر دگر

ابراهیم ع بسر آنکه در روز قیامت خدا بغیر از ولایت
ما هیچ فایده و نفعی از آن عبادت نداشته باشد و از این
قبیل احادیث بسیار و بیشمار در کتب شیعه و سنی
اقتصار شد بر این سه چهار حدیث اگر کسی خواهد
در کتابها رجوع کند **باب در مذمت علمائی که حب نکوهیده و میل باهل تصوف کنند و دنیا دوست باشند**
بدانکه در مذمت علمای که دنیا دوست و فریب دهنده
خلقند اخبار و احادیث بسیار است از الجمله در کتاب
مستطاب کلینی مسطور است که حضرت ابی عبد الله
یعنی امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که اوحی الله
الی داود ع لا تجعل بینی و بینک عالما مفتونا بالدنیا فیصدک
عن طریق محبتی فان اولئک قطاع عبادی المریدین ان ادنی
ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم یعنی وحی
فرستاد حق تعالی بداود ع که مگردان و در میان خود و واسطه

باب در مذمت علمائی که حب نکوهیده و میل باهل تصوف کنند و دنیا دوست باشند

بیان من وخودت عالمی را که او شیفته و فریفته دنیا باشد
که باز دارد ترا از طریق دوستی من بپی بدرستی که این عالم
دنیادوست راه زننده بندگان منست که اراده من دارند
وخواهنده گان شوند بتحقیق والبته که ادنی و کمترین جزای
که در دنیا ایشانرا رسد هم اینست که حلاوت و شیرینی
مناجات خود را از دلهای ایشان بر میدارم و دیگر بسند
معتبر از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که انحضرت
فرمودند که وقود النار یوم القیمة کل غنی بخل بماله وکل
عالم باع الدین بالدنیا یعنی هیزم و آتش گیره جهنم در روز
قیامت مالدار و توانگریست که بخل ورزیده باشد بمال
خود و بفقیران نرسانیده و هر عالمی و دانشمندی که دین را
بدنیا فروخته باشد دیگر حدیثی است که سید مرتضی بن الداعی
الحسنی الرازی رحمة الله علیه روایت میکند بسند معتبر خود
از شیخ مفید رحمه الله که او روایت میکند از احمد بن محمد بن

الحسن

الحسن بن احمد بن الولید و او از پدرش محمد بن الحسن و او از
سعد بن عبد الله و او از محمد بن عبد الجبار و او از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام که انحضرت مخاطب ساخت
ابو هاشم جعفری را و فرمود یا ابا هاشم سیاتی زمان
علی الناس وجوههم ضاحکة مستبشرة و قلوبهم مظلمة متکدرة
السنة فیهم بدعة والبدعة فیهم سنة المؤمن بینهم محقر
والفاسق بینهم موقر امراؤهم جاهلون جائرون وعلماؤهم
فی ابواب الظلمة سائرون اغنیاؤهم یسرقون زاد الفقراء
واصاغرهم یتقدمون علی الکبراء کل جاهل عندهم
خبیر وکل محیل عندهم فقیر لا یمیزون بین المخلص
والمرتاب ولا یعرفون الضان من الذئاب علماؤهم
شرار خلق الله علی وجه الارض لانهم یمیلون الی الفلسفة
والتصوف وایم الله انهم من اهل العدول والتحریف بالغون
فی حب مخالفینا ویضلون شیعتنا وموالینا فان نالوا

منصبا لم يشبعوا عن الرشاء وان خذلوا عبد الله على الرياء
الا انهم قطاع طريق المؤمنين والدعاة الى نحلة الملحدين
فمن ادركهم وليصن دينه وايمانه ثم قال يا ابا هاشم
هذا ما حدثني ابي عن آبائه عن جعفر بن محمد عليهم السلام
وهو من اسرارنا فاكتمه الا عن اهله مضمون حديث بفارسی
که زود باشد که بیاید زمانی بر مردمان که روی ایشان
خندان وشکفته باشد ودلهای ایشان سیاه وتیره باشد
سنت در میان ایشان بدعت باشد وبدعت در میان
ایشان سنت باشد مومن در میان ایشان خوار وبی مقدار
باشد وفاسق وفاجر در میان ایشان عزیز وصاحب
اعتبار باشد وتوانگران ایشان بدزدند توشه فقیر را
ودرویشان را یعنی حق فقیران بایشان نرسانند وکوچکان
ایشان تقدم نمایند بر بزرگان هر زاهدی میان ایشان مردود
اگاه باشد وهر بد سگال وحیلت گری نزد ایشان درویش

وفقیر

وفقیر باشد وتمیز نکنند اهل آن زمان میان مرد پاک
دین وپاک اعتقاد ومیان شکاک وفاسد عقیده
بدنهاد ونشناسند گوسفند را از گرگ حق بخواند وعلما
آن زمان بدترین خلق باشند بر روی زمین زیرا که ایشان
میل کنند بمذهب فلسفه وتصوف وبخدا قسم که آن
علما که میل کنند بمذهب فلاسفه وتصوف از اهل
برگشتن از حق ومیل کردن بباطل باشند مبالغه بسیار
نمایند در دوستی مخالفان ما وگمراه کنند شیعیان
ودوستان ما را پس اگر منصبی یابند از رشوه گرفتن
سیر نشوند واگر فروگذاشته شوند یعنی منصبی بایشان
نرسد بریا خدا را عبادت کنند بدان واگاه باش
که همچنان علما راه زنان وگمراه کنندگان مومنانند
ودعوت کننده وخواننده مردمانند بملت وکیش
ملحدان پس هر کسی دریابد ایشان را از آن زمان

میباید که حذر کند و به پرهیزد از ایشان صیانت نماید
و نگاه دارد دین و ایمان خود را از شر علمای اینچنان
که میل کنند بمذهب تصوف و بدوستی دنیا و بعد از آن
امام علیه السلام فرمودند که ای ابوهاشم این چیزیست که حدیث
کرده است از برای من پدرم از آبائش جعفر بن محمد علیهم السلام
و این از اسرار ماست پس پنهان دار این را مگر از اهلش
که پنهان نداری اخبار و احادیث درین باب بسیار است
مجملا هرگاه کسی از علما که طریق تصوف پیش گیرد یا غافل گشت
ازین و تقلید دیگران کرده یا او را غرضی از اغراض
دنیوی منظور است که اخبار و احادیث ائمه ما را
بپوشاند و از لعنت خدا نترسد میباید چنانکه حدیثی
در اصول کلینی مسطور است که مضمون حدیث نقل معنی
اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که هرگاه
ظاهر شود در میان امت من بدعتها باید که ظاهر سازد

عالم

عالم علم خود را که مردمان را آگاه کند از بدعت که مرتکب بدعت
در دین شوند فمن لم یفعل فعلیه لعنة الله پس کسی که اظهار
علمش نکند بر آن عالمست لعنة الله و دیگر شیعه و سنی
نقل کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده که
من علم علما و کتمه الجمه الله تعالی یوم القیمة بلجام من النار
یعنی هر کس بداند علمی را و پنهان دارد آن علم را لجام
و لجم کند او را خدای تعالی در روز قیامت بلجامی از آتش
دوزخ پس شیعه باید که مکر و فریب هر کسی را نخورد
زیرا که کس بسیار است که ترک دنیا کنند از برای
دنیا یا از برای ریاست همچنانکه حدیث است در کتاب
احتجاج از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا که آنحضرت
گفت که حضرت امام علی بن الحسین علیهما السلام فرمود
که گاه به بینید شما مردی را که تحقیق خود دست بظاهر گفتار (?) گفتن (?)
و رفتار و ملایم در حرکات و سکنات و آهسته

و تراضع و پستی نمودن پس ناگاه شما را فریب ندهد پس
بسیار کس هست که عاجز است از خوردن دنیا و ارتکاب
محارم بعضی از انها از ضعف نیت و سستی که دارد در
دلش پیداست و خبث و دین راست گرفته و اعتقادی
بدین شرع ندارد پس او همیشه بظاهر خود را خود مردم فریب
باشد پس اگر حرام ممکن شود او را به بینید ز دخود را بحرام
پس هر گاه بیابید او را که میپرهیزد از مال حرام پس
ناگاه فریب ندهد شما را بدرستی که خواهش خلق مختلف است
بسیار باشد کسی که نگیرد و به پرهیزد از مال حرام هر چند
بسیار باشد و بار میکند نفس خود را بر بدتر از ان
مال حرام و قبیح تر مثل زنا و لواطه پس اگر یافتی کسی را
از همه اینها عفت دارد و می پرهیزد پس ناگاه باز شما را
فریب و بازی ندهد تا اینکه نگاه کنید و به بینید
که عقل خود را یکجا بسته و اعتقادش خبیث و بسیار

باشند

باشد کسی که ترک کند همه اینها را جمیعا بعد از ان
رجوع کند بسوی عقل محکم اما فساد او بجهلش
بیشتر از ان باشد که بصلاح ارد بعقلش پس اگر یافتید
شما عقل او را که عاقل است باز ناگاه فریب و بازی
ندهد شما را تا اینکه نگاه کنید و به بینید با هوا
و خواهش و هوای او غالبست بر عقل او یا عقل او
غالب است بر هوای او و دیدید که عقل او غالبست
بر هوی و خواهش او و به بینید که چگونه است محبت
و دوستی او بر ریاسات باطله و زهد او در ان
پس بدرستی که در مردم بسیار ند خسر الدنیا
والاخرة ترک میکنند دنیا برای دنیا و می بینند
که بتحقیق لذة ریاست باطله بهتر است از لذة
مال و نعمتها مباح و حلال پس ترک کند همه انها را
جمیعا بجهت طلب ریاست باطله تا اینکه گفته شود مر او را

بترس از خدا بگیرد او را عزت و غلبگی ان ریاست باطله
بس بس است او را جهنم و چه جای بد است و چه خوابگاه
زشت است جهنم پس الشخص رشته دارد همچون مهار
شتر میکشد او را و دل باطلش بسوی دور تر این غایت
حسادت و زیان کاری و باز میکشاند او را رای
او بعد از طلبش هر چیز را که قدرت ندارد در طغیانش
و حلال میکند هر چیز را که خدا حرام کرده و حرام میکند
چیز را که خدا حلال کرده و هیچ باک ندارد از امر دین
که فوت شود از او هر گاه سلامت باشد مر او را ریاست
او انجان ریاست که تحقیق شقی و بد بخت شده برای
خاطر ریاست باطله پس این گروه ایشان اماده و مهیا
کرده مر ایشان را عذاب خوار کننده اری مردی چه خوب
مردیست انجان مردی که گردانیده هوا و خواهش خود را
تابع امر خدا و قوت خود را بذل کرده و هبه نموده

در رضای

در رضای خدا و قوت خود را می بیند انرد خواری
با حق نزدیکتر بسوی عزت ابد از عزت در باطل
یعنی عزت دنیای دو روزه فانی و عزت آخرت
که هرگز فنا ندارد و همیشه باقیست و نیز میداند
که اندک چیزی احتمال ان جبر از ضرر دنیا میکشد
او بسوی نعمتهای همیشگی در خانه که هرگز کهنه
نشدی و هرگز فنا و تمام نشود و بجهت اینکه
بسیاری از دنیا و از خوشحالی دنیا انکه تابع میشود
هوای خود را میکشد او را بسوی عذاب که هرگز
منقطع و زایل نمیشود پس همچنین مرد چه خوب مرد است
پس در او متمسک شوید و بطریقه او اقتدا کنید
و بسوی پروردگار خود توسل جویید پس بدرستی
شان اینست که دعای انجان کس رد نمیشود و
ناامید از طلبش نیست

باب در مذمت کستاخ

که نکاح و عیالمندی اختیار نمیکنند بدانکه مؤمن
میباید عزب نباشد و از زن خواستن روی
نتابد و بفرمان خدا و رسول باید برد چنانکه فرموده
خدای النکاح سنتی فمن رغب عن سنتی فلیس منی یعنی
نکاح کردن و زن خواستن طریقه و سنت منست
پس هرکس روی گرداند از سنت من پس آنکس
نیست از من و امتی من نیست و دیگر روایت است
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام هرکس که ترک
کند زن خواستن را از ترس مفلسی و پریشانی
پس بتحقیق البته بدگمان شده بخدای عز و جل و دیگر
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده هرکس که خواهد
خوشحال و پاک و پاکیزه ملاقات کند خدا را
یعنی از عذاب ایمن باشد روز قیامت پس باید
که ملاقات بزن یعنی کدخدا شود و کسی که ترک کند

زن

زن خواستن را از ترس پریشانی پس بتحقیق بدگمان
شده بخدای عز و جل و دیگر فرموده حضرت رسول
صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز که زن دار میکند
بهتر است از هفتاد رکعت نماز عزب است و دیگر
آنحضرت صلوات الله علیه و آله فرموده که دو رکعت
نماز زن دار بهتر است از مردی عزب که شب نماز
باشد و روز به روزه و دیگر آنحضرت صلوات الله
علیه و آله فرموده که خوارترین و ضایع ترین مردگان
شما عزبانند و دیگر آنحضرت فرموده صلوات الله علیه و آله
که بیشترین اهل جهنم عزبانند و دیگر راوی روایت
میکند که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
میگفت بنده هرچند زیاده کند مهربانی و محبت
با زنان و زیاده میکند در ایمان و فضل او و دیگر
آنحضرت علیه السلام فرموده که گمان نبرد مردی که زیاده

میکند در ایمان خیر را مگر که زیاده محبت با زنان
یعنی زنان خود و دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله
فرموده ما بنا فی الاسلام احب الی الله تعالی من التزویج
یعنی بنا نشده در اسلام که دوست باشد نزد الله
تعالی از زن کردن و زن خواستن و دیگر حدیث است
در فروع کلینی باب کراهیة الرهبانیة و ترک الباه
عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن جعفر بن
محمد الاشعری عن ابن القداح عن ابی عبد الله علیه السلام
قال جاءت امرأة عثمان ابن مظعون الی النبی
صلی الله علیه و آله فقالت یا رسول الله ان عثمان
یصوم النهار و یقوم اللیل فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله
مغضبا یحمل نعلیه حتی جاء الی عثمان فوجده یصلی
فانصرف عثمان حین رای رسول الله صلی الله علیه و آله
فقال له یا عثمان لم یرسلنی الله بالرهبانیة ولکن

بعثنی

بعثنی بالحنفیة السمحة اصوم و اصلی و المس اهلی
فمن احب فطرتی فلیستن بسنتی و من سنتی
النکاح یعنی آمد زن عثمان بن مظعون به پیش
حضرت رسول صلی الله علیه و آله و گفت یا رسول الله
بدرستی که عثمان روز بروزه است و همه شب نماز است
یعنی مرا ضایع گذاشته و با من کاری ندارد پس بیرون
آمد رسول الله صلی الله علیه و آله غضبناک نعلین
مبارک خود را برداشت تا آنکه آمد بسوی عثمان
دید او را در نماز و ترک نماز کرد عثمان در هنگام
که رسول الله را دید پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله
گفت یا عثمان نفرستاده خدای تعالی مرا به رهبانیة
یعنی در گوشه نشستن ترک زن و فرزند کردن
ادین برانگیخته است مرا حق تعالی بمذهب آسان و گشاده
که سختی و ریاضت در او نیست و روزه میگیرم

و غاز بگذاریم و با اهل خود بیامیزیم و صحبت بداریم
پس کسی که دوست بدارد مذهب و طریقه ما را
پس باید که آراسته شود بسنت من و از سنت من است نکاح
فرزند خواستن و با زن صحبت داشتن حکایة روایت
کرده ابن الجوزی حنبلی از شقیق بلخی گفت شقیق بحج
می‌رفتم در سال صد و چهل و نه از هجرت پس فرود آمدیم
در قادسیه پس ناگاه دیدیم جوانی خوش روی و خوب
صورت و گندم گون بر وی پوست یکجامه و شال و در پایش
نعلین و در کنار قافله جدا از مردم نشست و گفتم در
دل خود که این جوان از گروه صوفیه است اراده این
دارد که بار مردم شود در توشه و بزاده هیچ رود
بخدا هر آینه من بروم بپیش او و سرزنش کنم او را پس
نزدیک او رسیدم چون دید مرا که رو باو دارم
گفت ای شقیق بپرهیز از بسیاری گمانها بدرستی

که بعض

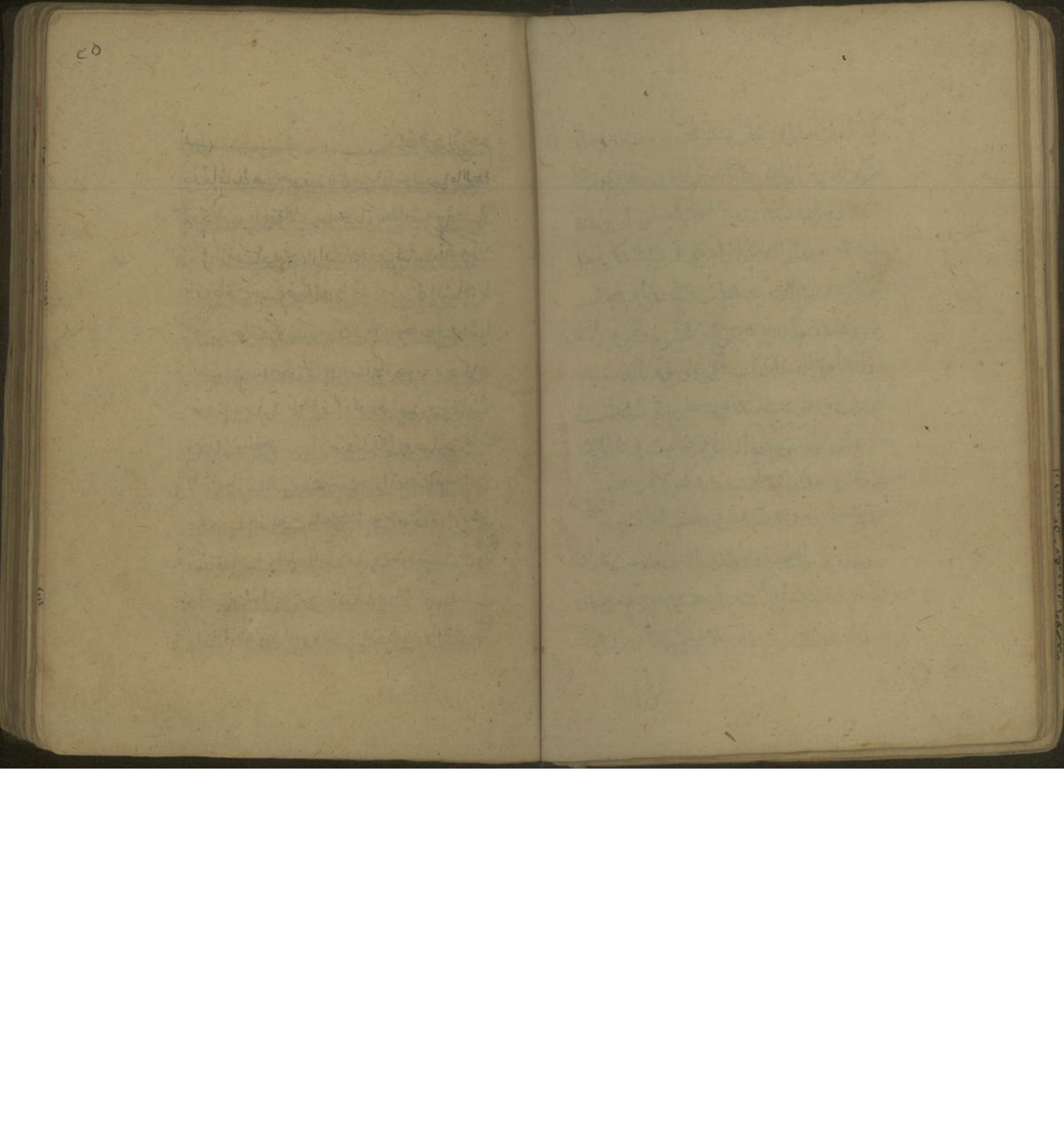
که بعضی گمان بد است و گناه است پس شقیق گفت
در دل خود گفتم که این جوان بنده صالح است بتحقیق
که ناطق برآنچه که در خاطر من گذشت هر آینه بروم
من از او حلالی جویم پس ناگاه از چشمم غایب شد
چون فرود آمدیم بمنزل دیگر که او را واقصه
گویند ناگاه دیدیم همان جوان را نماز میگزارد و اعضای
او لرزان است و چشمهایش اشک ریزان پس
گفتم بروم سوی او و عذر خواهی کنم از او پس از نماز
فارغ بعد از آن گفت یا شقیق حق تعالی فرموده سبحانه
و بتحقیق که من آمرزنده ام کسی که توبه کند و ایمان
آرد و عمل صالح کند و بر آن باشد پس گفتم این جوان
از ابدال است بتحقیق تکلم کرد بر سر من دو بار
پس چون بمنزل دیگر فرود آمدیم که او را زباله
گویند ناگاه آن جوان بر سر چاهی ایستاد و در دستش

کوزه میخواهد که اب بکشد ناگاه کوزه اب از دست
او بچاه افتاد رو باسمان کرد و گفت توئی سیراب
کنندهٔ من هرگاه تشنه شوم و توئی سیراب کنندهٔ
من هرگاه ارادهٔ طعام کنم یا سیدی و یا پروردگار
من ندارم سوای این شقیق گفت پس بخدا قسم که دیدم
چاه را اب بالا امد و کوزهٔ غلطان در روی اب
دست کرد کوزهٔ اب را گرفت و پر اب کرد و وضو ساخت
پس چهار رکعت نماز کرد بعد از ان میل بسوی
بستهٔ ریگ کرد که انجا بود چند مشت ریگ در
کوزه انداخت بعد از ان بخورد پس گفتم بمن هم
بده ای بندهٔ خدا از زیادتی روزی کرده خدا
تا و چیز که انعام و شفقت کرده خدای تعالی بر تو
پس گفت یا شقیق هرگز والا نعمت خدا بر ما نشده
و همیشه نزول نعمت بر ما شده ظاهرا و باطنا پس تو

کمان

کمان خود را نیک گردان به پروردگار خود که کمان
صوفی بودن بکسی نبری شقیق سخی بن بخت مخالف
مذهب اثنا عشر که کمان صوفی بودن با امام معصوم
کند و ان معصوم مفترض الطاعه چند جا او را
اعلام کند که بکرده و کمان صوفی کسی بمن کرده
و یکبار دیگر بگوید که بسیاری گناهان از دوری کن که
بعض از گناهان گناه هست و باز دیگری بگوید بتوبه
کن و ایمان بیاور و عمل صالح کن و بر ان باش که خدا
بخشاینده است و باز دیگری بگوید که ای شقیق
بد کمان خود را خوب و نیک گردان بخدای خود که
کمان صوفی بودن بکسی نبری پس بد حال کسانی
که گویند ما شیعیم و صوفی بودن قایل باشند و بصحبت
ایشان مایل باشند و بعد از ان شقیق گفت کوزه
را بمن داد پس خوردم از ان کوزه اب پس دیدم

که تا وقت حلوای شکر است نخورده بودم الله
هر که لذیذتر از او و خوشبوتر از او و چیزی و سیر
شدم و سیراب شدم و مدتی احتیاج من باب و نان
نه افتاد بعد از آن انجوانرا دیگر ندیدم تا اینکه داخل
مکه شدم دیدم او شبی بجانب قبه میزاب بنصف
شب که نماز میگذارد بخضوع و بخشوع و بگریه و اشک
ریزان نادوان خانه کعبه همچنان بود تا که شب
بگذشت و طلوع صبح شد چون طلوع فجر شد نشست
در جای نماز خود بعد از آن برخاست و نماز صبح
را ادا کرد بعد از آن طواف خانه کعبه کرد هفت
مرتبه و بیرون رفت پس در عقب او افتادم ناگاه
دیدم او را مال بسیار و غلامان و خدمتکاران
بسیار برخلاف اینکه در راه دیده بودم مردمان
بسیار دور او گرفته سلام میکنند او را و تبرک



بسم الله الرحمن الرحیم

در بیان مذاهب صوفیه بدانکه مولانا احمد اردبیلی علیه الرحمة
در کتاب حدیقة الشیعه میفرماید که طوایف صوفیه بسیارند
اندکی از اعتقاد بعضی از ایشان درین کتاب مذکور میگردد
واین جماعت بیست فرقه اند **فرقه اول** که ایشان را
حبیبیه خوانند گویند که چون بنده بمرتبه معرفت اشیا
رسید وبدوستی حق پیوست واز دوستی دیگران
خود را ببرید قلم تکلیف از او برخواست وخطاب امر
ونهی از او منقطع شد واز قید بندگی وعبادت نجات
یافت واز بند عبودیت رست در آن هنگام حرامست
برو مقید بشریعت واحکام شریعت بودن واین محض
زندقه است واین طایفه عورت خود نپوشند وگویند
دوسترین خلق عالم نزد حق تعالی مائیم واین کذب است
وایشان زندیقان ودشمنان خدایند واکثر این طایفه

دیوانگان

دیوانگانرا دوست میدارند ودر دوستی ایشان مبالغه
تمام مینمایند ولاف مهدی بجانین زنند وبسیار باشند
که بعضی از احمقان تقلید ایشان ورزیده معتقد دیوانگان
شوند باید که مؤمنان ازین گروه بپرهیزند تا در ورطه
ضلالت نیفتند **فرقه دوم** اولیائیه اند اعتقاد این
جماعت آنست که چون بنده بمرتبه ولایت رسید باخدا
شریک شد وهریک ازین طایفه دعوی ولایت کنند
وگویند مرتبه ولایت از مرتبه نبوت ورسالت زیاده است
وچون از ایشان پرسند که ولایت چیست گویند مجردی
وبیخانمان بودن واین طایفه زن کردن را حرام دانند
ودعوی کنند که بزنده کردن مردگان وبمیرانیدن
زندگان قادریم واز کرده نیز دیوانگانرا بغایت دوست
دارند **فرقه سیم** شمراخیه اند مذهب این طایفه
آنست که چون صحبت قایم شود وحال در دلها راه یابد

امر و نهی باطل شود و شنیدن سازها و ارتکاب ملاهی و
سایر محرمات و اکل لقمه حرام و شرب خمر و سایر آنچه در شرع از آن
نهی است همه حلال کرده و گویند زنان ما مثل گل و ریحانند
که بوی آن بر خاص و عام مباحست و بدانکه اصل این طایفه
از خوارج بوده و این طایفه بصورت اهل صلاح در عالم
میگردند اما فسق کنند و خون ایشان مباحست و کشتن
ایشان ثواب عظیم دارد **فرقه چهارم** فرائیه اند

فرقه چهارم

این جماعت میگویند که همه چیز بر عارف مباح و حلالست
و مذهب ایشان آنست که خیر و شر هرچه بتقدیر خداست
و معصیت و صواب هرچه از او صادر شود ما را اختیاری
نیست و امر معروف و نهی منکر در مذهب ایشان مطلق
باطلست و خوردن مالهای مردمان را حلال میدانند
و جمیع فروج را بر خود مباح می شمارند و وطی با مادر
و خواهر و دختر جایز داشته اند و میگویند که شک

ویقین

ویقین هر دو حجاب راهند حاصل این طایفه از ملاحده است
و ایشان بدترین خلقند و سزاوار قتل و طرد و لعن اند
فرقه پنجم حالیه اند این میگویند دست زدن و رقص

فرقه پنجم

کردن حلالست و گویند اینها اختیاری نیست این
سخن کذب محض است و این جماعت رقص و سماع را حال
نام کرده اند و میگویند رقص و شادی نمودن ما بواسطه
تجلی حقست در ما و صفات خدا حالتیست که در وقت
سماع و حال بر ما ظاهر میشود و در حالت سماع صفات
خدا را در میتوان یافت و دیگر میگویند چون بیهوش
میشویم خدا نزد ما می آید و سرها را در کنار میگیرد و با
ما راز میگوید و دست دراز کردن ما میکند و ما دست
دراز کردن او میکنیم این محض کفر و گمراهی و ضلالتست
و این قوم را اعتقاد آنست که از روی شهوت پسران امردی
و بوسیدن شاهدان و لواطه و زنا کردن صوابست

ولهذا روی پسران و زنان فاحشه را مصحف نام میکنند
فضایح و قبایح این طایفه بسیار است و نقل این باعث
ملال میشود **فرقه ششم** حلولیه اند این جماعت گویند
که خدا در ما حلول میکند و همچنین خدا در بدنهای عارفان
حلول میکند و میگویند از روی شهوت بروی پسران صاحب
جمال دیدن و با ایشان جماع کردن و بروی شاهدان
دیدن و زنا کردن حلال است چون این لذت ما را حاصل
نیست بلکه چون خدای در ما حلول کرده این لذت ما را
حاصل شود بدانکه هیچ عاقل در کفر این طایفه دغدغه
ندارد **فرقه هفتم** اتحادیه اند این جماعت میگویند
که ما با خدا و خدا با ما یکی شده ایم بدانکه احتیاج به ذکر
فضایح اتحادیه و حلولیه نیست و همین بس است از ذکر
فضایح ایشان که دعوی خدایی میکنند و نیز بدانکه اصل
مذهب صوفیان این دو مذهب بوده است و اکثر صوفیان

که در قدیم بوده اند بر یکی از این دو مذهب بوده اند و این
دو طایفه هر کس را که دعوی خدایی کرده دوست میدارند
و میگویند او خدا بوده و هر یک از این دو گروه بسر خود
یکی نمرود و دیگری فرعون اند ابو یزید بسطامی و حسین بن
منصور حلاج از این طایفه بوده اند و بعضی حسین بن
منصور را و بایزید را از طایفه حلولیه شمرده اند و سنیان
این دو گروه را از اعاظم اولیا شمرده اند و معجزات بسیار
بر هر یک از مشایخ این دو طایفه می بندند و آنرا کرامات
نام میکنند و سخن کفر ایشان را تأویل میکنند و نمی فهمند
که کفر ایشان در نظرها هموار کنند فلعنة الله علیهم و علی
مشایخهم الزنادقین **فرقه هشتم** حوریه اند این قوم
میگویند که در مجلس سماع و بیهوشی حوران بر ما نازل میشوند
و ما را در آن وقت وطی با ایشان وقوع می یابد و از
حوران بهشتی حامله میشوند و با ما همراهی میکنند و این گروه

بعد از ساختگی و اظهار بیهوشی غسل میکنند این جماعت نیز فاسق
و فاجر و دروغگوی و ملعونند **فرقه نهم** واصلیه اند
این طایفه گویند ما واصلیم و بحق رسیده ایم و باو پیوسته ایم
و میگویند که نماز و روزه و حج و سایر احکام شرعرا از جهت
ان وضع کرده اند تا شخصی بان مشغول شود و تهذیب اخلاق
نماید پس ما چون تهذیب اخلاق نموده ایم و معرفت اشیا ما را
حاصل شده و بخدا واصل کرده ایم تکالیف از ما برخاسته و هیچ
چیز بر ما واجب نیست و تمام محرمات بر ما حلالست و گویند
هر کس باین مقام رسید هرچه از او صادر شود از شرب خمر
و زنا و لواطه و دزدی کردن هیچکس را بر او اعتراض نرسد
و هرچه کند نیک باشد اگر خواهد با مادر و خواهر و پسر
خود وطی کند او را روا باشد و اگر با پسر مردم و زن مردم وطی
کند از او فیضها بان پسران و زنان رسد و اگر کسی را بر خود
افکند او را حلال باشد و خواجه نصر الدین عبد الله طوسی

علیه الرحمه

علیه الرحمه در کتاب ایجاز المطالب فی افراد المذاهب حکایتی
درین باب اورده و شیخ جمال الدین حسین بن یوسف بن علی بن
مطهر حلی قدس الله سره که مشهور است بعلامه حلی در کتاب
نهج الحق و کشف الصدق در باب ترک نماز ایشان حکایتی
ایراد نموده و میفرماید که خود دیدم اگر کسی خواهد بان
دو کتاب رجوع کند و این طایفه را واصلیه میگویند
و میگویند که اگر ما را شهوت غالب شود و خواهیم که با
دیگری مجامعت کنیم و ان شخص امتناع نماید واصل نباشد
بلکه کافر باشد و اگر انکه خواهند با او مجامعت کنند التجا
کند خواه مرد باشد و خواه زن بمرتبه ولایت برسد
و از اولیاء عظیم القدر شود دلیل بر کفر و زندقه این جماعت
بسیار است اگر مجموعرا ذکر کنیم باعث ملال خاطر گردد و
بدانکه بعضی گفته اند که واصلیه و حبیبه یک فرقه اند چنین
نیست هرچند که در بعضی اقوال باهم موافقند اما بر خلاف

یکی یکی چیزها بسیار میگویند فرقه دهم توقیفیه اند
این جماعت میگویند دلیل عقلی و نقلی موجب توقف سالک است
در اول این منزل زیرا که خدا را بدلیل نتوان دید و چون نتوان
دید نتوان شناخت پس اگر کسی خواهد که بر اسرار معرفت وقوف
یابد که در خدمت پیر سعی نماید تا خدا را بشناسد و او را
بر اسرار معرفت وقوف حاصل شود و این جماعت خود را توقیفیه
گویند زیرا که اعتقاد این جماعت آنست که بر اسرار معرفت ایشان را
وقوف حاصل شده و خدا را بغیر ایشان کسی نشناخته و بغیر
ایشان کسی واقف بر سر وحدت نشده و ما دانایان رموز
حقیقت یعنی متابعان شریعت حضرت شاه ولایت که واقفان
دقایق حقایق اند ایشانرا توقیفیه نام کرده اند چون دانسته
که این فرقه ضاله متوقف شده اند در عمل کردن باحکام شرعیه
و کسب کردن علوم دینیه فرقه یازدهم عشاقیه اند
ایشان گویند مشغول شدن بغیر خدا باز ماندن است

از معرفت خدا و این جماعت با انبیا و رسل بغایت دشمنند
و گویند ایشان خلق را بتکالیف از خدا باز داشته اند پس
التفات بقول ایشان نباید کرد که بزرگترین سدی که در این
راه هست انبیا و رسل و خلفای ایشانند و هذیانات که این
زندیقان میگویند بسیار است بهمین قدر اختصار نمودیم
فرقه دوازدهم جمهوریه اند ایشان گویند هیچ چیز را
نباید زد که دین کفر و اسلام هر دو خوبست موسی و فرعون
و ابراهیم و نمرود و محمد و ابوجهل و علی و ابن ملجم و حسین و یزید
همه خوبند و موحد و ملحد و ظالم و مظلوم را همه بر حق میدانند
و سگ و خوک را نجس نمیدانند و این گروه نیز ملحد و زندیقند
و مستحق لعن و قتل اند فرقه سیزدهم تسلیمیه اند این
طایفه گویند که تا کسی بمقام تسلیم قدم ننهد او را عارف
نتوان گفت و گویند تسلیم عبارت از آنست که هرچه پیر
طلب نماید اجابت نماید و علامت تسلیم آنست که چون پیر

خواهد که با مرید صحبت کند مرید کردن رضا و تسلیم بنهد تا پیر
با او مجامعت کند و برخلاف رضای پیر عمل نکند و اکثر قلندران
ازین طایفه اند و او را چیزی که پیر بمرید حواله کند رسنی یا
زنجیری باشد که در حلق او اندازد و او را رشته تسلیم نام کنند
و نزد طایفه واصلیه نیز این مرتبه رضا و تسلیم است و این
مرتبه رضا و تسلیم است و این مرتبه نزد ایشان مرتبه ایست
بغایت عظیم **فرقه چهاردهم** تلقینیه اند این جماعت را
نظریه نیز گویند این طایفه گویند نگاه کردن در کتب علوم
و طلب کردن علم حرامست و معرفت جز بتلقین پیر حاصل نشود
و گویند هرچه علما در هفتاد سال و بیشتر کسب کنند در یکدم بتلقین
و ارشاد پیر حاصل شود و گویند مخلوقیت از جهت آنکه فعل
خداست و فعل خدا مخلوق نباشد و گویند مرتبه نبوت و ولایت
کسبی است و بریاضت حاصل شود و این جماعت بمریدان
خود خرقه دهند و ایشان را در خلوت نشانند و این نشستن را

جمله

جمله گویند و این گروه را از علوم دینیه هیچ بهره نباشد
فرقه پانزدهم مشارکیه اند و ایشان افضلیه نیز گویند
ایشان دعوی مشارکت کنند با انبیا و گویند ما با پیغمبران
در مرتبه شریکیم الا اینکه ملک واسطه است میان پیغمبران و
خداوند و میان ما و خدا ملک واسطه نیست پس در میان
انبیا و خدا حجاب هست و در میان ما و خدا ان حجاب نیست
ازین جهت ما افضل و اکمل پیغمبرانیم و این طایفه نیز چون فرقه
اولیائیه دعوی اماتت احیا و احیای اموات میکنند لیکن
مجردی و بیجان و مال بودن را در ولایت شرط نمیدانند
و این ها دعوی شرکت با خدا میکنند و اینها دعوی شرکت
با انبیا مینمایند و این گروه زندیقان و ملحدانند لعنهم الله
تعالی **فرقه شانزدهم** کاهلیه اند که متابعان
شریعت غرای محمدی و پیروان بیضای احمدی ایشان را
کاهلیه گویند لیکن جماعت با غایت جهاد دعوی کمال نما

فرقه

فرقه شانزدهم

حقا که کمال جهل اینست این گروه ترک کسب و وجه معاش
و ترک علم را واجب میدانند و از غایت کاهلی بلقمه و خرقه
که فریفتگان بجهت ایشان بر ند سازند و بلذات نفسانی
مشغول شوند که بعضی از ان خوانندگی و رقص است و اگر
چه بظاهر دعوی صلاح کنند اما مفلسان باشند زیرا
که طلب علم را و کسب وجه معاش را حرام گویند و مردمان را
فاسد عقیده کرده اند و گویند اینها همه حجاب راهست
و کار ایشان هرزه گشتن و هرزه گفتن و تن پروردن
باشد و اگر غمازنادرستی کنند از برای ان کنند
که فریفتگان از برای ایشان نیازی برند و اگر دریوزه
گیرند از برای رواج دریوزه گیرند و زر افسانه سخن
گویند و استجلاب قلوب عوام کالانعام باین سخنان
دروی اندوه بنمایند و اشغالی چند در پی خود اندازند
و بهر خانه که میروند چندان دران خانه مانند که تا

شکم

شکم مریدان از آتش پر نشود از ان خانه در نروند و بنابر این
اشغالان در مریدی جهه بیشتر میکرده باشند و بازار
ان فریفتگان را گرم کنند و این جماعت خود را تارک
دنیا گویند و بیشتر از همه کس در طلب دنیا باشند و ذکر
خدا را وسیله فریب دادن خلق خدا سازند و شیوه
ایشان مکر و خدعت و پیشه ایشان تزویر و حیلت
باشد و حرکات مختلف کنند و گاه نعره زنند و عربده
کنند و گاه اواز پست و ضعیف سازند و اگر قران خوانند
مقید صحت ان نباشند شیعه باید که از صحبت و ملاقات
این جماعت محترز و مختلف باشد فرقه هفدهم
الهامیه اند این طایفه از خواندن قران و اموختن علم روی
گردان شوند و اعتقاد از معاد و حشر و نشر برداشته اند
عمر به اموختن شعر و ابیات صرف کنند و بر آنکه گویی و بزله
خوانی و ترغات و نغمات و مطربی و غنا و سرود و پیشه

خود سازند و بسیار باشد که شعرهای که معنیهای ملحدانه
از آن بیرون آید حفظ کنند و گویند که هرچه جمیع اهل
عالم بتعلیم حاصل کنند در مدت عمر خود ما در یکدم بهمه آن
ملهم شویم و حلال و حرام نزد این جماعت یکسان شود
فرقه هیجدهم باطنیه اند البسه الوان از ابریشم بعضی
و نرهینه و نرهفت در پوشند و مجالس از محرمات
آراسته دارند از ساز و خمر و شاهد و دیران و استماع
نفش ناو صوت و قصها و افسانهای دروغ نمایند و گویند
ما عارفیم و هرچه گوییم و کنیم پسندیده باشد و ما بمقام
آشنایی رسیده ایم و اینها همه میکنیم از برای دفع ریا
میکنیم و این جماعت نیز معتقد دیوانگان باشند مانند
جیلبیه و هرکدام که شال پشک یا خرقه پوشیده باشد
او را معزز و مکرم دارند و صاحب کشف و کرامات
و صاحب باطن دانند و خود نیز دعوی باطن کنند و اکثر

ازاکرا

ازاکر این صفت باشد فرقه نوزدهم نوریه اند
اینجماعت گویند حجاب دو است یکی نوری دوم ناری حجاب
نوری مشغولیست باکتساب صفات حمیده چون شوق و توکل
و تسلیم و مراقبت و انس و وجد و حال و سماع و حجاب
ناری مشغولیست بافعال شیطان چون فسق و فجور و حرص
و شهوت و امثال آن و گویند مرد باید که در رضا و تسلیم
و مراقبت و وجد کوشد که اگرچه آن نیز پرده است اما
آخر در همین پرده دوست دیده شود و این طایفه گویند
خدا را نه بطمع بهشت باید پرستید و نه از بیم دوزخ و حال
آنکه امید و بیم از صفات ایشانست چون ایشان را امید بر رحمت
حق تعالی و بیم از عذاب او نیست پس مؤمن نباشند خذلهم الله
و باز اینجماعت میگویند هرچه در عالم واقع میشود نتیجه
نور و نار است و مذهب ایشان نزدیکست بمذهب ثنویه
و دیصانیه از مجوس که بنور و ظلمت قایلند فرقه بیستم

ذراقیه اند این جماعت طایفه باشند خسیس و دون که از
برای فریب دادن خلق و منعهای شیادانه بر خود قرار دهند
و بعضی از ایشان کلاه های نمد بر سر نهند و بعضی از ایشان
پشال و دستار و بعضی شال عسلی یا دستاری بر سران
پیچند و سر کلاه نمد را از میان بیرون کنند و بعضی که بسبب
تکبر و غرور خود ان طور کلاهی بر سر نگذارند و مریدان را بپوشیدن
ان امر کنند و شالهای عسلی و جامهای عسلی اکثر پوشند
و این راه مجوس است که سراپا عسلی پوشند و کلاه نمد بر سر
گذاشتن امروز علامت و شعار ملحدانست که بان علامت
یکدیگر را میشناسند و اکثر قلندران ان طور کلاه را بر سر
می نهند چون در میان ایشان ملحد بسیار است و بلکه
اکثر ملحدان نام خود صوفی میکنند و تصوف را گریز گاه
خود میسازند و دهریه را از بنا استوار تصوف که بنای ان
بر قول حلول و اتحاد است میکویند اما اکثر این ذراقیه

همیشه

همیشه بسماع و رقص اند و اکثر ایشان اعتقادات و مذاهب
طوایف صوفیه را که از پیش یاد کردیم در هم امیخته و منکر
علما باشند مگر انکه شخصی را بقدری علمی باشد که ان علم
از برای ریا تحصیل کرده باشد نه از برای خدا و فریب
دادن خلق دوست دارد و از انجهت خود را از فرقه
صوفیه شمارد که منکر و ضد او نباشد و او بنابر مصلحت
وقت خود را ظاهرا انکار و ضدیت نماید و اکثر این
طایفه بغیر ذراقیه مانند بعضی از انها که پیشتر از این
مذکور شد بنه کوبی و بنه خوانی و نغمات و ترنمات
و مطربی و غنا و سرود دوست دارند و بعضی از ایشان
دعوای کشف و کرامات کنند و بسالوسی ابلهان را فریب
داده بدام خود اورند و بدانکه این گروه نیز چند فرقه اند
اکثر ایشان انند که از برای تنعم و بسبب کاهلی که میخواهند
یکجا نشینند و مردمان از برای ایشان خرقه و لقمه مهیا

کنند و نیازی برند و دعوای پیری و مریدی میکنند و گروهی
اناند که میخواهند که بعد از مریدی ادعای پیری نمایند
تا بان تقریب شاید نام ایشان در عالم بماند چون می‌بینند
که جماعتی از انها که باین صفت موصوف بوده‌اند با انکه مدتها است
که مرده‌اند هنوز در میان مردم مشهوراند و اکثر بیعقلان
ایشانرا اولیا میدانند و اعتقاد تمام بایشان دارند گروهی
برای انکه اوازی دارند و خوانندگی و مطربی کردن دوست
میدارند روی بمجامع این فرقه می‌آورند و خود را در سلک
مریدان ایشان منتظم میسازند و گروهی بواسطه انکه از استماع
نغمه و غنا و سرور محظوظ‌اند و نفس ایشان بان عصیان مایل است
و دران موضع که این دکانداران عیار و این خودفروشان
مکاری باشند جمع میشوند و طایفهٔ دیگر بازی کردن و برجستن
و چرخ زدن و در غلطیدن دوست میدارند و جمعی دیگر بواسطه
بیران خوش روی که دران مجلس حاضر میشوند و بعضی از برای اشتی

که دران

که دران مجالس باشند یا از برای انکه آن جماعت بجای اش خوردن
دوند و او را نیز با خود برند و جمعی باشند که اکثر این مطالب ایشانرا
منظور باشد لیکن مجموع این امور سبب تصوف ایشان گردد
و بعضی هم هستند که از غایت نادانی ایشانرا مردم خوب
تصور میکنند و روش و طور ایشانرا طریق و روش دوستان
خدا می‌پندارند و از روی بیخبری در مجلس ایشان حاضر شده
باعث گرمی بازار ان فریفتگان میشوند و لاف مریدی ایشان
میزنند بلکه هوس ان میکنند که مثل ایشان بمرتبه پیری رسند
و از غایت حماقت نمیدانند که چراغ مرکب پیران طریق
شریف و شرح چه دارند و بدانکه بیشتر این جماعت نتراشیده‌اند
این همه دکانداری و خودفروشی و فریبندگی از برای همین
وضع کرده‌اند که ابلهان بدام خود اورند و احمقان را مطیع و مرید
خود سازند و جمعی از سفیهان که درویشی و نادرویشی
از هم نشناخته‌اند این طایفه را درویش نام میکنند

و نمیدانند که این گروه اخس طوایف صوفیه اند و اکثر شعرای
صوفیه مذهب باین صنف کرده اند و با آنکه سنیان اعتقاد
تمام بصوفیان دارند و ایشانرا اولیا میشمارند و کفرهای
ایشانرا تاویل میکنند و میگویند که ایشانرا سکر و مستی
میباشد که در آن حال بی ادراک و اختیار از ایشان سر میزند
این طایفه زراقیه را رد کرده اند و ایضا بدانکه چندین
گروه که شمردیم و ذکر اندکی از اعتقادات و مذاهب
ایشان کردیم همه از فرقه سنیانند الا بعضی از طایفه
که در زمان ما بهم رسیده اند که نام خود شیعه میکنند
و عوام شیعه را گمراه میکنند و دیگر بدانکه مجموع
این بیست فرقه که شمردیم و چندین گروه دیگر که نام بردیم
نزد اهل حق بعضی فاسق و فاجرند و بعضی زندیق و کافر
و همه شیطان و گمراه کنان دین اند و نحن بان شریعت
حضرت سید المرسلین پس شیعه باید که از مجموع طوایف

مذهبه

مذهبه بیزار باشند و بسخن ایشان فریب نخورند
تا در ورطه ضلالت نیفتند **فصل** بدان
ای مومن که صوف در لغت عرب عبارت از پشم است
و پیش از ظهور اسلام و در ابتداء اسلام هرکس پشمینه
میپوشید عرب او را صوفی میگفت تا زمان خلفای
بنی عباس که این بدبختان میخواستند که مرتبه ائمه معصومین را
در نظر عوام پست کرده باشند جماعتی از مردمان را تحریک
میکردند که ایشان چیزها از بابت خارق عادت
بر بعضی از پشمینه پوشان می بستند و ایشانرا اولیا
نام میکردند و طایفه از حکما الطبیعی صوفی نام شد
بسبب آنکه طریق ایشان ریاضت بود و هم از برای
ریاضت نقش جامه و پیراهن از تغال می پوشیدند و بعضی
دیگر که گفته اند لفظ حواخ را تکلف است و این طایفه
از حکما بنابر کمال سعی که در تحصیل معرفت و سعادت نمودند

شهرت عام کرده اند و اینها گروهی اند که متکلمان با ایشان
و ایشان با متکلمان بحثهای بسیار است و این طایفه
که حکما اند باز دو قسم است شیعه اثنی عشری و سنی و مجملا
صوفیه از سنی فرق بسیار است چنانکه بعضی از ایشان
از کتاب حدیقة الشیعه منقول شد و صوفیه از شیعه
یکفرقه بیش نیستند و ایشان جماعتی اند که ولی بمعنی
اولی بالتصرف در امور خلق نمیدانند بعد از خدا و رسول
الا ائمه معصومین را چنانکه شیخ سعد الدین حموی
قدس الله سره در بعضی از کتابهای خود اورده و غیر
ائمه را اوتاد و اهل بیت و نقبات نمیدانند و جمع
شیعه بمعنی دوست ولی میدانند دعوای کشف و کرامات
نمیکنند و از لذات نفسانی که بعضی از انست مطرب و سرود
و بذله خوانی و نغمات و ترنمات اجتناب می نمایند و از
رقص و سماع و بازیها و استماع سازها و شنیدن

قصها

قصها و افسانهای دروغ مجتنب می باشند و عمر خود
صرف مذهب علما و گذرانیدن قران و تصحیح حدیث
و دعوات ماثوره که از ائمه معصومین علیهم السلام
منقولست مینمایند و متابعت علمای خود لازم میدانند
و دکانداری و خودفروشی و سلسله کاری و فریبندگی
نمیباشند و از جمیع محرمات احتراز میکنند و در کمال
ترس و خضوع و خشوع میباشند و با نامقیدان
مجالست نمیکنند و از مردمان ساخته و فریبنده دوری
مینمایند و با همه کس فروتنی و تواضع شعار خود میسازند
مگر با متکبران و نامقیدان و در دین نهایت غیرت
و صلابت دارند و زکوة اگر بر ایشان واجب شود ادا
مینمایند و حج بشرط استطاعت بجای می اورند و بالجمله
در جمیع امر و نهی منقاد فرمان الهی میباشند و ظلم و ستم
بر خود و بر دیگران روا نمیدارند و غرور و تکبر نمیدارند

وا بتلاد مستحقان و طالب علمان مینمایند و از لقمهٔ حرام اجتناب
واجب میدانند و خود را پیر و بعضی را مرید نام نمیکنند
و مفتهای سیادانه و ناسعادت نمیبازند و در عقب جاه
و ریاست نمیباشند و دوستی اموال و اسباب و زن و فرزند
در دل جای نمیدهند و نصیحت از خلق خدا دریغ نمیدارند و آنچه
به ایشان میرسد از روی قناعت صرف میکنند و از عشرت
و حظ نفس مجتنب میباشند و در امر معروف و نهی منکر
از ملامت کنندگان اندیشه نمیکنند و اکثر طاعات و عبادات
مستحبه را پنهان از خلق بجای می آورند مجملا همت ایشان
مصروف میباشد بر اکتساب صفات حمیده و اجتناب
از اخلاق ذمیمه و اکثر این جماعت پوشیده حالند و کسی بر احوال
ایشان اطلاعی نیست از آنجهت است که مکار و خودفروش
نمی باشند و دوستان خدا و صوفی بر حق ایشانند و حال
آنکه ایشان خود را صوفی نام نمیکنند بلکه خود را طالب علم

ی نامند

ی نامند بعضی از جهال تصوف کرده اند که بعضی از ترهات
عیار خود فروشان مکار که حرکات مختلف میکنند
و سخنان بیهوده بلکه کفر و ترهات بسیار میگویند
احمقی چند را بدور خود جمع میکنند و مدار ایشان بر استماع
نغمات و ترغمات میباشد و نعره میزنند و اظهار بیخودی
میکنند صوفی نیند نه غلط کرده اند ایشان نه صوفیانند
بلکه در شمار کوفیانند و نه مست عشق الهند بلکه
بدمستان نامه سیاهند والله
اعلم بالصواب

طاسی بازی بد بیم از نغاد
بحث جنید از سلوک آگاهی
نفت دیجه وقت بازی و لعنت
[illegible] سوی [illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة على سيد المرسلين وعلى
اله وعترته الطاهرين هذا كتاب بيان مذهب
التصوف من تصانيف الشيخ الامام الاجل نجم الدين
عمر النسفي رحمة الله عليه اعلم ان اصحاب اهل التصوف
على اثنى عشرة فريقا واحد منهم على الطريق المستقيم
والباقي على البدعة والضلالة والذين على البدعة
والضلالة الحبيبة والاوليائية والشمراخية
والاباحية والحالية والحلولية والحورية والواقفية
والمتجاهلة والمتكاسلة والالهامية الحبيبة
يقولون العبد يتخذ الله تعالى حبيبا وينقطع عن محبة المخلوقين

ويرفع

ويرفع التكليف عنهم وايضا يرفع خطاب العبادات
والحرام عليهم حلالا وترك الصلوة والصوم جائز وهذا القوم
لا يسترون عورتهم وهذا كفر محض ولا يعرفهم الناس
باقوالهم الا بافعالهم احذروا عنهم والاوليائية
وهم قوم يقولون ان العبد يبلغ درجة الولاية ويرفع
خطاب الامر والنهي عنه وهذا كفر وضلالة نعوذ بالله
من ذلك والشمراخية وهم قوم يقولون اذا
يرفع الامر والنهي عنهم وسماع الدف
والطبل والمزمار راغب ويقولون ان النساء
كالرياحين وشميم الرياحين مباح وهذا القوم عبد الله
الشمراخية وهم يسيرون في العالم في كسوة اهل الصلاح
ويفسدون في العالم وهذا القوم مباح الدم الاباحية
وهم قوم يقولون نحن لا نقدر على امتناع نفوسنا
من المعاصي وليس بينهم امر معروف ونهي منكر ويقولون

اموال المسلمين وفروجهم حلالا ويقولون قولهم لا كفر
ولا ايذاء حجاب في الطريق وامر معروف ونهي منكر
عندهم ايذاء وهذا القوم اشد خلق الله على وجه
الارض الحالية وهم قوم يقولون السماع والرقص
مباح وهم في السماع مدهوشون كما لا يكون الحركة
في وجودهم وهذا الطريق خلاف سنة رسول الله
صلى الله عليه وآله وكل امر على خلاف السنة يكون بدعة
وضلالة الحلولية وهم قوم يقولون النظر
في وجه الجميل من الامرد والنساء حلالا وفي حالة
النظر [illegible] ويقولون في حالة الرقص صفة
من صفات الله تعالى جاء علينا ولنا بذلك الصفة
التقبيل والمعانقة حلالا وهذا كفر محض الحورية
مثل مذهب الحالية وهم يقولون في هذه الحالة تاتي
بنا حوارى الجنة ولنا معهن الوقاع والوطي فلنا

من الشياطين

من الشياطين ياتيهن في خيالهم وانما يفرغون
عن الحالة غير اطالة يغتسلون غسل الجنابة الواقفية
وهم قوم يقولون ان العبد عاجز عن معرفة الله تعالى
وعلى الحقيقة محال ويقولون هذا البيت الفارسية
تو اتو داني تو تو اندا ندكس تو اكر دانم تو انو داني
وبس وهو ضلال محض المتجاهلة وهم قوم في لباس
الفاسقين ويقولون مراد نا دفع الريا وهذا ضلال
محض المتكاسلة وهم قوم يتركون الكسب ويتوجهون
على ابواب الخلائق بالكدية ويرضون عن جيوبهم
بعبادة البيت ويأكلون اموال الزكوة [illegible] حج وهذا
خلاف سنة رسول الله صلى الله عليه وآله الالهامية
وهم قوم من الفرق الذين هم معرضون عن قراءة
القران وتعلم العلم يقنعون بمتابعة كتب الحكماء
والمبتدعين ويقولون ان القران حجاب الطريق

وابيات الحكماء واشعارهم قران الطريق وهذا كفر
محض اهل الحق وهم قوم يتبعون سنة رسول الله صلى الله عليه وآله
ويؤدون الصلوة في الوقت ويحذرون عن الشراب
والزناء والسماع والرقص واكل الحرام ويشتغلون بكسب
الحلال مع اهل السنة والجماعة وعن صحبة الاشرار
يحترزون ولا يكون بين الخلايق مشارا اليهم وهم
متحملون عن الخلايق ولعيبهم [?] فهم الخلايق يستنفرون
عنهم وهم رحيمون على المسلمين ويستدعون المغفرة
عن الله تعالى ذنوب المذنبين ولا يشتغلون بغيبة المؤمنين
ولا يريدون زينة الدنيا ونعيمها ويمشون على سيرة
الصلحاء والتابعين هذا قدم على طريق الحق واليقين
ومحبتهم محبة الله تعالى ورسوله كما قال الله تبارك وتعالى
اولئك الذين امتحن الله قلوبهم للتقوى لهم مغفرة
واجر عظيم واذا وقفت على حال اهل التصوف وصيك

بمصاحبة

بمصاحبة هذا القوم في متابعتهم واحذره عن ذلك
الفريق الذين هم اثنى عشر كما ذكرنا وهم
اهل البدعة والضلالة والسعي في اهانتهم واجب
عند الشرع كما قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم
اهان صاحب بدعة امنه الله تعالى يوم القيمة
من الفزع الاكبر وفقنا الله تعالى على سعي
مشكور تمت الرسالة

تحريرا في تاريخ شهر شعبان
المعظم سنة ١٠٢
كتبه العبد الاقل
شمس الدين بن
ابو تراب
الحسيني
القيشابوري
غفر الله له ولوالديه يوم يقوم الحساب

رساله سلوة الشيعة وقوة الشريعة

بدانكه اين رساله ايست در بيان جماعتى كه خود را
در اين زمان صوفى نام نهاده اند وبناى اين
رساله بر آنست كه مشايخ صوفيه اين جماعت را
مذمت كرده اند واكثر علماى سنى ايشان را طعن
زده اند وجميع علماى شيعه منكر ايشان
بوده اند ودر حديث ذم ايشان واقعست
ودر قرآن بمذمت ايشان ناطق است وعلماى
عصر فتواها نوشته اند كه هر چه ميكنند اين
طايفه از خوانندگى كردن وخوانندگى شنيدن
واصول كرفتن ودست زدن وبرقص آمدن وامثال
اينها همه فسوقست وعصيان پس اكر كسى را بعضى از خبر

درين

درين رساله سطرى است ناخوش آيد بايد كه از شك
نرنجد اما از كمال عقل وتدين جمعى از اهل اين روزكار
دور نيست كه از مؤلف بلك از ساير علماى شيعه
واز ائمه ورسول واز خدا هم برنجند لما معلوم
نيست كه از مشايخ صوفيه خواهند رنجيد يا از
كفتار ايشان چشم خواهند پوشيد وتغافل
بلنك خواهند ودرين حضرت الله تعالى همه را
در كار دين بينايى بخشد بحق النبى وآله الامجاد
وصلى الله على محمد وآله الى يوم التناد وسلم تسليما كثيرا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله
اجمعين اما بعد چنين كويد بى ساكن زاويه
نامرادى مظهر بن محمد المقدادى كه چون اين
فقير حاجى ومان كه از بيه بيران دوستى

فبعضی شاهسواران بمیراث یافته ومأخذ
آبا واجداد از متابعت اعلی واصفیا روی
رغبت بر تافته مشاهده نمود که جمعی از فریبندگان
بجهت تنبلی وشکم پرستی وکاهلی ودنیادوستی
از شاه راه شریعت مصطفوی وطریقت
مرتضوی منحرف شده اند وحب دنیا را ترک
دنیا نام نهاده اند وذکر خدا را وسیله فریفتن
مردم ساخته ودر این پرده مرتکب لهو
ولعب گشته اند وفسق وعصیان را عبادت
شمرده اند ونغمه واصوات خود را مقبول طبع ضعفاء
العقول گردانیده اند ومانند اجلاف واسافل
زبان بلاف های گزاف گشوده اند ودعوی
مکاشفه با مخالفان موافقت نموده اند
وبحیله خانه رفتن وترک حیوانی کردن سفها را

از راه برده اند خواست که بنوشتن رساله بجهال را
بیاگاهاند وبیچارگان تنک عقل را از مکر وبند
وتزویر این گروه که شیاطین انس اند برهانند در
این اثنا کتابی از زبده وقدوه ارباب
دین ومجلسی از دست یکی از احباب بنظر
رسید وبعد از تحقیق معلوم گردید که یکی
از علماء شیعه رساله در ذم این طایفه
تالیف نموده وحضرت مولانا محمد تقی مجلسی
حاشیه بر آن نوشته ونزد مؤلف رساله
مذکوره ارسال داشته ومشار الیه عذری
چند در جواب او قلمی گردانیده ویکی از فقرا
مجموع را بترتیب در متن کتاب مذکوره جای
داده واز اسم توضیح المشربین وتنقیح المذهبین
ساخته والحق ان کتاب ارباب انصاف .

وبصیرت را در شناختن این فرقه کافیست
واصحاب علت وغفلت را در معالجه نفس
نسخه شافیست پس بخاطر فاتر رسید
که دو سه فقره از آن کتاب انتخاب نماید
وآنرا سداد الشیعه وقوة الشریعه نام کند
پس شروع کرد در مقصود وتوکل کرد بر
لطف خداوند ودود **فصل** بدان
اصلحک الله تعالی که حلاجیه که ایشانرا الجندیه
نام خوانده اند مانند هشمیه وشریکیه
و[illegible]یه وزراقیه وغلاة وغاویه ومتصوفه
ومتصلفه ومبتدعه چندین فرقه اند و
خبیث ترین ایشان قومی اند که در بیشتر اوقات
ایشانرا زراقیه میگفته اند واکثر مشایخ صوفیه
وبسیاری از علمای سنی ایشانرا مذمت

کرده اند

کرده اند وجمیع علمای شیعه سنگ ایشان
بوده اند ودر حدیث ذم ایشان واقع وقرآن
بمذمت ایشان ناطقست وایشان جماعتی
اند که خوانندگی کردن وخوانندگی شنیدن
واصول گرفتن ودست بهم کوفتن وچرخیدن
ومانند بدمستان نعره زدن واظهار بیهشی
نمودن وکلاهها زدن وسخنان یاوه گفتن
ودر حالت خشیتی وترک حیائی کردن پیشه
ایشانست **پس** بباید دانست که از جمله مشایخ
صوفیه که انکار ایشان کرده اند و[illegible]را
طعن زده اند یکی ملای روم است که میگوید
بیت اگر از نیوش کردن درویش بودی
رئیس پوستین پوشان میش بودی اگر مرد خدا
از مرد برخیزد یقین دان کاسیا معروف کرخیست

اگر کف بر دهن عرش است ومعراج یقینی میدان
شتر مصور حلاج وشیخ عزیز نسفی که از اکابر
مشایخ صوفیه است در کتاب تصفیه القلوب
میگوید این درویش اگر بنظر تحقیق در حال
پیران ومریدان روزگار بنگری بیقین بدانی
که شیاطین عصر ند در دکانهای مکر وتلبیس
نشسته ونام ملوک وسلاطین فقر بر خود بسته اند
اشقیا لباس اتقیا پوشیده ودر تسخیر
انعام بی افسار ولجام کی شیده صید وجان
برند [illegible]ولان بر آمده وهر یک بطریقی از در
حیلت گری وابله فریبی در آمده غولان راه
دین شده راه زن چشم گیر باطنان ظاهر
بین مصورت ارباب یقین شده ودلهای
سفیها را بکرجلی وجامه علی صید کونه تدغلی

ربوده شعار ایشان فتنه وفساد کار ایشان
زندقه والحاد دین ایشان بدعت وبی نمازی
وآیین ایشان چرخ ورقص وبازی همه در امردی
مطالع معلمان وبعد از رسیدن لحیه مطیع
معلمان افتخار ایشان باشنایی ظلمه ومباهات
ایشان تحصیل خرقه ولقمه کار ایشان شکم پرستی
وهرزه گفتن همداد ایشان بر خیانت وافترا
زدن عادت ایشان وقاحت وبیحیایی
وعبادت ایشان خوانندگی ونغمه سرایی
پیشه ایشان عشقبازی وحلق شی[illegible]ان
گمراه کردن خلق اسد رایشان هنر ولمن
وسرکوشی وحال ایشان بیخودی نمودن
وبیهوشی همه کبرکان پشمینه پوش وحریفان
زهد فروش روز وشب در طلب دنیا

وشب و روز در فکر نغز او حلوا جمعی از جهال بعشوه
و تلبیسات این قوم ضال فریفته شده بدعت
و غوایت و کفر و اباحت را طریقت و حقیقت
تصور کرده اند و از حقایق احکام دین و اسلام
بیگانه شده در پی این گمراهان افتاده اند
و در تیه ضلالت سرگشته و حیران گشته حضرت
صمدیت در عرصهٔ قیامت حکام و امرای
اسلام را از تقصیر و تساهل دفع این فساد
خواهد پرسید زیرا که استحکام قواعد
اسلام و ایمان و اقماع و اقلاع و بدع و ضلال
اهل زیغ و عدوان بر ذمه سلاطین و حکام
دوران ثابت و لازم است و رعایت حمایت
شرع و دین بر همگان خصوصا بر ایشان واجب
اما چون درین روزگار نام امور مملکت بسائیرا

مسلم

مسلم کرده است که از علوم دین هیچ بهره
ندارند و همگی همت ایشان بلهو و طرب مصروف
شده و لهو و فجور را مذهب خود ساخته اند
و ظلم و ستم را آیین خود کرده اند و با فساق
و فجار انس گرفته و دنیای ملکیه را نیز الهیت
ساخته و فرمان و رسول را در پس پشت انداخته
و کمر شاگردی شیاطین بر میان جان خود بسته
و بنده نفس و اسیر هوا گشته اند و ارباب مناصب
قضا میل با رشا نموده و اصحاب مجالس
تدریس و فتوی مناقشات خلافی و مجادلات
کلامی را علم نام کرده اند و مزخرفات منطقی و
هذیانات فیلسوفی را وسیله شهرت و جاه
ساخته و از حقایق علوم دین که آن معرفت
دقایق اسرار کتاب و سنت است اعراض

نموده اند و اگر احیانا بعضی از ایشان بعلمی شرع
و دین پرداخته اند آن را واسطهٔ جاه و ریاست
ساخته اند و سبب جمع کردن مال و منال ساخته
نظر از نعیم باقی دوخته و نایرهٔ حب دنیا
در دلهای خویش افروخته اند پس نفسهای ایشان
با ارباب غوایت رغبت کرده و جانهای ایشان
بباطل مایل شده بمجالست و مصاحبت این
جماعت راغب گشته بلکه مرید و معتقد ایشان
شده در امداد و اعانت ایشان غایت سعی
و اهتمام نموده اند لاجرم اغوای گمراهان
مبتدعه در جهان منتشر شده و اغوای
بی دینان و زنادقه در عالم قوت گرفته و انوار
احکام دین و حدود اسلام منتفی شده و مبانی
مو
مناهج شریعت محمدی در وی اندراس نهاده

و اهل الله

و اهل الله و ارباب قلوب از ننگ این تردامنان
مسلمان نام وحشت این درویش صورتان
کافر کام از نظر خلق متواری گشته اند و روی
غیرت در پس دیوار عزلت آورده اند و روز
کار در ماتم این مصیبت بسر برده والله
المستعان علی ما تصفون بیت آن دم که از او
نور صفا زاید کو و آنکس که از او فر اجفا ناید کو
اسلام محمد فسوس این مشتی دیو مردی
که از او بوی وفا آید کو مطلع کو بیند انکه
صوفیان را سخنان خوب و گفتگوی در شرع و
بسیار است و اکثر مردمان از آن بدام
بلای ایشان افتاده اند و ندانسته اند
که اصل در سپ اعتقاد است و با فساد آن
گفتار و کردار نیکو همه بر باد است اما حکم

لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال سخنان حکمت
آمیز نزد ارباب تمیز پسندیده اید اگرچه قایل آن
مجبری یا کافری باشد دین مرد صاحب خرد باید
که در کلام تسفی نکرد و کمال انکیسی اکثر سخنانش
را دریابد خصوص صادران تامل کند که میکوید
ارباب مناصب قضا میل بارتشا نموده اند
و آنچه بالکی در شوخادار ان زمان که بیشتر ایشان
دعوی تصوف میکنند عبرت کیرد آیا این
مستان شراب جهل و نادانی و عاشقان
نوعروس رعنای دنیای دنی فانی ندانسته اند که
همه طایفه ایشان را مذمت کرده اند و خاصه
و عامه در طعن ایشان احادیث بسیار
روایت نموده اند از عامه ابو داود و ترمذی
وغیر ایشان از عبد الله بن عمر نقل کرده اند

که او

که او گفت لعن رسول الله الراشی والمرتشی وابن
ماجه وابن حبان وغیر ایشان در کتابهای
خود آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله گفت
لعنة الله علی الراشی والمرتشی و ترمذی و ابن حبان
روایت کرده اند که لعن رسول الله صلی الله علیه وآله
الراشی والمرتشی فی الحکم والحاکم این حدیث
را با زیادتی روایت کرده است و آن زیادت
اینست که والرایش الذی یسعی بینهما و مثل این
حدیث حدیث احمد بن حنبل و بزار و طبرانی
روایت نموده اند و از خاصه محمد بن یعقوب
کلینی علیه الرحمه وغیر او حدیثی نقل کرده اند باسناد
از ابی جعفر علیه السلم که در اخبار آن حدیث واقع
که آنحضرت فرمود فان الراشی فی الحکم فان ذلک
الکفر بالله العظیم وبرسوله واگر کسی این عظیمه

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون
را در باره این جماعت تاویل نتوانند کرد و حدیث
منکر خود دست و پای نمیتوانند زد زیرا
که سوق این حدیث بر وجهیست که جای تاویل
در آن نیست و صاحب جامع الاخبار غیر او و حدیثی
روایت کرده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
که در آن حدیث فرموده است که ایاکم و الرشوة
فانها محض الکفر و لا یشم صاحب الرشوة ریح الجنة
دیگر روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که
الراشی و المرتشی و الماشی بینهما ملعونون
و دیگر نقل کرده اند از آنحضرت که فرمود که لعن الله
الراشی و المرتشی و الماشی بینهما و بغیر این طایفتین
حدیث بسیار است که در طعن راشی و مرتشی
و من هو بینهما ماشی نقل کرده اند پس آیا این

طایفه

طایفه بی باک که دنیا را بهشت خود ساخته اند
و در عشق او نقد دین در باخته اند این قدر
نیافته اند که اخبار و احادیث از طرفین در این
باب بسیار است اما اگر یافته باشند چه توان کرد
چون اسلام و ایمان در چشم این نامسلمانان
خوار است و آیات و احادیث خصوصا آیه عظیمه
الا لعنة الله علی الظالمین در نظر ایشان بی اعتبار
حضرت حق تعالی دست جور و تعدی ایشان را
از سر سایر مسلمانان کوتاه سازد و انتقام جمیع
مظلومان از ایشان بکشد بحق النبی و عترته
المعصومین آمین یا رب العالمین و از جمله اعاظم
مشایخ صوفیه که جماعت راقم را مذمت کرده اند
یکی دیگر شیخ روزبهان فارسیست که در مضمار
تصوف و تصلف یگانه فارس است و ملا جامی

در مدح او گفته شعر رفته بهان فارس میدان
عشق فارس بیان شاه ایوان عشق و او در کتابهای
خود این قوم را مذمت بسیار کرده اما بیان
حال بران این دو زن کار است انچه میگوید در
تفسیری که او اعراس البیان فی حقایق القرآن
نام کرده وان اینست که در تفسیر اینه سماعون
للکذب اکالون للسحت میگوید که وصف الله سبحانه
اهل الناموس الذین فی هذا الزمان یجلسون
فی الزوایا فیظهرون التزهد والتقشف
ویطرحون علی اعناقهم الطیالسة یسمعون
مدایح اهل الدنیا مثل ما قالوا لمن فی الدنیا مثلک
یا شیخ وانت کذا وکذا فهو یشتری اعراضهم
واقاویلهم الباطلة وهم یمدحونه لاجل
الشفاعة عند الاتراک ویجعلونه وسیلة

الی السلطان

الی السلطان ویعطونه رشوة لاستجلاب
مرادهم فهو یسمع الکذب ویاکل السحت وبعد
از این چند کلمه که مذکور شد تفریع میکنند
ایشان از این عبارت که طهر الله وجه الارض
منهم ووقانا من صحبتهم وسوء افعالهم
فانهم سرقوا من الدین واکلوا الدنیا بالدین
وعطار و اوحدی و سنائی و شیخ شبستری
وجامی و غیر ایشان از علما و شعرای صوفیه در
منظومات و منثورات خود این جماعت را
مذمت کرده اند چنانکه بر متتبع ما ظاهر است
واین رساله را گنجایش نقل همه آن نیست و حضرت
مولانا محمد تقی مجلسی که در تصوف غایت مبالغه
دارند تصریح نموده اند که اعمال این طایفه
زشت و ناشایسته است انجا که یکی از علمای

دین دارد داوایل رساله که برد این فرقه
نوشته میگویند که جهت دیگر بسیاری
از شیعیان و دوستان علی بن ابی طالب
بنابر نادانی و بیگانگی از اهل علم فریب
غولان راه دین خورده نفس کردن
و دست زدن و برجستن و چرخیدن و عشق
بازی امردان را عبادت و طاعت پنداشته
از راه شرع و دین بنهایت دور افتاده اند
بنابراین بر خود لازم دانست که ایشان را دستگیری
نموده و راهنمایی کرده بشاهراه شریعت
نبوی و طریقت مرتضوی برساند حضرت
مولانا محمد تقی مذکور در جواب نوشته اند
که اگر مطلب مولانا هدایت بعضی از عوام است
که بسبب جهالت بعضی از اعمال ناشایسته میکنند

بدنیت

بد نیست ولیکن اعمال ایشان قدح در طریقهٔ
محمودهٔ اولیاء الله نمیکند بر ظاهر است
که درین مقام حضرت آخوند تصحیح فرموده اند
که اعمال مذکوره ناشایسته است و این جماعت
از روی نادانی و جهالت باین اعمال اشتغال
مینمایند و مولانا محمد محسن کاشی که یکی از
علمای عصر است و بتصوف شهرت تمام
دارد در کتاب کلمات الطریفه چند
فقره در باره این طایفه تحریر نموده و باید
دید که در آنجا تفسیر نموده از آن جمله میفرماید
که و منهم قوم یسمون باهل الذکر و التصوف
ویدعون البراءة من التصنع والتکلف یلبسون
خرقا ویجلسون حلقا یخترعون الاذکار
یتغنون بالاشعار یعلنون بالتهلیل ولیس

لهم الى العلم والمعرفة سبيل ابتدعوا شهيقا
ونهيقا واخترعوا رقصا وتصفيقا قد خاضوا في
الفتن واخذوا بالبدع دون السنن رفعوا
اصواتهم بالنداء وصكوا صيحة الشنعاء امن
الضرب يتألمون ام من الطعن يتظلمون ام مع
اكفائهم يتكلمون ان الله لا يسمع بالصماخ
فاقصروا من الصراخ اتنادون باعدا ام توقظون
راقدا تعالى الله لا تأخذه السنة ولا تغلطه
الالسنة سبحه تسبيح الحيتان في النهر وادعوا
ربكم تضرعا وخفية ودون الجهر انه ليس منكم
ببعيد بل هو اقرب اليكم من حبل الوريد
يعنی از ايشان قومی هستند كه نام نهاده
ميشوند باهل ذكر و تصوف دعوی بزاری
مينمايند از تصنع و تكلف ميپوشند خرقها

ومی‌نشینند

ومی نشینند خلقها واختراع میکنند فکرها
وخوانند کی میکنند با شعرها اعلان مینمایند
به لا اله الا الله گفتن یعنی بعلانیه ذکر میکنند
ونیست ایشانرا بعلم دین وشناخت حضرت
رب العالمین راهی وشهیق ونهیق که عبارت
از فریاد کردن خر است در ذکر بدعت کرده اند
ومانند خر عر کردن پیشه خود ساخته اند
ورقص کردن ودست زدن اختراع کرده اند
خوض در فتنها نموده اند فرا گرفته اند وترک
سنتها کرده اند بلند کرده اند آوازهای
خود را بندا وفریاد زدن زشت نازیبا
ایا از ضرب شمشیر درد دارند یا از طعن نیزه
شکایت مینمایند یا با اقربا وهمراهان خود
گفتگو میکنند بدرستی که خدای تعالی نمیشنود

بصماخ یعنی شنیدن الله تعالی بگوش نیست
بلکه بعلم است یعنی هرچه میگویند میداند پس
گوش تا کی فریاد زدن را و ترك کنید آواز
بر کشیدن را بر تر و بلند تر است حضرت
خداوند عز شانه فرا نمیگیرد او را سنه یعنی
مقدمه خواب و بیدار نمی سازد او را السنه
یعنی زبانهای ارباب تکلم و خطاب و اصحاب
سؤال و جواب تسبیح نمایید تسبیح نمودن
ماهیان در بحر یعنی همچنانکه ماهیان به پنهانی
در بحر و دریا به تسبیح و تهلیل حضرت حق تعالی
مشغول اند شما نیز به پنهانی به تسبیح و تهلیل
اشتغال نمایید و مانند خر فریاد مزنید
و خواندن و نغمه سرایی و خواندن شعرها
و سایر بدعتها و اختراعها را و اکثار بانکها مولانای

مذکور

مذکور از کلام حضرت خداوند عفو و بطریق
اقتباس این ذکر نموده و مرادش آنکه بقول
حضرت آفریدگار عمل نمایید که میفرماید
که ادعوا ربکم تضرعا و خفیة یعنی بخوانید
پروردگار خود را از روی تضرع و زاری
و پوشانیدگی و پنهانی مطهر کی بیکه عبادت
و دون الجهر که مولانای مذکور بعد از این
کلام معجز نظام ذکر نموده است از آیه
دیگر است و آن آیه اینست که واذکر ربك
فی نفسك تضرعا و خیفة و دون الجهر
یعنی یاد کن پروردگار خود را در دل خود
از روی زاری و ترس کاری و مخوان
او را خواندنی بجهر و آشکار الجهاد و بیك
این حضرت عزت امر فرموده که به پنهانی

اورا بخوانند وجای دیگر هم امر فرموده
که بپوشید کی اورا یاد نمایید و هم نهی فرموده
از آنکه اورا بجهر و آشکارا ذکر کنند پس هر که
اندک هوشی دارد میداند که باشکارا ذکر کردن
و این همه بدعتها و اختراعها میان آورده
این طایفه بر خلاف حکم خدا ونعوذ والمنن
و بجهت فریب دادن مرد و زنست بالجمله
مولانای مشار الیه بعد از آگاهانیدن
این جمع پریشان اختراع و بدعت و سفارش
نمودن که آواز بلند مکنید و بدانید که خدای تعالی
با شما و رفیقست و نصیحت فرمودن که پنهانی
خدا را ذکر کنید مانند ماهیان در نهر نه
باشکارا و جهر و دیگر باره در مقام اقتباس
از کلام حضرت ملک علام در آنجا میگوید

دور نیست

دور نیست حضرت حق تعالی از شما بلکه او عز
و علا چنانکه خود فرموده نزدیکتر است
بشما از رگ گردن شما مناسبتی به بعضی
از فقرهٔ مذکور دارد آنکه یکی از شعرا گفته
جمعی که بخانقاه شوری دارند * و ز فعل بد خویش
سروری دارند * فریاد کنان خدا را میطلبند
این قوم مگر خدای دوری دارند * و در فقرهٔ
دیگر در همین کتاب مولانای مذکور طعن
میزند ایشانرا باینکه گمان دارند که هر چه
خواهند میتوانند کرد و خود را مستجاب
الدعوة میدانند و نام خویش شیخ و درویش
میکنند و مردمانرا تشویش میاندازند
و خوابها از خود باز میگویند و بعنوانی خبرها
میدهند که مردمانرا گمان شود که از غیب

خبر دارند وکلاهها مینهند مثل انکه کویند دیشب
خنکار روم را کشتیم ولشکر عراق را یاری
کردیم یا کویند پادشاه هند را شکست
دادیم وفلان شیخ را بر زمین زدیم یا فانی
کردیم وچیار باشد که در چله نشینند
وترک حیوانی کنند وکمان برند که باین عمل
ادای قرض یکی از معتقدان خود میکنند
یا حاجتی یکی از برادران خود که از اخوان
الشیاطین اند بر می آورند وبعضی باشد که دعوی
کنند که طایفه را از جن مسخر کرده اند باین
عبارت که ومن الناس من یزعم انه بلغ من
من التصوف واطلع حدايقه ومعه ان يفعل
ما يريد بالتوجه وانه يسمع دعاؤه في الملكوت
ويستجاب نداؤه في الجبروت ويسمى بالشيخ

والله ويشير

والله ويشير واوقع الناس بذلك في التشويش
فيفرطون او تفرطون فمنهم من يتجاوز حد
البشر واخر يقع بالسوء والشر ويحكي من وقايعه
فينا ماانه مايوقع الناس في الريب ويأتي
في اخباره بما يترك منزلة الغيب ربما يسمعه
يقول قتلت البارحة ملك الروم ونصرت
في العراق او هزمت سلطان الهند وقلبت
عسكر النفاق او صرعت فلانا يعني به شيخا
اخر فطرحه او افنيت بهمتنا ثم يتبعه من لا يعتقد
فيه انه لكبيرة فهو بما تراه يقعد في بيت
مظلم يدرج فيه اربعين يوما يزعم انه يصوم
صوما ولا ياكل فيه حيوانا ولا ينام نوما وقد
يلازم مقاما يردد فيه تلاوة سورة اياما
يحسب انه يؤدي بذلك دين احد من معتقديه

او يقضي حاجة من حوائج اخيه فهما بين عمى
انه سخر طايفة من الجنة ووقف نفسه او غيره
بهذه الجنة افترى على الله كذبا ام به جنة
ونظر اين چند فقره ديگر در مذمت اين
جماعت در ان كتاب قلمى فرموده پس
صاحب انصاف را همين چند كلمه كه مولاناى
مومى اليه در بيان اين جماعت ايراد نموده كافيست
واحتياج برسالها وكتابهاى بسيار در اين
باب نيست **فصل** اما از جمله علماى
سنى كه اين قوم را نكوهش وسرزنش
نموده اند يكى صاحب كشافست كه در ان
كتاب در تحت تفسير اين كريمه قل ان كنتم
تحبون الله فاتبعوني يحببكم الله ايشان را
وان سفيهانرا كه باديشان اعتقاد دارند

توبيخ

توبيخ نموده باين عبارت كه من ادعى محبته
وخالف سنة رسوله فهو كذاب وكتاب الله
يكذبه واذا رايت من يذكر محبة الله ويصفق
بيديه مع ذكرها ويطرب وينعر ويصعق
فلا تشك في انه لا يعرف الله وما يدرى
ما محبة الله وما تصفيقه الا انه تصور في نفسه
الخبيثة صورة مليحة معشقة فسماه الله بجهله
ودعارته ثم صفق وطرب ونعر وصعق
على تصورها فربما رايت المنى قد ملأ ازاره
ذلك المحب عند صعقه وحمقى العامة حواليه
قد ملأوا اردانهم بالدموع لما رققهم من
حاله يعني كسى كه دعوى دوستى خدا كند ومخالفت
نمايد سنت رسول خدا را كذابست ودر ان
دعوى صادق نيست وكتاب خدا تكذيب او

مینماید وببطلان او شهادت میدهد
وهرگاه به بینی کسی را که یاد میکند محبت
ودوستی خدا را ودست میزند باذکر محبت
وطرب میکند ونعره میزند وبیخود میشود
پس شک مدار در این که او نمیشناسد
خدا را ونمیداند که چیست دوستی خدا ونیست
دست زدن وطرب کردن ونعره براوردن
وبیخود شدن او مگر از برای آنکه تصور کرده است
در نفس خبیثهٔ خود صورت نمکینی را که عشق
بازی کرده اند با آن صورت پس بجهت
جهل ونادانی وفسق وفجور خود آن صورت را
خدا نام کرده اند بعد از آن زده وطرب
کرده ونعره براورده وبیهوش شده بواسطهٔ
تصور کردن وبسیار باشد که پر از مستی شده باشد

تنبان

تنبان آن تصور کننده عاشق وآن محبت
کاذب فاسق در وقت بیهوش شدن او
واحمقان عوام در آن هنگام پر کرده باشند
استینهای خود را از آب چشم بسببی رفتی
که روی داده باشد ایشان را از حال آن مدعی
کذاب وزمخشری که صاحب کتاب کشاف
چند جای دیگر در آن کتاب ربیع الابرار
وغیر آن از مصنفات خود این گروه را مذمت
کرده است وصاحب کتاب فضایح المبتدعه
که یکی از علمای شیعه وفضلای عصر است
میگوید که فقیر مکرر دیده ام که جمعی از آن فاسقان
وفریبندگان بخواستنکی کردن وخوانندگی
شنیدن ودست بهم کوفتن واصول گرفتن
وطرب کردن ونعره زدن ظاهرا بیهوشی

نمودن مشغول بوده اند در هنگام جمعی از عوام
کالانعام بسبب آن عمل بر تبه شیفته و فریفته
ایشان شده بوده اند که زنار میبسته اند
وآنچه بمشاهده معلوم شده اینست که جماعتی که
گرد بر می آیند در حالت ذکر و غنا و سرود
خوانندگی و نغمه سرائی و سایر امور مذکوره
مشغول میشوند قلیلی از ایشان از روی نادانی
و حماقت این روش پیش گرفته اند و اکثر فریبنده
و مکار و نابکار و بی سامان کارند و هر کس که بر
احوال این طایفه اطلاع دارد میداند که بیشتر
این جماعت از گروه تسلیمیه و واصلیه اند
که صاحب کتاب تبصرة العوام و کتاب حدیقة الشیعة
تعریف کرده اند و بسیاری را از ایشان دیدم
که جبری بلکه ملحد و دهری بودند و عجب میدارم

از قلت

از قلت شرم بلکه از عدم آزرم این طایفه که هرچند
از خویش و بیگانه منع و زجر دیدند و از دور
و نزدیک طعن و سرزنش شنیدند و از نواب
صدارت پناه میرزا حبیب الله و غیر او تقریر و تعزیرات
یافتند ترک این افعال نکردند و برخوانندگی
و رقاصی و دست زدن و اصول گرفتن و جستن خیزیدن
که همه از عادت زنان زانیه و جلبان فاحشه است
افزودند مطهر گویا که درین وقت قلیلی ازین
طایفه بسبب آنکه دیدند که اکثر عوام بزشتی
حال و قبح اعمال ایشان مطلع گردیدند و بنا
بر این رغبت از ایشان گردانیدند ترک
بعضی از این امور نمودند و صفهای
ملحدانه را تغییر دادند اما از غایت بیحیائی
و سخت روی بیشتر ایشان همچنان دعوی

نعم ما قال الوحید
این قوم ز رقص اختراعی
هستند مؤنث سماعی

بیری مینمایند وامردان پیدا کرده اند ایشانرا
بفریبنده کی داخل مجلس خوانندکی خود میسازند
وایشانرا وجماعتی که بهوای ایشان دران
مجلس جمع میشوند بدنام میکنند واین طریقه ایست
که از پیران خود آموخته اند وچون ممکنی دراکثر
مجلس آرای ایشان بوده واین معنی را یافته اند
کرد مجلسی که خوانندکی ورقاصی درکار باشد
هرگاه پسران بیموی روی وامردان خوش
گفتکوی دران مجلس حاضر شوند فجار وفساق
بیشتر بان مجلس رغبت میکنند وهنگامه
ایشان گرمتر میگردد بنابراین باین فعل که از
سنن مخترعه ان گمراه کننده کانست عمل
مینمایند وبعضی از ایشان لافهای زده ودعواها
مینمایند وخودرا بهادر تعریف خود میسازند

وازروی

وازروی مکاری ومردم فریبی سفیهانرا وعده
دانستن غیب ودیگر خبرها مانند مردمان
مصور تها کونکون از صور سباع وغیران
میدهند وبعضی از ایشان نبوت را کسبی میدانند
وبا مردمان ضعیف عقل میکویند که بریاضت
مرتبه را از مرتبه پیغمبران میتوان گذرانید
نعوذ بالله من ذلك وان بیچارکان مغروررا
ازراه حق دور میکردانند وبراه وطریقت
سفیان ثوری لعین وحلاج ساحر کافر بی دین
میخوانند وایشانرا درجمله بیشانند وبعضی را
از ایشان بترک جوانی امر میفرمایند وباین
طریق راه اهل ایمان میزنند وباین روش
بازار اخذ وجد وپیروی وپیشوائی خودرا
گرم میسازند ودر لباس وارشاد نزد مکر وحیله

فتنه و فساد میبازند و باید دانست که اعتراضی
کرطبی از معادی رازی نسبت بزمخشری نقل
کرده صاحب کتاب فضایح المبتدعه جواب گفته
پس اگر کسی خواهد که بران وقوف حاصل کند باید
که آن کتاب را مطالعه نماید و طیبی مذکور که آن
نیز یکی از علمای سنیت در شرح مشکات در مذمت
این جماعت میگوید که ما احدثه المتصوفه من السماع
بالالات فالاختلاف فی تحریمه وقد غلب علی
کثیر ممن ینسب الی الخیر وعموا عن تحریمه حتی
ظهرت علی کثیر منهم افعال المجانین فیرقصون
بحرکات متطابقة وتقطیعات متلاحقة وقد عملوا
ان تلک الامور من البر وهذا زندقة دیگر باید
دانست که احادیث در ذم این لباسها نامتعارف
و وصفهای ملحدانه ایشان بسیار است اگر کسی

خواهد

خواهد که بر بعضی از آن مطلع شود باید که بکتاب ذی
و تحمل از کتابهای کافی رجوع نماید و دمیری که
صاحب کتاب حیوة الحیوانست میگوید که اول
کسانی که رقص و وجد اختراع نمودند تابعان
سامری بودند که بعد از آنکه سامری ایشان را
بگوساله پرستی دعوت نموده بگرد گوساله رقص
میکردند و وجد مینمودند و این عبادت اوست که
قد نقل القرطبی عن ابی بکر الطرطوسی انه سئل
عن قوم یجتمعون فی مکان یقرؤن شیئا من القرآن
ثم ینشد لهم منشد شیئا من الشعر فیرقصون
ویضربون بالدف هل الحضور معهم حلال ام لا فقال
مذهب الصوفیة بطالة وجهالة وضلالة وما الاسلام
الا کتاب الله وسنة رسول الله صلی الله علیه وآله واما
الرقص والتواجد فاول من احدثه اصحاب السامری

لما اتخذ لهم عجلا جسدا له خوار فقاموا يرقصون
حوله ويتواجدون فهو دين الكفار وعباد
العجل وانما كان مجلس النبي صلى الله عليه وآله مع اصحابه
كانما على رؤسهم الطير من الوقار فينبغي للسلطان
ونوابه ان يمنعوهم من الحضور في المساجد وغيرها
ولا يحل لاحد يؤمن بالله واليوم الاخر ان يحضر
معهم ولا يعينهم على باطلهم هذا مذهب المالك
والشافعي وابي حنيفه واحمد وغيرهم من ائمة
المسلمين چون غرض از نقل قول بعضي از علماي
سني درين رساله دليل وحجت نيست بلكه
مدعا آنست كه اكثر سنيان هم اين طايفه را
مذمت كرده اند درين باب بهمين چند كلمه
اكتفا مينمايد فصل اما از جمله قدماي
علماي شيعه واكابر فضلاي اماميه كه اين جماعت را

طعن

طعن زده اند يكي شيخ مفيد است قدس الله سره
كه در كتاب الرد على اصحاب الحلاج چند
فصل در مذمت ايشان نوشته وميفرمايد
كه او كساني كه بخوانندگي كردن وخوانندگي
شنيدن مشغول شدند اولاد قابيل بودند
وابن حمزه كه بواسطه اتصال تلامذه شيخ طوسي
واز جمله مجتهدين شيعه است در كتاب هادي
الى النجاة من جميع المهلكات اخبار بسيار
در مذمت اين طايفه از شيخ مفيد وغير او
از متقدمين علماي شيعه اماميه نقل كرده
وميگويد اينچه خلاصه مضمون آنست اينست
كه وقتي كه معافيه علم اللغة بجنب بود گرفتار
شده بود واز غلبه درد گاه بر ميخواست
وچرخ ميزد وگاه مى افتاد وبيهوش مى شد

پس جمعی از بنی امیه وپیروان ایشان از برای
اظهار دوستی وموافقت وبی تابی بواسطهٔ
گرفتاری او بان علت برپیچستند والله الله
میگفتند وخود را بزمین می انداختند وشفاء
او از خدا می خواستند واین قصه دراز است
وچون دردان منافق ساکن شدان ملاعین
از شادی وخرمی بخوانندگی وخنیاگری
ودف ونی نواختن وطرب کردن ودست
زدن ورقص کردن مشغول شدند پس ان بد
بختان چنانکه سب شاه ولایت پناه را سنت
نام کرده بودند این افعال را نیز سنت نام کردند
وچون این امور در زمان جاهلیت در میان
کفار قریش شایع ومتعارف بود وهمیشه
همت معاویه علیه اللعنة بران مصروف بود که

رسوم

رسوم جاهلیت را زنده کند واین مشرکین
را رواج ورونق دهد مبالغه نمود که در مجلس
سور وایام سرور بان عمل مینموده باشند
ودر وقت عرض حاجات بر حضرت مجیب الدعوات
ومسئلت مرادات از جناب اقدس واهب
العطایات این حرکات وافعال بجای
می اورده باشند وچون در اواخر زمان
بنی امیه ابو هاشم کوفی علیه اللعنة پیدا شد واختراع
طریقه مبتدعه نمود در احیای سنت معاویه
کوشید ودر وقت ذکر باین فعلها مشغول
گردید وبعد از ان پیروان او در عالم بسیار
شدند وفرقهٔ حاجیه در جهان قوت
گرفتند صلاح کار خود در ان دیدند که خوانندگی
کردن ودف ونی نواختن ودست زدن

وطرب نمودن را بر چرخ زدن و بر جستن و اظهار
بیهوشی کردن تقدیم دهند پس این اعمال را مقدم
ساختن و بان امور سفیهانه زاد ره خود و در
وادی گمراهی انداختن و جمعی از این گروه پدید
امدند که درین طریقه مذمومه مخترعه اختلاطات
نمودند و اکثر ایشان بعضی از این را زشت شمردند
و فاعل او را نکوهش نمودند شیخ جعفر بن محمد
دوریستی که از جمله علمای امامیه است در کتاب
اعتقاد بتقریب بحث حلول و اتحاد میفرماید
که العجب کل العجب من الذین یدعون الکیاسة
والفراسة انهم یغترون بفرقة الزراقیة الذین
هم ارازل فرق المبتدعة وادانی شعب الحلاجیة
ولا یتاملون فی افعالهم القبیحة والمخترعة
واعمالهم الردیة الشنیعة ولا ینظرون انهم

یجعلون

یجعلون التهلیل لانفسهم المزمار ویغنون
کالجواری بالاشعار و یرکبونها مع الاوراد والاذکار
یرقصون کالدب فی الجبل ویجرون المنافع
من السفهاء بالحیل ولکن لا یتم الامر بالدعوی
ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل
سبیلا یعنی عجب وکل عجب از انهای که دعوی
کیاست و فراست مینمایند که فریب زراقیه
که اراذل فرقهای مبتدعه و ادانی شعبهای
حلاجیه اند میخورند و تامل نمیکنند در افعال
قبیحه مخترعه ایشان و اعمال ردیه شنیعه ایشان
و نظر نمینمایند که ایشان لا اله الا الله گفتن
را از برای خود مزمار گردانیده اند یعنی
سازی از برای خود ساخته اند و باشعار
و ابیات مانند جواری خوانندگی میکنند

واشعار با اوراد و اذکار ترکیب مینمایند و رقص
میکنند مانند خرسی که در کوچه برقاصی در می
آیند و بحیلها اخذ منافع مینمایند و لیکن کار
تمام نمیشود بدعوی یعنی بمجرد آنکه دعوی
کیاست و فراست کنند از اهل کیاست
و فراست نخواهند بود پس عبادت را بذکر
این آیه زیب و زینت داده است که ومن کان
فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی واضل سبیلا یعنی
هر که در این دنیا نابینا باشد چشم دلش از شناختن
طریق صواب پس او را در آخرت در دیده
راه نجاة و دریافتن درجات عالیه جنات
کور خواهد بود و از کور گمراه تر طرف آنست
که این گروه که اشعار را با اوراد و اذکار ترکیب
میکنند در روز جمعه و دیگر روزها و شبهای

متبرکه

متبرکه خصوص در مسجد جامع مرتکب این بدعت
میشوند و عوام کالانعام را ببین که معتقد
این طور فرقه میگردند یا از غایت جهل نمیدانند
که در کتاب کلینی بسند صحیح مسطور است
منقول از حضرت امام زین العابدین علیه السلام
که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که من سمعتموه
ینشد الشعر فی المساجد فقولوا فض الله فاک انما
نصبت المساجد للقرآن یا اعتقاد بقرآن و
حدیث ندارند اما معنی این حدیث آنست
که آنکسی که بشنوید از او شعر در مسجدها با آن
خطاب کرده بگویید که خدای تعالی دهنت
را بشکند جز این نیست که نصب کرده شده است
مسجدها از برای قرآن یعنی از برای قرآن
خواندن نه از برای شعر خواندن و این ضعیف بیچ

کتاب دیده که پنج تن از علمای شیعه مر داعور
واسطی ناصبی نوشته اند و همه ایشان را فعالها طعن
زده اند یکی از آن پنج تن مولانا خضر حبلرودی است
رحمة الله علیه که در کتاب توضیح الانوار بالحجج الدافعة لشبهة
الاعور افراد ابایع الضلالة والهوا ومریدیها ما ظهر
من البدع والاهوا خوانده و مخاطبش باین ابیات
ساخته است که طریقکم التذهب والزرق والریا
یقولون هجرا فی السماع وفی الوجد زعمتم بان
الدف والرقص سنة کذبتم واسرفتم و هجرانهم
عن القصد و سمیتم اللهو الصریح عبادة تنوحون
فیها بالشهیق وبالصد و شیخ حسن بن محمد بن
علی المهامی روح الله روحه در کتاب انوار الهدیة
لکشف شبهة القدریة آن ناصبی لعین را ارذال
الارذال و شیخ مغنیان و اکبر فساق و رقاصان

خوانده

خوانده و او را طعنهای بسیار زده و در اثنای
مخاطبه این شعر را انشاد نموده ایا جیل التصوف
شر جیل لقد جئتم بشیء مستحیل افی القرآن
قال لکم اله کلوا مثل البهایم وارقصوا لی وذکر
کلام آن سه دانشمند دیگر حواله باستقراء
طالبان حق است و علامه حلی علیه الرحمة
که از بزرگان علمای شیعه است در کتاب نهج الحق
و کشف الصدق در بحث سادس از مباحث
تنزیهیه این طایفه را و معتقدان ایشان را تشنیع
کرده بر این وجه که او ذکر عقیدهٔ ایشان
نسبت بحضرت باری تعالی نموده و بعد از آن
فرموده است که فانظر والی هؤلاء المشایخ
الذین یتبرکون و بعد از آن فرموده است
که عقیدهٔ ایشان نسبت یتبرکون بمشاهدهم

کیف اعتقادهم فی ربّهم وتجویزهم علیه تارة
الحلول واخری الاتحاد وعبادتهم الرقص والتصفیق
والغنا وقد عاب الله تعالی علی جاهلیة الکفار فی ذلک
فقال الله تعالی وما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء
وتصدیة فای تغفل ابلغ من تغفل من یتبرک
بمن یعبد الله بما عاب به الکفار فانها لا تعمی
الابصار ولکن تعمی القلوب التی فی الصدور
یعنی [illegible] باین مشایخ که بمشاهده ایشان
تبرک مینمایند که چگونه است اعتقاد ایشان
بر باره پروردگار ایشان وروا داشتن ایشان
بر خدای تعالی یکمرتبه حلول را ومرتبه دیگر اتحاد را
وعبادت ایشان رقاصی نمودن ودست زدن
وخوانندگی کردنست وبتحقیق که عیب کرده است
خدای تعالی بر جاهلیت کفار در این امر پس میفرماید

حضرت

حضرت الله تعالی که ما کان صلوتهم عند البیت
الا مکاء وتصدیة یعنی عادت بعضی از کفاران
بود که هر گاه بمسجد الحرام می آمدند فریاد میزدند
ودست بهم میکوفتند خدای تعالی این آیه را در
مذمت ایشان فرستاد ترجمهٔ این آیه شریفه
است که نیست دعای کفار مکه فریاد کردن
وصفیر کشیدن ودست زدن بعد از ذکر
این آیه علامه رفع الله درجته فی دار الکرامه
میفرماید که کدام تغافل نمودن وبعید غفلت
فرو رفتن بلیغ تر است از تغافل نمودن
کسی که تبرک مینماید بکسی که او عبادت میکند
خدای تعالی را بنوعی که خدای تعالی کفار را بآن
عیب کرده است پس آیه کریمه را ذکر میفرماید
که فانها لا تعمی الابصار ولکن تعمی القلوب التی

فی الصدور یعنی این آیه دفیعه آنست که کوری چشمهای
ایشان ولیکن نابیناست دلهای ایشان که در سینهای
ایشانست یعنی کوردلان بی بصر اند از مشاهده
اعتبار و تمیز نمودن میان طریق جنت و راه نار
بدانکه مراد علامه علیه الرحمه از نقل این آیه درین مقام
آنست که بدانی که آنکسانی که رغبت باین جماعت
دارند کوردلان و بی بصر اند و فرق میان حق و باطل
نکرده اند و از غایت بی بصیرتیست که معتقد این
جماعت شده اند انکاه علامه طاب الله ثراه حکایت
میکند در ان کتاب که جمعی را از این فرقه در روضه
حضرت امام حسین علیه السلم دیدم که یکی از ایشان
نماز نمیکرد چون پرسیدم کفتند واصل شده است
و او را حاجت بنماز نیست بعد از ان میفرماید
که فانظروا ایها الغافل الی هؤلاء و عقایدهم

فی الله

فی الله کالتقدم و عبادتهم کما سبق و اعتذارهم
فی ترک الصلوة بما مر و مع ذلک فانهم عندهم
الابدال فهؤلاء اهل الجهال یعنی نظر کن ای عاقل
باین کروه و اعتقادهای ایشان درباره الله تعالی
چنانکه سمت تقدم یافت و عبادت ایشان
چنانکه پیشین کذشت و عذر آوردن ایشان در ترک
نماز چنانکه کذشت و ایشان با این حال نزد سنیان
از اولیا و ابدال اند پس ایشان یعنی سنیان جاهلترین
جاهلانند کجاست علامه که ببیند که درین
زمان جمعی از فریبندکان پیدا شده اند که با آنکه
نام خود شیعه نهاده اند باین اعمال اشتغال
مینمایند و کروهی از سفیهان با آنکه دعوای
تشیع مینمایند با ایشان اعتقاد تمام دارند
و ایشانرا از دوستان خدا میشمارند و با آنکه

جمعی کثیر از قدمای علمای ما در طعن و ذم
این فرقه کتابها نوشته اند و پیران این طایفه
را نیز طعنها زده اند چنانکه در کتاب هادی
الی النجاة من جمیع المهلکات و دیگر کتابهای
علمای امامیه اشارت بان شده و بعضی از
متاخران دانشمندان شیعه نیز مانند
شیخ علی بن عبد العالی در کتاب مطاعن المجرمیه
و شیخ حسن بن علی بن عبد العالی در کتاب عمدة
المقال فی کفر اهل الضلال و مولانا احمد اردبیلی
در کتاب حدیقة الشیعه ایشان را مذمت کرده اند
و احادیث نیز در قدح و ذم این طایفه وارد
و واقع است از آنجمله حدیثی که شیخ مفید
رحمة الله علیه رحمة واسعة در کتاب الرد علی
اصحاب الحلاج بسند معتبر روایت کرده از حضرت

امام علی

امام علی نقی صلوات الله و سلامه علیه که از آنحضرت
پرسیدند از حال این گروه و در خلوت شدن
یعنی در چله نشستن ایشان و سماع و سرود
یعنی خوانندگی کردن و خوانندگی شنیدن
ایشان و اصول گرفتن و دست بهم زدن
ایشان و رقص کردن و چرخیدن ایشان
و نعره زدن و بیهوش گشتن ایشان آنحضرت فرمود
که کلهم من المرائیین الخداعین ولا یشتغلون
بهذه الاعمال الا لغرور الناس و انها من الشیطان
و انهم یتبعون فقیل له یا ابن رسول الله صلی الله علیه و آله
یقولون لا شعور لنا فی بعضها فقال علیه السلام
یخادعون الله و الذین آمنوا و ما یخدعون
الا انفسهم و ما یشعرون یعنی که این طایفه
از دکان دارانند و فریبندگان و اشتغال

نمینمایند باین عملها که از برای فریب دادن
مردمان و بدرستی که این اعمال از جانب شیطان است
و ایشان پیروی شیطان میکنند پس گفتند بآنحضرت
که ای فرزند رسول خدا این جماعت میگویند
که شعور نیست ما را در بعضی از این فعلها پس
خواند امام علیه السلم این آیه وافی هدایه را که
یخادعون الله والذین امنوا وما یخدعون
الا انفسهم وما یشعرون و این آیه ایست که در مذمت
منافقان نازل شده است و معنی این آیه رفیعه
چنانکه مفسران گفته اند اینست که زعم منافقان
اینست که فریب میدهند خدا را و آنکسانی را
که بخدا گرویده اند و فریب نمیدهند مگر خود را
و بیخبرند و شعور بر این معنی ندارند که خدا را
و آنکسانی که ایمان بخدا دارند فریب نمیدهند

بلکه

بلکه خود را فریب میدهند و معلوم است که
که مراد امام علیه السلم از تلاوت این آیه در این
مقام اینست که شیعیان باشند که ایشان
در دعوی بیشعوری کاذبند و غرض ایشان
اینست که مردمان را فریب دهند و دلیل بر
اینکه بیهوش شدن و اظهار بیهوشی نمودن
ایشان از جانب شیطانست بسیار است یکی از
آنجمله حدیثیست که گذشت و دیگر حدیثیست
که هم شیخ مفید نور الله مرقده در آن کتاب
فرموده بچند سند که بعضی از آن صحیح و بعضی
موثق است و خلاصه مضمون آن حدیث اینست
که جابر جعفی گفت که بحضرت امام محمد باقر ع
گفتم که قومی هستند که هرگاه ذکر چیزی
از قرآن یا از حدیث میکنند چیزی از قرآن

بیهوش میشود یکی از ایشان بمرتبه که اگر دستها
و پایهای او را ببرند خبردار نمیشود آنحضرت
از روی تعجب فرمود که سبحان الله این از جانب
شیطانست و ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی رضوان الله علیه نیز این حدیث را در کتاب
کافی از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر ع
روایت کرده و عبارت حدیث اینست که
عن جابر عن ابی جعفر علیه السلم قال قلت ان قوما
اذا ذکروا شیئا من القران او حدثوا به
صعق احدهم حتی یری ان احدهم لو قطعت
یداه و رجلاه لم یشعر بذلک فقال سبحان الله
ذلک من الشیطان ما بهذا امروا انما هو اللین
والرقة والدمعة والوجل و ظاهر است که کلمهٔ
لا اله الا الله بعضی از قرانست پس هرگاه که از

ایمان

ایمان و اسلام بهره ایست و سفیه و فاسد
عقیده نیست همین دو حدیث او را بر بطلان
و گمراهی و مردم فریبی این طایفه کافیست
دیگر بدانکه نظایر این اخبار بسیار است و احادیث
در مذمت این گروه و اعمال قبیحه ایشان بیشمار
تخصیص در مذمت غنا که عبارتست از صوت
با ترجیع مطرب که مدار این طایفه بر آن و گرمی
هنگامه ایشان از آنست و مولانا حسن علی
ادام الله افاداته که استاد مولانا محمد تقی
مجلسی است در فتوای که قلمی نموده باین روش
قید فرموده اند که غنا فسق است و فاعل آن
عاصی است و طاعت شمردن او فسق دیگر است
و چندین از علمای عصر در این باب رساله‌ها
نوشته اند و بدلیل قران و حدیث در آن

دسایل ثابت کرده‌اند که فاعل و سامع غنا
یعنی آنکه خوانندگی میکند و آنکه خوانندگی میشنود
هر دو از جملهٔ فاسقانند یکی از آن رسالها رساله‌ایست
که مولا محمد باقر خراسانی تالیف نموده و چون
این ضعیف از اطناب اجتناب داردر
اثبات این مدعا بدو سه کلمه و نقل دو حدیث
اکتفا مینماید اول باید دانست که شیخ ابو جعفر
طوسی و ابن ادریس و علامه حلی و جمعی
دیگر از اکابر علمای شیعه رحمهم الله تعالی در
کتابهای خود ثبت نموده‌اند بعبارات
مختلفه و معانی متفقه و خلاصهٔ مضمون کلام
ایشان اینست که باتفاق ما امامیه غنا حرامست
و کسی از متقدمین و متاخرین فضلای این
فرقه در این معنی با ایشان خلاف نکرده دیگر

باید

باید دانست که غنا آنست که کسی آهنگی بکیرد و در آن
آواز را در حلق بکرداند چنانکه عوام از تحریر
و ترکیب مصوت با ترجیع کویند و بعضی بلفظ
ترجیع عبارت مطرب افزوده‌اند که بمعنی طرب
افزاست و مراد آنست که اثری در مستمع کند
و سروری یا حزنی در او فراه یابد چنانکه از استماع
غنای مطربان زراقیه بعضی را رو میدهد و از
قول ارباب لغت چنین مستفاد میشود که طرب
خصوصیت بسرور ندارد و ایشان تطریب و غرد
و تغرید و هینم و ترنیم و ترنم و ترجیع و تطنین
و تلحین و غنا و تغنی و تغنیه و دیگر لفظها هست
که همه را بهم تفسیر کرده‌اند و مجموع را یکمعنی گفته‌اند
صاحب قاموس گوید الطرب محرکة الفرح
والحزن ضدّ والحرکة والتطریب الاضطراب

کالتطرب والتغنی جوهری در صحاح میگوید الطرب
خفة تصیب الانسان لشدة حزن او سرور وقد
طرب واطربه غیره وتطربه والتطرب فی الصوت
مدّه وتحسینه صاحب دیوان الادب میگوید
اطربه فطرب وصاحب تاج المصادر میگوید
التطریب بطرب آوردن و بکری جوهری میگوید
الفریاد لتحریک التطریب فی الصوت والغناء یقال
غرّد الطائر فهو غرد والتغرید مثله وهما و میگوید
الرنم بالتحریک الصوت وقد رنم بالکسر وترنم
اذا رجّع صوته والترنم مثله وصاحب مجمل اللغة
وصاحب شمس العلوم مثله و میگویند و فیروزآبادی
در قاموس میگوید الرنم بالضمتین المغنیات
المجیدات وبالتحریک الصوت الرخیم والترنیم
وقد رنم الحمام والقوس والجندب وما استلذ

صوته

صوته وترنم وله رنیمة حسنة ~~والقوس والجندب~~
وترنومة ای ترنم وابن اثیر در نهایه میگوید
الترنم هو التطریب والتغنی وتحسین الصوت
بالتلاوة ویطلق علی ترنم الحمام والقوس وصاحب
دستور اللغة میگوید ترنم بانگ بلحن کردن
وصاحب مجموع اللغة میگوید الرنیم تطریب الصوت
وقد رنم صاحب دیوان میگوید رجّع فی صوته
اذا ردّده فی حلقه و در قاموس است که الرجیع
تردید الصوت فی الحلق و در صحاح است که الترجیع
الصوت ترديده فی الحلق و در مجموع مسطور است
که الترجیع تقارب ضروب الحرکات فی الصوت
وصاحب مغرب میگوید که لحن فی قراءته تلحینا
طرّب فیها وترنم و در قاموس است که لحن
فی قراءته طرّب فیها وجوهری میگوید که لحن فی قراءته

اذا طرب بها وغرد و در نهایه ثبت است که
اللحن هو التطریب وترجیع الصوت وتحسین القراءة
والشعر والغناء صاحب بحر الغامض میگوید که لحن بر آهنگ
آواز برکشیدن در سرود ولحن في القراءة
و در قاموس است که الغناء ککساء من الصوت
ما طرب به وکسماء رمل وغناء الشعر وتغنیة تغنی به
وقال صاحب فردوس اللغة في تفسیر کل واحد
من هذه اللغات یقال في معناه بالفارسیة
وقال ابن الاثیر فکل صوت رفع نغنا عند العرب
وفي بعض نسخ النهایة وکل من رفع صوتا ووالاه
فهو عند العرب غناء ومثال این شواهد بسیار است
و این رساله را گنجایش ذکر تمام آن نیست بالاتفاق
علماء لغة غنا بمعنی آهنگ گرفتن و آواز در حلق
گردانیدن است و بعضی اصحاب موسیقی نیز آهنگ

گرفتن

گرفتن و آواز در حلق گردانیدن را غنا میگویند
اگرچه این ضعیف بسبب کثرت مخالفت حکما با یکدیگر
در الهیات و غلطهای عظیم که در این باب
کرده اند بعضی از ایشان و از کتب ایشان
ملول و ضجر شده که نمیخواهد که مطلقا خود را
بمقالات ایشان نماید و موسیقی را از علوم
ریاضی شمرده اند چنانکه ابو علی بن سینا
میگوید الموسیقی علم ریاضی یبحث فیه عن احوال
النغم و ریاضی قسمیست از حکمت زبان
خامه را بضرورت اجازت جرات ببیان
این عبارت میدهد که هرچه از نغمات
و ابعاد و اجناس و ادوار و ایقاعی که از سایر
سازها از ذوات النفخ و ذوات الاوتار
و طاسات و کاسات و الواح حاصل میشود

از حلوق انسانی حاصل میکردد بر وجه اتم واکمل
زیرا که ادای حروف وکلمات ولغات مختلفه
همین بنغمات والحان حلوقیه انسانیه مقرون میشود
وانکسی که نغمات والحان از حلوق ادا میکند فارسی
زبانان مطرب ومغنی میکفته اند ومیکویند
بفرس رامشکر وخنیاکر پس غنا که عبارت
از خوانندکی ورامشکریست باصطلاح اصحاب
این فن بر دو قسم است منثور ومنظوم منثور
نغمات وتحریرانیست که بان دور ایقاعی
نباشد یعنی بوزن وبحری از اوزان وبحور
موسقیه خوانده نشود ومنظوم انست که با دوری
از ادوار ایقاعی باشد یعنی بوزن وبحری از
اوزان وبحور موسیقیه خوانده شود چنانکه
باصول وتقطیع ان دف ونقاره وغیران از طبول

والات

والات لهو توانند زد واصول دست توانند
کرفت وبان تقطیع واصول رقص توانند کرد
واورا بعرف ارباب موسیقی تصنیف میکویند
اعم از انکه مشتمل بر تحریرات باشد که علمای
دین از ان ترجیع صوت میکویند یا نباشد که جمعی
از بیش یا بیخبران بیش خود بجای تمام قصور
ودقت بصیرتان بخود فروچیده از بیش بینی
ودور اندیشی بمراحل وفناز لم مهجور کمان
کرده اند که غنا منحصر در این دو قسم است
وکاه باشد که مصنفات تصانیف موسیقیه
غنای منثور ومنظوم را باهم جمع کنند
چنانکه اصحاب موسیقی در جائی که تعریف
تصانیف کرده اند از صوت ونقش وعمل
وزخمه وچنبر وبسیط ونوبت مرتب وکلا الضروب

وكل النغم وضربين وزاير بربان وغيرها اتفاق
نموده اند كه يك قسم از جمله تصانيف نشيد
عربست وگفته اند كه نشيد عرب انست كه در
بيت عربی را بنثر نغمات ادا كنند ودو بيت را
بنظم نغمات وبسيار باشد كه بطريق نشيد
عرب بر ابيات فارسی تلحين كنند وبفارسی
بان طريق تصنيفها سازند وباز گفته اند
الخير در قديم انشاد كرده اند بدو در رمل و مخمس
كرده اند كه بحر است از بحور موسيقی اما در هر
دوری يعنی هر بحری كه خواهند انشاد ميتوان
كرد پس قطع نظر از انكه شعر و ذكر را با هم
تركيب كردن بدعت است هر كه انشاد شعری
دارد مبدا انكه خوانندگی و ذكر كردن
طايفه مبتدعه و فرقه زنادقه از قبيل تصنيف است

كه از باب

كه از باب موسيقی از انشيد عرب ميگويند
واگر فرض كنيم كه نثر نغمات و شعر خواندن
را واگذارند چون نظم نغمات بر جاست يعنی
ذكرها را با دور و ايقاع يعنی باصول ميخوانند
ذكر كردن ايشان از قبيل خواندن تصنيفهای
ديگر خواهد بود كه باعتقاد خصم كوته انديش
غنا نيز از نيت بيرون دانسته شد كه خوانندگی
اين طايفه فريبنده كه از شياطين انس اند
غناست كه باتفاق علمای اماميه حرامست
وبقول اكثر محققين ايشان از گناهان
كبيره است ومفهوم غنا در كتب فقهيه نيز
منضبط است علامه حلی عليه الرحمة در كتاب
قواعد ميگويد كه الغناء حرام يفسق فاعله وهو
ترجيع الصوت ومده وكذا يفسق سامعه قصدا

سواء کان فی القران والشعر یعنی غنا حرامست وفاسق است
فاعل غنا وان گردانیدن اواز است در حلق
وکشیدن اواز وهمچنین شنونده غنا فاسق است
هرگاه بقصد بشنود نه انکه غنا کنند بگوش
رسد دیگر مستی بخواه این غنا کردن در قران
باشد وخواه در شعر فایدهٔ این قید انست که کسی
گمان نبرد که غنا خصوصیت باینچیزی دارد که بعضی
از نقش وصوت وعمل نام کرده اند که گاه باشد
که مشتمل بر لفظ مهمل مستعمل یللا تللا ومانند
ان نیز باشد بلکه اهنگ گرفتن واواز در حلق
گردانیدن غناست وان اگر چه در قران باشد
که خوانند وشنونده هر دو فاسق ومردود
الشهاده اند بلکه غنا در قران وذکر از قبیل
زنا کردن در مسجد وشراب خوردن در ایام

ماه

ماه رمضانست واشد حرمتر است وعلامه
در کتاب تحریر وشیخ ابو القاسم در کتاب
شرایع وشیخ شهید در کتاب دروس وجمعی
دیگر از متقیان اثنا ائمه اثنی عشر علیهم السلم
غنا را همین معنی گفته اند که گذشت وفاعل و
سامع او را فاسق ومردود الشهاده شمرده اند
اگر کسی تتبع نماید حکم خواهد دانست که این معنی در حدیث
مذکور است پس عادل شمردن کسی را که او غنا
شنود وگوید که قایلیم که غنا حرامست اما حقیقت
غنا بر ما ظاهر نیست مانند مؤمن شمردن غانیز است
کسی را که او گوید که ما قایلیم که خمر حرامست
اما معلوم نیست نزد ما که ان خمر که حرامست
انست که از اب انگور بهم رسانند یا اب نارنج
یا اب لیمو وحال انکه گفتار او زشتتر است

از گفتار غانیه زیرا که غانیه باتفاق نهشت از شرب
خمر اجتناب مینمودند و باین کلام خام
باستماع غنا رغبت تمام مینمایند و خود را
مصفی که حدیث اوست و خواهی شنید [illegible]
و این غانیه یکی صنفند از اصناف مرجیه و صاحب
کتاب مواقف و مصنف کتاب ملل و نحل و
بسیار کسی غیر ایشان از علمای سنی و شیخ مفید
و سید مرتضی و ابن حمزه و کیدری علیهم الرحمه
و جمعی کثیر غیر ایشان از علمای شیعه این معنی را
بعبارات مختلفه از آن طایفه نقل کرده اند
و ما از جهت اختصار بنقل کلام شیخ مفید
قدس الله سره اکتفا مینماییم و آن اینست
که میفرماید الغانیة اصحاب غسان بن ابان
الکوفی قالوا لو ان قائل انی اعلم ان الله قد بعث

محمدا

محمدا بالرسالة ولا ادری اهو الذی توفی بالمدینة
ام غیره واعلم انه قد فرض الحج الی الکعبة ولا ادری
مکانها وجهتها ولعلها کانت بالهند واعلم انه
عز وجل قد حرم حیوانا یقال له الخنزیر ولا ادری
انه الشاة او البقر ام غیرهما فهو مؤمن انتهی نعوذ
بالله من الاهواء المردودة والآراء الفاسدة
المنکوسة صاحب کتاب فضایح المبتدعه میگوید
دانشمندی از متاخرین در باب غنا شبهه
روی داده بود و با آنکه فضلای عصر او سبب
آن شبهه تغییر و تخریب مینمودند بعضی از جهال
تتبع او نموده متمسک بقول و فعل او شدند
و گفته رفته این شبهه از برای ما یلی معصیت
محبت شد و از این معنی فاعل گشتند که قول
و فعل معصوم است که سند است بهمه حال

اگر فرض کنیم که متتبعان و مقلدان آن دانشمند
در واقع مجتهد و مصیب باشند و این مسئله
اجماعی نباشد که غنا حرام است چه ضرور [illegible]
که باین امری مشغول شوند که باعث آن گردد
که اکثر خواص و عوام زبان باعتراض بگشایند
و نفی عدالت ایشان نمایند انتهی و نیز باید
دانست که سستی و کاهلی او زیادتی در اخبار و
اوراد است و کسی نگفته که آواز خوب بد است
و آهنگ بی تحریر مذموم است با وجود این
مشهور است که روزی شیخ شهید علیه الرحمه
بآهنگ بی تحریر تلاوت قران نمود چنانکه
بعضی از صلحا کرده اند حتی در غنا نیز بعد از فراغ
شخصی باو گفت که امروز از این لحن و صوت
شما بسیار محظوظ شدم بعد از آن شیخ رحمه الله علیه
دیگر

دیگر هرگز با آهنگ تلاوت نکرد و صلحا تا باین مرتبه
رعایت احتیاط نموده اند و هیچکس نقل کرده
که اگر کسی از اصحاب عترت طاهره یا از قدمای
علمای شیعه غنا کرده باشند یا شنیده
باشند و صحت پیوسته که مخالفان اهل البیت
مانند معاویة بن ابی سفیان و مغیرة بن شعبه
و عبد الله بن زبیر استماع غنا می نموده اند
و ابن ابی الحدید سنی در شرح نهج البلاغه میگوید
که ما نسب الی معاویة من شرب الخمر سراً لم یثبت
لاختلاف اهل السیر فیه الا انه لا خلاف
فی انه کان لم یسمع الغنا یعنی انچه نسبت بمعاویه
داده از شرب خمر به پنهانی ثابت نشده بسبب
اختلاف اهل تاریخ در آن اما خلاف
در آن نیست که غنا میشنیده چون سنیان

در حلال بودن و حرام بودن غنا خلاف کرده اند
بعضی از ایشان که غنا را حلال میدانسته اند
مؤید مدعای خود ساخته اند این را که معاویه
و امثال او میشنیده اند و بعضی که حرام میدانسته اند
معاویه و اشباه او را بشنیدن غنا عیب
کرده اند پس باید دانست که مفسرین و محدثین
شیعه در ذم غنا و فاعل و سامع غنا اخبار
و احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلم
نقل نموده اند از آن جمله یکی انست که محمد بن
یعقوب کلینی رضوان الله علیه در کتاب کافی
روایت کرده بسند متصل از محمد بن مسلم
از حضرت ابی جعفر یعنی امام محمد باقر علیه السلم
که محمد بن مسلم گفت شنیدم از آنحضرت
که میفرمود که الغنا مما وعد الله علیه النار و تلا

هذه

هذه الایة و من الناس من یشتری لهو الحدیث
لیضل عن سبیله بغیر علم و یتخذها هزوا
اولئك لهم عذاب مهین خلاصه معنی این
حدیث اینست که غنا از آن گناهانیست که وعده
داده است خدای تعالی بجزای باتش دوزخ
و تلاوت فرمودند حضرت ایه و من الناس
من یشتری لهو الحدیث را تا باخر دیگر روایت
میکنند بسند متصل از حضرت امام جعفر صادق
که آن حضرت فرمود که سماع اللهو و الغنا
ینبت النفاق فی القلب کما ینبت الماء الزرع
یعنی شنیدن غنا میرویاند نفاق را در دل
همچنانکه میرویاند آب کشت را اکنون نظر
کن که حالا جمعی که عمر خود را صرف کرده اند
و میکنند حال ایشان چگونه خواهد بود پس

مؤمن دین دار و پرهیزکار و متقی است که اگر
بسبب این حدیث باشد احتیاط منظور
داشته از خواندن و شنیدن اجتناب نماید
از اخبار و احادیث بسیار که از ائمه اطهار
در رخصت و فاعل و سامعش روایت کرده‌اند
اختیار و نقل این دو حدیث از کتاب کافی
از جهت آن نمود که در بعضی دیگر از کتب قدیمای
شیعه محدثین این دو حدیث بسند صحیح عالی
بنظر رسیده بود و اگر چه در این باب غیر این
چند حدیث صحیح صریح در آن کتابها مسطور است
اما نقل بعضی دیگر از آن در این رساله از غایت
مصلحت دور است و چون این شکسته را ایجاز
و اختصار منظور بود در بیان تمسک با ما یلیق
غنا باخبار ضعیفه و ذکر مقالات و تعلیلات

بجنبه

بجنبه ایشان و اجوبه آن در این مقام معذور
بالجمله چون روشن و مبین شد که همه طایفه
از طوایف اسلامیه خصوصا علمای شیعه
رضوان الله علیهم اجمعین این جماعت را که تجویز خوانندگی
کردن و خوانندگی شنیدن و دیگر بدعتها
و اختراعات که مکرر مذکور شد مشغول دارند
مذمت کرده و حدیث و قرآن نیز دلالت
بر مذمومیت ایشان دارد پس از جنبه حال
بیرون نخواهد بود یا آنکه جماعتی که باین
عمل اشتغال دارند تقیت بمذهب شیعه
نیستند بلکه مطلقا اعتقاد بحدیث و قرآن
و دین پیغمبر آخر الزمان ندارند یا از روی
حماقت و نادانی این روش پیش گرفته‌اند یا
بواسطه مکر و خدعت و مردم فریبی بر این

بر سر زده اند وهم کرده اند که شعوری داده دیده اند
که بعضی از این گروه در غایت حماقت افتند
و نادانی و بی خرد در نهایت بد اعتقادی چون
میر تقی سودانی که سکینت از سکان محمود سبحانی
و جمعی در فریبندگی و تلبیس قصب السبق
برده از ابلیس و این سه فرقه اند که بالهم
مختلط و ممتزج گشته اند و در اخبار و اشعار
این طریقه مذمومه مخترعه محرک و محرص
یکدیگر شده و غول راه مردم نادان گردیده
ایشان از دنیا بان که اهل سر کردان ساخته اند
و بسیار باشد که این سه خصلت در یکی از ایشان
باشد و این معنی نیز در حدیث وارد است
چنانکه متتبع ماهر بران مطلع است چون باید
که شوشان عبا لوسی و جا پلوسی و گاه رقص

زدن

زدن و گاه آواز باریک کردن و نرم نرم سخن
گفتن و وضعهای شیادانه ساختن ایشان
فریب نخورند که اگر چه بظاهر چون مشتی درویش
مینمایند اما در باطن روباه صفتان گرگ
خصلتان اند گویا این حال مصداق این فقره
آنکه سیدی که عوام او را از دوستی ابو مسلم مروزی
منع کرده بود از شرارت و بدنفسی این جماعت
ساعتی نیاسود و از کینه و رهیای ایشان لمحه فارغ
نبود کس نبود از نحاس و عوام این قوم لیام که
بر او نیشها زدند و از کرزنگیها بر آتش ریشها
نساختند و از سطر آن بود که چون جمعی کثیر از ثقات
علما و عدول فضلا فتویها و رسالها و کتابها
در باب [illegible] نوشتند چنانکه صاحب رساله
خلاصة الفواید و کتاب ایقاظ العلام ذکر بعض

ازان کرده اند واکثر کسانی که از روی جهل وعناد
در تعصب ابو مسلم کوشش مینمودند بجهال تلخ عیش
مآل آن دشمن حیدر را شناسا کردند و زبان
اعتراض در کام کشیدند یکی از رافضیه سر از خجلی
برداشت و همت بر تعصب ابو مسلم گماشت بسبب
آنکه عطار در کتاب مظهر العجایب تعریف او
کرده بیتی در صفتش گفته است ظاهر آن سید
گفته است که عطار معصوم نیست و بر بطلان
قول جماعتی که دعوای مکاشفت او مینمایند
امثال این غلطها کافیست وحال آنکه او بسیار
کسی را از مخالفان و ملحدان مانند سفیان
ثوری و حلاج وغیر ایشان هم در کتاب مظهر
العجایب ستوده که ستودن ایشان هیچ دخلی
بتقیه هم ندارد و پر ظاهر است که مردم دیندار

سخن

سخن عطار باز طوره کسانی که قدمای علمای
شیعه بوده اند و دانایان علم رجال ایشان را مذمت
بسیار کرده اند هرگز دوست نخواهند شد
چه گوییم که این فریبندگان و هواداران [illegible]
احمق ایشان با او چه دشمنیها ورزیدند و در
هر جا که بودند بجهت تقریب حرف او بمیان
میاوردند و چه مزخرفات بقالب میزدند و طرفه
اینست که با وجود آنکه دعوای کشف و کرامات
میکردند و لاف دانستن غیب میزدند اگر یکی
از ایشان از روی عداوت با شخصی غیر ایشان
از برای آنکه تماشایی کند یا بواسطه آنکه ابطال
دعوای ایشان نماید و بر عالمیان ظاهر سازد
که ایشان در دعوای معجزه و مکاشفه کاذبند
یا بعضی از ایشان مثلا میگفت که فلانی سید

حلاج یا سفیان ثوری را لعنت کرده قطع نظر
از جهل و نادانی ایشان کرده که ملعون و مرحوم
را از هم نمی شناختند و فرق در میان مردود
و مقبول نمیکردند این قدر نمیدانستند که ان
محض غلطست و افترا فی الحال یکی که اخبر کرده
بر نخانه بعضی از ارباب مناصب سید و بند
و خار و خجل و شرمانده و منفعل بر میگردیدند
و با انکه از دین افترا میزدند هر روز یکی از پیران
خود را از زبان او بمرد و دیت و ملعون نیست
شهرت میدادند از اول سال پنجاه و یکم از
هجرت تا این زمان که اواسط سال هزار
و شصتم است من بعد الیه از برای فارغ بودند
از درد سر و خسته شدن زبان ان مفتریان
از خدا بجز شیطان اکر نام بردند لفظ لعین را

با اسم

با اسم او قرین نمیسازند و بعد از اشامیدن
اب یزید بن معاویه و ال زیاد بن امیه چنان
نمیکنند که بگوش کسی رسد و شوعی نمینمایند
که کسی عبادت لعنت از او بشنود و هنوز این
فاسقان کذاب و جعلت کران جرات ترك
افترا زدن و تراشیدن نمیکنند و هر جا
که میرسند و هر خانه که با شمالی میروند در
خبث و غیبت و افترا و تهمت میکشایند
که شاید سفیهان را باین روش با ما دشمن
کنند و ناخوشی طینت و زشتی طبیعت خود را
ظاهر میسازند کویا سبب فضیحت و خواری
و باعث رسوایی و کساد بازار دین خود ازامید
لهذا روز بروز عداوت را زیاده میکردانند
و چنانکه ابن حزم علیه الرحمة نقل کرده جوز در اثنای

ذکر خوانندگی کردن و خوانندگی شنیدن و رقص
کردن و چرخ زدن و سایر فعلهای که مکرر
مذکور گشت از بدعتهای معاصیه و ابتداع غاویه
است که این گروه پیش گرفته اند اینست که نسبت
به پیران شاه مردان که سنگ این طریقه باطله اند
ژاژخایی و بیحیایی و ضدیت و عداوت را
از حد میگذرانند بمجالد چون قدمای علمای
امامیه رحمهم الله تعالی این طایفه را مذمت بسیار
کرده اند و فضلای فقهای شیعه که در زمن عصر اند
فتاوی بسیار نوشته اند که اعمال مذکوره
که این فرقه بآن اشتغال دارند از خوانندگی
و غیره همه فسق است و عصیان چنانکه صورت
بعضی از آن بعد ازین مرقوم کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی
و در حدیث واقع است که این جماعت بهکاران

و فریبنده کان

وفریبنده کانند و آنچه میگویند از خوانندگی
و غیر آن از لهو و لعب و سایر مبتدعات و مخترعات
از جانب شیطانست چنانکه سابقا مذکور شد
و مذمت ایشان از قرآن بثبوت رسیده پس نمی
باید که میل بایشان نماید و بسالوسیهای
ایشان گول نخورد و قول ایشانرا که فاسقانند
اعتبار نکنند و مقلد سیاق گمراه ایشان نشود
و اگر کسی خواهد که بهتر ازین بر حال این جماعت
اطلاع یابد که بکتاب توضیح المشربین و تنقیح
المذهبین رجوع نماید که در آن صورت فتوی
بعضی از علما ثبت و رقیم میباید بدانکه صورت
استفتائی که در باب اعمال ناشایست این جماعت
از علمای عصر نموده اند اینست علمای طایفه
محققه و فضلای فرقه ناجیه اثنی عشریه الذین

لا یتکلمون بهوای الناس ولا یداهنون والذین
لا یکتمون الحق وهم عن المیل معرضون اعظم الله تعالی
اقدارهم وقدس اسرارهم وخلد برکات افاداتهم
من الخلائق یوم الدین وحشرهم مع ائمة الطاهرین
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین بیان فرمایند
که بغنا و سرود اشتغال نمودن و مطربانه
و مغنیانه اصول کرفتن و دست زدن و رقص
کردن و بچرخ در آمدن و در امور مذکوره حاضر
بودن فسق است یا طاعت و معصیت است
یا عبادت بینوا توجروا وصلی الله علی محمد واله
المعصومین صورت فتوای که هریک از علما
نوشته اند اینست نواب مستطاب معلی القاب
صدارت و نجابت پناه میرزا حبیب الله خلد الله ظله
العالی باین طریق تنمیق فرموده اند که افعال

مذبوره

مذبوره حرامست و پیشه فساق و عمل فسقست
فاعل آن مکر فریبنده مردمان یا گمراه نمادان
و حضرت مغفرت و غفران پناه اعلم افضل
المحققین میر سید احمد رحمة الله علیه باین عبارت
مرقوم کردانیده که ارتکاب امور مسطوره
فسق است حرره احمد بن زین العابدین العلوی
العاملی و حضرت سیادت و نجابت پناه
علامی زمانی نادرة الدوران میرزا رفیع الدین
محمد نایینی سلمه الله تعالی چنین در جواب مسطور
ساخته اند ظاهر است که امور مذبوره فسق است
نه صلاح و معصیت است نه طاعت حرره
رفیع الدین محمد الحسینی و حضرت علامی ربانی مؤید
بتائید سبحانی مولانا محمد باقر خراسانی صانه الله تعالی
براین نهج بزبان خامه نموده اند که خلاف دیانه

علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین نیست که در این که
غنا و سرود حرامست و از احادیث متعدده ظاهر
میشود که کبیره است و فرقی نیست که غنا در قران
باشد یا شعر یا غیر و فتوای بعضی از علمای سابق بتحریم
رقص و تصفیق بنظر رسیده و فتوای کسی باباحت
ان بنظر نرسیده والله اعلم بحقایق الامور کتبه الفقیر
محمد باقر السبزواری و حضرت مرحمت و مغفرت
پناه علامی فهامی شیخ الاسلامی علی نقی زاد الله اجره
براین وجه قلمی فرموده اند که غنا عبارت از
کشیدن آواز مشتمل بر ترجیع مطرب و رقص
کردن و سایر امور مذبوره حرام و معصیت است
و فاعل ان ماثوم والله اعلم حضرت افادت
و افاضت پناه مرحمت و مغفرت دستگاه
میرزا ابو الله علی مفتی رحمه الله تعالی فوق عبر اینموا

نوشته اند

نوشته اند که شکی نیست در اینکه امور مذبوره
فسق است نه طاعت و معصیت است نه عبادت
حرره الفقیر الی الله الغنی نور الدین علی و جمعی
از فضلا بهمین مضمون فتوی داده اند و
مجموع ان فتوی را مهر و نشان خود مزین ساخته اند
اما این رساله را گنجایش نقل تمام ان نیست
اگرچه همین در است در مذمت این طایفه
که روش ایشان بخلاف طریق و روش افضل
و اکمل اولیا شیخ صفی الدین اسحق قدس الله سره
و مریدان اوست پس عجب است از حال جماعتی
که لاف عقل میزنند و دعوای دینداری
میکنند که بامور مذبوره اشتغال دارند
دوستی مینمایند و فریب ایشان خورده مرید
و معتقد ان خراب کننده کان دین میشوند

وعجب‌تر از این آنکه محمود کاشانی تشنیع که بحلاج
کافر و امثال او میبرند جان از برای ایشان میدهند
و با جمعی از معاصرین که بتشیع در عالم علم‌اند
و ببعضی از خصایص به بسیاری از شیعیان
زیادتی دارند غایت خصومت مینمایند و بتعصب
مخالفان یا بهوا داری گروهی که حال ایشان
مشخص نیست با انطوایفه کسانی که شیعیان
بی‌شک و ریب اند نهایت عداوت میورزند
خود دیدم شخصی را که با میر محمد باقر داماد حشره الله
مع النبی و آله الامجاد غایت دشمنی داشت بسبب
آنکه او و عطار را مذمت کرده بود و دیگری را
دیدم که با شیخ علی بن عبد العال نور الله مضجعه
دشمن بود و نسبت بان بزرگ دین و اد بانه
زبان میکشود بواسطه آنکه در کتاب مطاعن المجرمیه

مذمت حلاج و بعضی از نظرا او کرده و از این
در گذشته می‌بینیم که اگر بر یکی از مشاهیر شیعه
افترا می‌بندند که او حلاج یا بعضی از اشباه او را
طعن زده تحقیق نموده و بحقیقت نارسیده
با او در مقام عداوت در می‌آیند چنانکه اگر بران
دست یابند بیم آن هست که بقتلش مبادرت
نمایند نعوذ بالله من شرور الشیاطین و صلی الله علی محمد
و آله اجمعین تمت الرساله تحریرا
فی تاریخ اواخر شهر شعبان المعظم
کتبه العبد الاقل اذ ابن التراب
شمس الدین الحسینی ابو
تراب الحسینی النیساری
غفر الله له ولوالدیه
یوم یقوم الحساب

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین
الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد و آله اجمعین
اما بعد بر ضمایر زکیهٔ ارباب انصاف پوشیده نماند
که یکی از علمای امامیه رساله در ذم طایفهٔ مبتدعه نوشته
و مرحوم شهیر از دانشمندان متصوفه رد وی بر مؤلف
رساله نموده و مؤلف رد وی بر داو تحریر نموده و چون
ردین مذهب بیاد رحواشی رساله مسطور مرقوم بود دیگری
آنرا بترتیب در متن کتابی جای داده و مشتمل بر بیست
و سه باب کرده و هر بابی محتوی بر چهار فصل و آنرا
توضیح المشربین و تنقیح المذهبین نام کرده و چون مرتب فصل
چهارم را از هر باب که در بیان محاکمات اوست بسطی

داده و در فضایح محشی یعنی آن مرد مشهور مبالغه تمام
نموده بخاطر این فقیر کثیر التقصیر رسید که این فصول را
محذوف ساخته بمقالات مناظرین اختصار کند و بعد
را حواله بمطالعه مصنف نماید والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم فصل اول از باب اول [illegible]
[illegible] بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین اما بعد
چون دید که بسیاری از شیعیان و دوستان علی بن
ابی طالب بنا بر نادانی و بیگانگی از اهل علم فریب جمعی
از غولان راه دین خورده نغمه کردن و دست زدن
و بر جستن و چرخیدن و عشقبازی با امردان را عبادت
و طاعت پنداشته از راه شرع و دین بغایت دور
افتاده اند بنابرین بر خود لازم دانست که از ایشان ارادت
گیری نموده و راه نمایی کرده بشاهراه شریعت مصطفوی

وطریقت مرتضوی برساند **فصل دوم از باب اول**

مخفی نماند اکر مطلب مولانا هدایت بعضی از عوامست

که بسبب جهالت بعضی از اعمال ناشایسته میکنند بدنیت

ولیکن اعمال ایشان قدح در طریقهٔ محموده اولیاء الله

نمیکند چنانکه اعمال جهله طلبه قدح در طریقهٔ طلبهٔ علم

نمیکند مناسب آن بود که اول طریقهٔ محموده اولیاء الله

را بیان فرمایند و بعد از آن در مقام قدح در اعمال

ایشان در آیند که این طریقه [illegible] نیست با انکه افعال

مسلمین محمول بر صحت است و لا ممکنست که بعضی از حرکات

بواسطهٔ ملاحظهٔ جلال الهی بی تاب شده بیشعورانه

از ایشان بعضی از کلمات و افعال صادر شود چنانکه

از جنید منقولست که در حال اضطراب دست خود را

بالا برد و چون از آن حال باز آمد باعانت دست

دیگران دست را بزیر آورد تا آنکه آن دست را بزیر آوردن

شبیه

شبیه دست بالا برده نباشد با آنکه اکر سهوی کنند

از کجا معلوم شد که این [illegible] میدانند با انکه اکابر

ایشان همکی اینها را نقص میدانند قطع نظر از آن

که حرمت اینها ظاهر نیست بلکه مشهور است والله یهدی

من یشاء الی صراط مستقیم **فصل سیم از باب اول**

در بیان در جواب مخفی میکوید بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد وآله الطاهرین

اما بعد مخفی نماند که فقیر در نوشتن جواب کفتکوهای

ناخوش حضرت آخوند متردد بودم پس باستخاره رجوع

نمودم استخاره نوشتن خوب آمد و استخاره نوشتن

بد بنا بر این متعرض جواب شدم بر حضرت آخوند

پوشیده نماند که مقصد کمترین از نوشتن رسالهٔ هدایت

اهل انصاف و امید هست که هرکه جهل مرکب در نفس

وی محکم نشده باشد بسبب مطالعهٔ آن بنجات پی برد

عزیزا در آخرهای رسالهٔ دعوای مجاهده و ریاضت و کشف
وتصفیهٔ باطن نموده اید اما درشتیها و ناهمواریها که
کرده اند بر خلاف آن خبر میدهد ع از کوزه همان برون
تراود که در اوست ه بهر حال گفتگو و درشتی و ناهمواری را
بجای رسانیده اند که در غدر آن هست که بعضی از مریدان
شما که باوصاف متصف باشند از شما واسوزند اگر چه
بنا بر تأویل یا دقتی که کردار و گفتار تابعان حلاج
را کرده اید افعال شما نیز قابل تأویل است که در وقت
نوشتن بحال خود نبوده اید بلکه در حالت بی اختیاری
و بی شعوری که اولیا را میباشد نوشته شد بهر حال
اگر چنانکه در جواب شما بعضی از گفتگوها واقع شود که
بظاهر درشت نماید دور نیست ع کلوخ انداز را پاداش
سنگ است ه عزیزا مخفی نماند که مطلب از جواب نه تلافی
وانتقام است بلکه چون حضرت آخوند دعوای کشف

وتصفیه

وتصفیه باطن نموده و در اثبات باطل و ترویج ضلالت
کوشیده میخواستم ظاهر سازم که حضرت آخوند غلط کرده
و در دعوای خود صادق نیست و هر دعوی که نموده
باطل است و اگر مطلب دینی در میان نمیبود اوقات
شریف را صرف گفتگوها نمی نمودم و دور نیست که بخاطر
دوستان و محبان گذرد که چه لازم است این نوع رسالها
و سفیهان را بملامت خویشتن انداختن اما باید که فقیر
را معذور دارند چه اگر نوشتن این رسالها اگر چه موجب
ملامت سفهاست اما در نوشتن آن بیم لعن خداست
زیرا که در کتاب کلینی از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله نقل شده که فرموده اند که هرگاه شود بدعتها
ظاهر
در امت من پس باید که ظاهر سازد عالم علم خود را
پس اگر ظاهر نسازد علم خود را پس بر اوست لعنت
خدا و مناسب این است که پیش از شروع در جواب

اعتقاد خود را در باب محبت و شوق که لازم اهل عرفانست
بیان نمایم تا بر حضرت ایشان ظاهر شود که مقصود از
نوشتن رساله حجیت مخفی نماند که اکثر فقها را اعتقادات
و از طریق اهل بیت معلوم نموده است که بندگان
حق تعالی را بسه نوع عبادت مینمایند جمعی بطمع بهشت
عبادت میکنند و این عبادت مزدورانست و جمعی
از ترس جهنم عبادت مینمایند و این عبادات غلامانست
و جمعی از روی دوستی و شوق عبادت میکنند و این
عبادت آزادانست و طریقهٔ مقربان و عارفانست
و مقصود عاقلان و هوشمندان از ریاضات و مجاهدات
تحصیل این طریقه است و اهل هر مذهب در تحصیل
این مقام عالی زحمتها و ریاضتها کشیده اند و هر کس
طلبه از هر جانب دوانیده اند اما هر که پیروی اهل بیت
نبوت کرده همه ایشان را محبت بخود بر منزل مقصود

رسید

رسیده و هر که بغیر ایشان عنان دل داده و پای از متابعت
ایشان کشیده در بیابان ضلالت هلاک گردید
و فقیر در بیان شوق و محبت از اهل نبوت احادیث
بسیار جمع نموده ام و مدتیست که شروع در تالیف
کتابی درین باب نموده و آنرا بمقامات المحبین
موسوم کرده اند امید که بدست یاری توفیق باتمام
رسد و بدانکه عابدان و ریاضت کشان اهل سنت
که مخالفان اهل بیت نبوتند چون بوادی تحصیل
محبت افتاده اند اجتهادات باطل کرده اند و خیالات
فاسد نموده اند و بر گمراهی خود ضلالتها افزوده اند
و در طریق طاعت بدعتها و اختراعها نموده اند
چنانکه فقهای ایشان چون ابوحنیفه و برادرانش
چونکه از اهل بیت علیهم السلام کناره نموده و برای ناقص
خود عمل کرده اند در مسایل فقهیه غلطهای عظیم

افتاده اند و عالمی را بضلالت انداخته اند و ختان
ریاضت کشان اهل سنت که تابعان حلاج و بایزید
در رساله ذکر نموده ایم و از جمله ختانهای ایشان که در
رساله ذکر نموده ایم آنست که این طایفه خود را عاشق
میخوانند و نسبت عشق بحق تعالی میدهند و اهل بیت پیغمبر
صلی الله علیه و آله که هادیان راه محبت اند این لفظ را چون
نام مرضیت سوداوی در دعاها و احادیث خود استعمال
نمینمایند بلکه بلفظ شوق و محبت اکتفا میکنند و تابعان
ایشان نیز درین باب پیروی ایشان نموده اند و طریقه
که فقیر در محبت و شوق اختیار نموده ام طریقهٔ عارف
کامل شیخ صفیت و شیخ ورام بن ابی فراس و ابن طاووس
و احمد بن فهد حلی و شیخ زین الدین و ملا احمد اردبیلی
و غیر ایشان از عارفان شیعه رحمة الله علیهم و از این
گفتگوها که نمودیم معلوم شد که مقصود ما از نوشتن

رساله

رسالهٔ نفی شوق و محبت است چنانکه حضرت اخوند
گمان کرده اند و بهتانها بان طعن دراز نموده اند با آنکه
مکرر گفته ایم که افعال مسلمانان را حمل بر صحت باید نمود
و چون فقیر را این عقیده باشد با آنکه صاحب این رباعیاتم

رباعی
یا رب بمحبت گرفتارم کن ٭ در بوتهٔ اخلاص
دلم را بگداز ٭ از بال و پرم رشتهٔ غفلت بگشا ٭ شاید که کنم
باوج همت پرواز ٭ یا رب بمحبت گرفتار کن ٭ از هر چه
نه بهر تست بیزارم کن ٭ از رحمت خویش بر رخم آبی زن
٭ یک چشم زدن ز خواب بیدارم کن ٭ یا رب تو ز قید
جسم و جانم برهان ٭ و ز قید تعلق جهانم برهان ٭
بکچی عمر شد شوق در نگاهم دین ٭ یکباره ز قید آب و نانم
برهان ٭ تا بار تعلق تو هر سر بگذاری ٭ خود را بایه سالک
نشماری ٭ بگذار براه شوق ز نهار قدم ٭ تا بگذاری هر آنچه
در سر داری ٭ در راه طلب مباش غافل یکدم ٭ میساز

سازم

دراین بادیه باد درد و الم ۵ بکسلم علایق که میسر نشود
طی کردن راه شوق با لنگی اقدام ۵ افسرده شدم ز صحبت بیخردان
کشتم دلگیر صحبت بیدردان ۵ تا یافته ام بخلوت معنی راه
صورت شده از اندام روگردان ۵ بعد از آنکه این فقیر را بنوشتن
کتابی میل نبود که چون در اخلاط المؤمنین فهرست جماعتی
نقل نمودند که درین شهر بعضی دعوی رفتن بسموات
میکنند و از حیلولت اسمانها خبر میدهند و طایفه جن را
خدمتکاران خانقاه خود میدانند و جماعت بسیاری
از بیخردان با ایشان اعتقاد کرده اند و چون استماع
این کلمات واقع شد غیرت دین در حرکت آمده در رد
و زوال ایشان کوشیدیم و راه اسمانها را بر ایشان
بستیم و بنوشتن رساله در بیان ایشان از اصلی نمودیم و
ظاهر اگر درین وقت حضرت اخوانند بنوشتن جواب
هنگامه ایشان اکرام نمود و باز ایشان از ضلالت و گمراهی

قدیم

قدیم انداخت و چون مقصود از نوشتن رساله معلوم
شد پس بایست شروع در جواب گفتگوهای حضرت اخوانند
نماییم والله المستعان حضرت اخوانند در حاشیه صفحه
پیش آورده فرموده اند که میتواند بود که انسان حظ
جلال الهی از اولیاء الله بعضی از حرکات سر زند بعید
از آن حکایت جنید را نقل فرموده اند حاشا که محبت
الهی موجب این نوع حرکات شود که از تابعان حلاج
و بایزید سر میزند و اگر چنانچه محبت الهی این اثر میداشت
میبایست که از اصحاب حضرت پیغمبر و اصحاب ائمه صلوات
الله علیهم اجمعین که سر خیل عارفان و محبانند این حرکات
ظاهر شود و علما در کتابهای خود نقل نمایند میبایست
که حضرت اخوانند و الا اثبات اسلام و ایمان و صلاح
جنید بقول ناقلان و راویان شیعه نمایند بعید از آن
کرده اند و شاهد خود سازد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

فصل اول از باب دوم ما تقدم و اصطلاحها الرسکویی

ای شیعیان و دوستان اهل بیت بدانید که این طریقه
که مذکور شد طریقهٔ تابعان و پیروان حلاج و بایزید و امثال
ایشانست زنهار ازین طرز و طریقه پرهیز نمایید رباعی
پیروی مکن ز راه شریعت زنهار ۞ پا در ره منصور حلاج
مگذار ۞ هر راه که بیرون ز شریعت باشد ۞ سرمنزل آن نیست
بغیر از سر دار ۞ از راه علی و آل او دور مشوی ۞ که تابع پیر و ولی
منصور شوی ۞ گر پیرو بایزید خواهی بودن ۞ فرداست که با
یزید محشور شوی ۞ فصل دوم از باب دوم محشی میفرماید
عجب از مولانا که طریقهٔ محققان و موحدان را طریقهٔ
حلاج نامیده اند با آنکه جمیع علمای صوفیه مذمت حلاج
کرده اند و هیچ کس تابع او نیست بلکه همه متفقند که این
طریقهٔ اهل بیت رسول خداست ولیکن چون راهیست
در غایت صعوبت همه کس را تکلیف بان راه ننموده اند

وجمعی

و جمعی را که از خواص و محرمان ایشان بوده اند باین راه
ارشاد فرموده اند بلکه همه را تکلیف فرموده اند چنانکه
بر خبیر بصیر مخفی نیست ولیکن بعضی تحمل این مشقتها نموده اند
و بسعادت ابدی فایز گشتند مثل رشید هجری و کمیل
بن زیاد نخعی و قنبر و سلمان و جابر جعفی و غیر ایشان
از اصحاب اسرار ائمه هدی که علمای ظاهر از جهت عدم
ادراک حکم بضعف و جرح ایشان کرده اند چنانکه بر متتبع
مخفی نیست والله یهدی الی صراط مستقیم فصل سیم از باب
دوم ما تقدم در باب محشی میگوید حضرت اخوند تعجب
فرموده اند که همه علمای صوفیه مذمت حلاج نموده اند
ازین گفتگو ظاهر میشود که حضرت اخوند کتب این طایفه را
کم مطالعه فرموده اند بلکه مفتاح الفلاح را نیز ندیده اند
و نشنیده اند که شیخ شبستری در گلشن گفته ۞ روا باشد
انا الحق از درختی ۞ چرا نبود روا از نیک بختی ۞ و کتاب گلشن

درویش این طایفه بسیار عظیم است تا اکر لاهیجی که از
عظمای علمای این طایفه است شرح برای نوشته ملای
رفعم که عمدهٔ علمای این طایفه است وشما اقرار میکنید
خود حمید انید اشارت ببزرکی حلاج نموده وکفته است
اکر از نیوش کس درویش بودی ؏ درویش پوست پوشان
میش بودی ؏ اکر بهر حسدان مرد حج خیست ؏ یقین دان
کاسیا نعش وف کرخیست ؏ اکر کهف بر دهو عرش است
ومعراج ؏ یقین میدان شتر سلطان حلاج ؏ واکر چنانکه
تتبع کنی بیقین بدانی که این طایفه که تو از مریدان ایشانی
همکی تابع حلاج اند وذکر فرموده اند که این طریقه
را حضرت امیر المؤمنین وفرزندان اوشان صلوات الله علیهم اجمعین
برشید هجری وکمیل زیاد وقنبر وسلمان وجابر
تعلیم نموده اند حضرت اخوند باین کفتکوها عوام را فریب
میتوانند داد اما جمعی که کتب رجال را دیده اند که باین کفتکوها

فریب

فریب نمیخورند ولازم است که حضرت اخوند بیان
فرمایند که کدام قول وفعل این جماعت که تابعان اهل
بیت اند موافق قول وفعل تابعان حلاج وبایزید است
بهر حال بر ایشان تهمت زده حق تعالی بر ایشان در روز
قیامت میان تو وایشان حکم خواهد نمود دیگر باین
کفتکوها طریقهٔ خود را باطل نموده چرا که بقول شما این چند
کس صاحبان اسرار اهل بیت اند واهل بیت طریقهٔ تابعان
حلاج وبایزید را بایشان تعلیم نموده اند پس اکر طریقهٔ
تابعان حلاج وبایزید حق باشد واز تعلیم اهل بیت باشد
میبایست که تابعان حلاج وبایزید طریقهٔ خود را ازین
چند کس که صاحبان اسرار اهل بیت اند نقل نمایند وحال
آنکه مشاهده میکنیم ومی بینیم که تابعان حلاج وبایزید
طریقهٔ خود را بایشان نمیرسانند بلکه نام جابر ورشید
وکمیل وقنبر وسلمان درمیان ایشان معروف نیست

ودر کتابهای خود ایشان اصلا ذکر نمیباشد پس معلوم
شد که آنچه حضرت کفته حق نیست وطریقهٔ تابعان حلاج
وبایزید غیر طریقهٔ این جماعت که اصحاب ائمه اند صلوات
الله علیهم اجمعین وعبارتی که عبد الرزاق کاشی از کمیل
زیاد نقل نموده وباشتهای خود تاویل کرده اعتباری
ندارد وهیچ عالمی از علمای شیعه آنرا نقل نکرده وعلمای
رجال که شرح احوال راویان واصحاب ائمه کرده اند ایشان
نقلی از وی نکرده اند که از آن طریقهٔ تابعان حلاج وبایزید
بیرون آید واین طرفه که حضرت اخوند میفرمایند که این چند
کس صاحبان اسرار اهل بیت اند وعلمای ظاهر یعنی
علمای رجال ایشان را مذمت نموده اند پس از حضرت
اخوند باید پرسید که هرکاه رجال ایشان را مذمت نموده
باشند پس شما از چه راه دانستید که ایشان مردم
خوبند وصاحبان اسرار اهل بیت اند ظاهرا حضرت

اخوند

اخوند را جوابی نباشد غیر آنکه دعوی نمایند که بر کشف
ارواح شده ودر عالم ارواح ایشان را خوب دیده ایم
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

فصل اول از باب سیم در بیان احوال رجال صوفیه

وبدانید
که شیخ بزرکوار شیخ ابو جعفر طوسی که پیشوای علمای
شیعه است در کتاب خود که اقتصاد نام دارد کفته
که حلاج ساحر بوده وهمین شیخ بزرکوار در کتاب
غیبت حضرت صاحب الزمان علیه السلام این ملعون را از جملهٔ
جماعتی شمرده که بدروغ دعوای وکالت صاحب الزمان
علیه السلام نموده واین مرد این دعوی بسبب آن میکرده
که مردمان را فریب دهد ومذهب باطل خود را در کار
ایشان کند وچنین نقل نموده که باعث رسوایی حلاج
اسمعیل بن علی نوبختی بوده که از اکابر دنیا ودین
وصاحب تصانیف بسیار است وحکایتی نقل کرده

که حلاج جماعتی از مردم ضعیف عقل را فریب داد که آخر
بفکر فریب دادن این مرد بزرگ زیرک عاقل افتاد
عاقبت حق تعالی او را بواسطه این مرد بزرگ رسوا کرد تا شد
و حکایتی دیگر نقل کرده که مضمونش اینست که حلاج بقم
آمد و دعوی وکالت صاحب الزمان علیه السلم مینمود تا وقت
علی بن بابویه رحمه الله اهانت و خواری بوی رسانید
و بدین واسطه انتقام او کرده دید و شیخ بزرگوار ابن بابویه
قمی که ستون دین شیعه است و بدعای صاحب الزمان ع
متولد شده در کتاب اعتقادات اشارت کرده که مذهب
حلاج باطل است و از برای تابعان او نشانها ذکر
نموده اند و گفته که از جمله نشانهای تابعان حلاج یکی
ترک نماز است و دعوای تسخیر جن و در کتاب رجال
مذکور است که شیخ بزرگوار شیخ مفید که استاد شیخ طوسی
و سایر علماست در رد و ابطال تابعان حلاج کتابی تصنیف

نموده **فصل دوم از باب سیم محشی میفرماید** عجب از موکلانا
که اقوال غیر معلوم که جمعی از جهله نسبت بجمعی دهند اینها را
حجت مذهب خویش سازند با آنکه اخباری که در کتب معتبره است
اکثر از علما بجهت جهل باحوال راویان مطرح نموده اند
و جمعی کثیر باخبار آحاد عمل ننموده اند بمجرد آنکه مجهولی پارهٔ
از مزخرفات در کتابی مجهول نقل نماید اینها را حجت
ساختن محض جهالت است و الله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم **فصل سیم از باب سیم ماتن در جواب محشی گوید**
حضرت آخوند تعجب فرموده اند و گفته اند که بقول بعضی از جهلا
عمل نموده ایم و نسبت به پیران ایشان گفتگوها کرده ایم
و مخفی نماند که ما مذمت حلاج را از کتابهای اکابر
علمای شیعه نقل کرده ایم که انکار قول ایشان ممکن نیست
و اهل ایمان را چاره بجز تسلیم نباشد و حضرت آخوند نیز
قبول آن فرموده اند و اما مذمت بایزید را از کتاب تبصرة العوام

نقل نموده ایم که از کتابهای مشهور و معتبر شیعه است
و حکایت مذمت وی از کتاب تذکرة الاولیا نقل شده که
تابعان حلاج و بایزید صاحب اثر اعظم میدانند و بزرگ
میشمارند و اگر چنانچه چیزهای که درین کتاب دلیل
مذمت باین نشود دلیل خوبی او نیز نمیشود و شمار او دلیل
بر خوبی او نیز نقلی چند که درین کتابهاست نیست و چون
بی دلیل مریدان ایشان شده اید تعصب بیهوده میکشید و
عالمی را بضلالت می اندازید والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم فصل اول از باب چهارم ما تن
در احوال حلاج میگوید علامه حلی که از بزرگان شیعه
و مشهور علما است حلاج را در کتاب خلاصه مذمت
نموده و لعن کرده و شیخ طبرسی که از اکابر علمای شیعه است
در کتاب احتجاج حلاج را از دروغ گویان
شمرده که لاف وکالت صاحب الزمان علیه السلام میزده اند

و در کتاب

و در کتاب تبصرة العوام که تصنیف یکی از بزرگان
شیعه است مذکور است که حلاج در نحو مهارت
تمام داشت و شاگرد عبدالله کوفی بود و او شاگرد
ابوخالد کابلی و ابوخالد شاگرد زرقا و زرقا از شاگردان
سجاح و سجاح زنی بود که دعوای پیغمبری میکرد در زمان
مسیلمه کذاب و مسیلمه نیز دعوای پیغمبری میکرد و در آن
کتاب چند حکایت یاد کرده که مضمونش اینست که حلاج
دعوای خدایی میکرده و مردمان را بسحر فریب میداده
و تکلیف میکرده که بعضی او را سجده کنند و میگفته
که الله خدای آسمانست و من خدای زمینم و مریدان را
بشهرها میفرستاده که مردمان را بوی خوانند و نامه
نوشت بیکی از مریدان خود برین نهج که من الله الی فلان
بن فلان او را گفتند که این خط تست گفت بلی گفتند
چرا چنین نوشتی گفت این جمع الجمع نزد ما یعنی او و خدا

هر دو یکی اند و گفت این کتاب خداست و من و دیت
در میانه عاریتیم او را گفتند کسی دیگر هست که در ربوبیت قول
شریک باشد با تو گفت بلی شبلی و ابن عطا و ابو محمد
جریری و میگفته که چون خواهی که حج کنی و نتوانی در
ایام حج در خانه چهارسوی پاکیزه در آی و چنان کن
که کسی اندرو شد نکند و آن خانه را طواف کن و اعمال
حج بجای آور چنانکه رسم است پس سی نفر یتیم را طعام
ده و خدمت کن و هر یکی را پیراهنی در پوش و هفت
درهم یا سه درهم بده که این عمل قایم مقام حج باشد و مدتی
در زندان محبوس بود آخر بنا بر فتوای قاضیان
و مفتیان او را بر سر جسر بغداد هزار تازیانه
زدند و دست و پایش را ببریدند و سرش از دار آویختند
و تنش را سوختند و سرش را دمشق یکسال در تمام بر ولایت
خراسان گردانیدند که بر مردمان معلوم شود که سر زندیقست

و همچنین

و همچنین در این کتاب از بایزید و شبلی و غیر ایشان
از پیروان حلاج کلمات کفر نقل کرده و از جمله چیزها
که در حق بایزید گفته یکی آنست که بایزید میگفته که حق
هر شب از آسمان بزمین آید تا سخن گوید با ابدالان
و کسانی که عاشق او یند و قلبهای ایشان را ببوید تا روزی
که روح را بروح و نفس را بنفس جزا دهد آنگاه زمین را پر
خیرات و برکات کند و بعضا نان با عز و جلال و عظمت
خود برود و میگفته که بر آسمان رفتم و یک بیک آسمانها را
دیدم و بر بالای آسمان هیچ کس را ندیدم خیمه بر عرش زدم
و نشستم یکی از ایشان یعنی صوفیان پیش او نشسته بود
گفت هر شب در خانه کعبه روم و طواف کنم و با موضع خود
آیم چون سکر گفت بایزید گفت بهتر از تو کسی هست
که کعبه هر شب بزیارت وی حاضر آید ای مسلمانان ببینید
که این بی دینان چه دعواها کرده اند و چه خرابیها بدین

اما دم دسانید اند و بیچاره کان را کمراه و حیران ساخته اند اکر
کسی خواهد که بداند که در حق ایشان چه کفته باید که این کتاب را
مطالعه نماید و در کتاب تذکرة الاولیا نقل شده که روزی
یکی از مریدان بایزید کفت که در حدیث حضرت رسالت
پناه مذکور است که در روز قیامت حق سبحانه و تعالی
لوای حمد را بمن شفقت خواهد کرد و در زیر لوای حمد
الهی جمیع کاینات از مومنین خواهند بود شیخ مذکور
در جواب این شخص کفت والله که لوای من اعظم از لوای
محمد است لعنت بر کوینده این کلام باد باز نقل شده که یکی
از بایزید پرسید که چرا غارت شب نمیکنی کفت مرا فراغت
نماز نیست من کرد ملکوت میکردم و هر کجا افتاده ایست
او را دست میکیرم و کفت خدای را بخواب دیدم که کفت
بایزید چه میخواهی کفتم آن میخواهم که تو میخواهی کفت من ترا ام
چنانکه تو مرایی باز نقل شده که یکی از این شیخ شیاطین

سوال

سوال کرد که عرش چیست کفت منم کفت قلم چیست کفت منم
کفت لوح چیست کفت منم کفت خدای را بندکانند بدل
جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل کفت منم کفت
خدای را بندکانند بدل ابراهیم و موسی و عیسی و محمد علیهم السلام
کفت آن همه منم آن مرد خاموش شد و باز نقل شده که
شخصی به بایزید کفت که بعزت جوانمردی که از آن قوی
که ترا دوش بوده است مرا نصیبی کن شیخ ملعون کفت
اکر صفوت آدم و قدس جبرئیل و خلت ابراهیم و کلمه موسی
و طهارت عیسی و حبیبیت محمد بتو دهند زنهار راضی
نشوی و باید که ماورای این چیزی دیگر طلب کنی و صاحب
همت باشی و سر بهیچ یک از اینها فرو نیاوری که بهر چه
سر فرود آوری بدان محجوب کردی و نقل شده که بایزید
کفت یکبار بخانه کعبه شدم خانه را دیدم دوم بار
خدای خانه را دیدم سیم بار نه خداوند نه خانه را دیدم

هر چهار

ای مسلمانان ملاحظهٔ این کلمات نمایید و فکری بحال
خود کنید و از پیروی این خراب کنندگان دین خدا
پرهیز نمایید فصل دوم از باب چهارم مختی میفرماید
چون مذکور شد که افتراهای جاهلان نسبت بعلمای
ربانی مسموع نیست متوجه این قسم مقالات شدن
مشروع نیست با آنکه علامهٔ حلی علیه الرحمه در شرح تجرید
نقل کرده که بایزید سقای حضرت امام جعفر صادق
صلوات الله علیه بوده و چون مناسب بود حکایتی از استاد
خود شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله شنیدم که میفرمود
که با پادشاه مرحوم شاه عباس انار الله برهانه بر سر
قبر امام زاده بسطام رفتیم و بعد از زیارت گفتیم
که برویم بزیارت بایزید عالم شیرازی با ما بود گفت
چه میرویم بر سر قبر این سنی من گفتم که شیرازیان
طعن تسنن بر جبل عاملیان نمیتوانند و هنوز بر در

خانهای شما نوشته است این بیت که ع سنیان لعن
بر امام شما ع بر در خانهٔ امام شما ع و گفت که بایزید باعث
قتل امام زاده شد من گفتم پادشاهم بایزید را علامه حلی
در شرح تجرید نقل کرده که او سقای خانهٔ امام جعفر صادق ع
بوده و چون مدتی سی سال در خدمت آنحضرت بسقایی
مشغول بود حضرت او را قابل ارشاد خلایق میدانست
بواسطهٔ ریاضات و مجاهداتی که در خدمت آنحضرت
کشیده او را مرخص ساخت و فرزند خود را باو سپرد که
با خود به بسطام ببرد عاقبت اهل بسطام در فرود
آوردن امام زاده بمحلهٔ خود نزاع نمودند و بجنگ کشید
تا آنکه از یکطرف سنگی بر امام زاده خورد و شهید شد
و معلوم نیست که اهل بسطام نیز معاقب باشند چون
بواسطهٔ دوستی این حرکات از ایشان واقع شد و دیگر
حکایات در خوبیهای بایزید نقل فرمودند از حاشیه

گنجایش آن ندارد و بعد از آن حکایات شاه عالم پناه را
بزیارت بایزید بردیم اتفاقا بر سر قبر بایزید مثنوی ملای
روم گذاشته بود سخن گفتیم پادشاهم احوال بایزید را از دیوان
مولانا باز کنیم چون باز کردیم در اول صفحه این بیت آمد
از برون طعنه زنی بر بایزید فرد وز درونت ننگ میدارد
یزید بعد از این فال شاه فرمود که تلقین زیارت شیخ کنی
زیارت شیخ کردیم مجملا هر گاه شخصی بحسب ظاهر از صلحا
باشد مشروع نیست تاویل مجاهیل را در باره او نقل
کردند و موجب سب و لعن ساختن با آنکه بر تقدیری
که این کلمات از او باشد قابل تاویل هست چنانکه شیخ
روزبهان فارسی در کتاب شرح تاویلات شطح و کلمات
صوفیه نقل کرده است و این کلمات غالبا از روی
جنون عشق از ایشان صادر شده قطع نظر از تاویلات
دیگر که مقام گنجایش ذکر آن ندارد پس بحسب اخبار و احادیث

مهما امکن

مهما امکن واجب است حمل کلمات مؤمنان را بر تقیه یا محمل
صحیح نمودن و اگر جمعی معتقد بایزید بوده باشند بگمان
آنکه او خدمتکار حضرت بوده است که شیعه بوده است
مثاب خواهد بود اگر چه بایزید در واقع سنی و ملعون
بوده باشد خصوصا هر گاه که ایشان در نهان تقیه
بوده اند و اخفای حال خود مینموده اند کی مشروعیت
سب و لعن ایشان کردن با آنکه هیچ کس مذهب بایزید
و منصوری ندارد بسیار باشند که نام این جماعت را نشنیده
باشند بلکه طریقه علمای این فن است چنانکه افضل
العلما سید شریف املی در کتب خود ذکر کرده است
که این طریقه اصحاب هر ائمه معصومین است و جمعی
از ایشان را یاد کرده از آن جمله اخبار احادیثنا صعب
مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او مؤمن
امتحن الله قلبه للایمان و احادیث سلمان و ابوذر را

نقل کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
میفرموده که اگر ابوذر بداند آنچه در قلب سلمانست هر اینه
خواهد گفت رحم الله قاتل سلمان وغیر این از احادیث
کمیل کان فیها العلوم ما جمة لو اصبت حمله وحدیث اولست
صاحب سرك والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

فصل سیم از باب چهارم در جواب مخالفین میگویند

حضرت اخوانند در مقام ستایش بایزید فرموده اند
که علامه حلی رحمة الله علیه گفته که بایزید سقای حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله علیه بوده عجب که حضرت
اخوانند نفهمیده اند که سقایی امام دلیل خوبی نیست
مگر عایشه و حفصه و پدر نوح و جعفر کذاب را ندانسته اند
وحضرت اخوانند نیافته که علامه حلی بچه تقریب این را گفته
بدانکه علامه حلی علیه الرحمه خواسته که سنیان را الزام
دهد و بیان کند که اهل بیت پیغمبر صلوات الله علیهم

ازهم

ازهمه کس بهترند پس سنیان گفته که بایزید که شما او را
از بزرگان اولیا میدانند سقای حضرت امام جعفر است
چنانکه در مقام الزام سنیان علمای شیعه میگویند
که ابو حنیفه امام شماست شاگرد حضرت امام جعفر است ع
پس معلوم شد که آنچه حضرت اخوانند گمان کرده که دلیل
خوبی بایزید است دلیل نیست بلکه نقل علامه دلیل مذمت
بایزید است چرا که بایزید اگر خوب میبود و از صلحای
شیعه میبود سنیان او را ولی نمیدانستند و شیعیان
او را می شناختند و در کتابهای خود ذکر خوبی او مینمودند
و دیگر حکایتی عامیانه نقل نموده اند و بشیخ رحمة الله علیه
نسبت داده اند که در حق بایزید بدیوان ملای روم
فال گرفتند که حال بایزید را معلوم کنند آیا ندانسته اند
که فال گرفتن طلب غیب کردن است و طلب غیب از کتاب
ملای روم و غیر آن بی رخصت خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم

جایز نیست حتی نهی از فال گرفتن بکلام مجید واقع شده بلکه
اگر کسی از روی فال حکم بخوبی و بدی کسی غایب بر خدا
افترا نموده خواهد بود چه اگر حق تعالی در کلام مجید فرموده
آلله اذن لکم ام علی الله تفترون و ترجمه اش اینست که خدا
شما را اذن داده یا بر خدا افترا میکنید و اما استخاره چون
اهل بیت علیهم السلام ما را در آن رخصت داده اند و تعلیم فرموده اند
بدان عمل مینمائیم و استخاره غیر فالست چنانچه بر عاقل بصیر
پوشیده نیست والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
دیگر ملا تتن در جواب محشی میگوید اگر چنانچه حضرات اخوند
حکایتی را نقل کرده اند دلیل خوبی بایزید میدانند بیان
نمودیم که غلط کرده اند اگر چنانچه دلیل خوبی میدانند نقلش
بیهوده و بیجاست دیگر فرموده اند که شخصی که بظاهر از صلحا
باشد مشروع نیست اقوال جاهلان را در باب او نقل کردند
مخفی نماند که ظاهر بایزید ظاهر صلحا نیست چنانچه شما گمان

کرده این

کرده این بلکه ظاهرش کفر است یا فسق و مطلب از نقل بدیهای
که بایشان نسبت داده اند آنست که مبادا جماعتی از شیعیان
علی بن ابی طالب علیه السلام که از روی نادانی دوست این طایفه
شده اند کلمات کفرآمیز امثال بایزید خللی در اعتقاد ایشان
واقع شود و تاویلات شیخ رفیع همان پسند اهل عقل نیست
فکلمات او بیرکم از کلمات او غایب والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم **و ایضا ملا تتن در جواب محشی میگوید**
که تاویل کلمات این جماعت موجب گمراهی عوام است
و اگر چنانچه حضرت اخوند گفتگوهای ایشان را تاویل میتوانند
کرد گفتگوها و کردارهای ابوبکر و عمر و عثمان را و سایر
اهل ضلالت را نیز تاویل میتوانند کرد و مذهب ها را یکی
میتوانند ساخت و اینکه گفته که زمان ایشان زمان تقیه
بوده حق است اما میگوییم که در زمان تقیه نمیتوانند
بود که علما و بزرگان شیعه منوا فی تقیه نمایند که سنیان

ایشانرا اولیا دانند و شیعیان ایشانرا شناسند
و اینکه گفته که هیچ کس نیست باین پیر و حلاج نزدیکتر غلط است
بلکه همه این طایفه که حضرت اخوند انرا بیان ایشان
طرز و طریقه خود را طرز و طریقه حلاج و بایزید میدانند
و در نظم و نثر خود ایشانرا مدح و ثنا مینمایند پس حضرت
اخوند یا انست که تتبع کلام ایشان کم کرده اند با این همه
مریدی و یا انست که درین گفتگوها عناد میورزیده و تحمل
که نقل کرده اند دلیل ایشان نمیشود چرا که میتواند بود
که مراد امام علیه السلام این باشد که احادیث ما از حیثیت
که مشتمل بر چیزی چند که مستبعد است و از طور و طریق
عقل بیرونست مثل حدیث معراج و حدیث رجعت
و حدیث عذاب قبر و امثال ان قبولش صعب و دشوار است
مگر مومنان صادق الایمان و میتواند بود که مراد این
باشد که احادیث ما چون اکثرش مشتمل است بر امر و نهی

وخلاف

و خلاف مقتضای طبع قبولش صعب و دشوار است بالکل
احادیث ما ازین جهت که مخالف اعتقاد اکثر عامه است
که سنیان باشند و سایر کفار قبولش دشوار است مگر بر
اهل ایمان و حدیث سلمان و ابوذر خللی بمدعای
ایشان ندارد و سلمان از اهل بیت بود و میتواند
بود که صاحب اسم اعظم باشد و ببرکت اسم اعظم از وی
چیزی ظاهر شود که موجب انکار جمعی شود که تصور حال
او ننموده باشند و یا انکه چون سلمان صاحب علم بسیار
بود از فضایل اهل بیت و غیر ان که همه کس را فهم ان ممکن
نبود پس اگر چنانچه اظهار بعضی از ان مینمود جمعی که از تصور
ان عاجز بودند بر وی انکار مینمودند و از هر کشتن وی
طلب امرزش میکردند و موید این قول خطبه ایست که شیخ
طبرسی در کتاب احتجاج از حضرت سلمان نقل نموده
و بعضی از ان خطب که دخل بمدعای ما دارد اینست

فلو حدثتکم بکل ما اعلم من فضایل امیر المؤمنین صلوات الله
علیه لقالت طائفة منکم هو مجنون وقال طائفة اخری
اللهم اغفر لقاتل سلمان ومعنیش اینست که اگر بگویم انچه میدانم
از فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام طایفه خواهند گفت که سلمان
مجنونست و طایفه خواهند گفت خدایا بیامرز کشنده سلمان را
پس بنا بر انچه گفتیم میتواند بود که حدیث مذکور دلیل کفر
و زندقه تابعان حلاج باشد والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم فصل اول از باب پنجم ماتن
در اصل رساله میگوید صاحب کتاب تبصرة العوام پیروان
حلاج را تشنیع کرده و از ایشان کفرها نقل نموده و
درین کتاب گفته که سنیان این جماعت را اولیا و اهل کرامات
میدانند و دلیل بر حقیقت قول این مرد عالم فاضل بسیار است
یکی انکه علمای شیعه که در قدیم بوده اند کتابها تصنیف کرده اند
و اسمهای شیعیان و دوستان اهل بیت جمع کرده اند در ان

کتابها

کتابها نام برده اند کسی را از شیعیان که خانقاه نشین
و وجد و سماع کن و نعره زن و عشق باز بوده باشد یا یکی
از اعتقادات که پیران حلاج و بایزید نسبت داده اند
بوی نسبت داده باشند و این دلیل است بر این که این
طریقه هرگز در میان شیعه نبوده که اگر میبود میبایست
که بگویند بلکه این طریقه همیشه در میان سنیان بوده و پادشاهان
سنی در هر زمان ایشان را عزت میداشته اند و از برای
ایشان خانقاه میساخته اند دلیل دیگر انکه شهری چند که
مشهورند بتشیع مثل دار المؤمنین قم و استرآباد و سبزوار
و جبل عامل و حله در ان شهرها خانقاه قدیم نمیباشد با انکه
در قم گنبدهای قدیم بسیار است و در شهرهای سنیان
خانقاه قدیم متعدد بهم میرسد و این دلیل است بر این که
این طریقه در میان شیعیان نبوده فصل دوم از باب پنجم
محشی میفرماید در دین هیچ دغدغه نیست که متصوفان

بسیار بوده اند چنانکه محزبان علم و علما بسیار بوده اند
و این قدح در تصوف و علم نمیکنند و آنکه خانقاه نبوده
در زمان حضرات ائمه ع نیز نبوده و اگر اینها بدعت
بوده باشد یا بدعت مستحبه خواهد بود یا جایز چنانکه
شهید علیه الرحمه در قواعد ذکر کرده است اما عزلت
و انزوا مطلوب است بواسطه اصلاح نفس اماره اگر جمعی
بواسطه تهذیب اخلاق از مرضهای نفسانی که عالمیان را
احاطه کرده است سیما طلبه را چنانکه بر خبیر بصیر مخفی نیست
عزلتی و انزوالی اختیار نمایند و بمجاهدهٔ نفس که جهاد
اکبر است مشغول شوند مذموم نخواهد بود بلکه اوجب
واجبات چه ظاهر است که مرض ریا و کبر و حسد و بخل
و عجب و غیر آن از امراض مهلکه که مذمت آن در کافی
و غیر آن مذکور است بدون ریاضت و مجاهدهٔ نفس
و هوا نمیشود و اگر هم کلا نا بمطالعهٔ احیاء علوم مشغول شود

که تضعیف

که تضعیف شیوه است و بیانهٔ فکر کنند در احوال خود البته
ترک همه نموده مشغول ریاضت نفس خود خواهند شد
ولکن المرء عدو لما جهل والله یهدی من یشاء الی صراط
مستقیم **فصل سیم از باب پنجم ماتن در جواب**
محشی میگوید از این گفتگو معلوم میشود که حضرت
اخوند غوری در گفتگوهای ما ننموده متعرض جواب
شده اند بنابر این است که گفتگوهای نامناسب
میکنند ما درین رساله چنین گفته ایم که در شهرهای
سنی خانقاه قدیم بسیار است و ازین معلوم میشود
که شیعیان طریقهٔ اهل خانقاه نداشته اند و طریقهٔ
ایشان غیر طریقهٔ تابعان حلاج و بایزید است
و گفتگویی که حضرت اخوند غور نموده اند هیچ مناسبتی
بگفتگوی ما ندارد و اینکه فرموده اند که عزلت
از برای جهاد نفس مذموم نیست حق است بشرطی

که مستلزم ترک سنتهای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
نباشد مثل نماز در مسجد با جماعت کردن و قضای
حاجت مؤمنان نمودن و اما چله نشینی که تابعان
حلاج میکنند موجب ترک بسیاری از سنتهای
حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله نباشد مثل نماز در
مسجد با جماعت کردن و قضای حاجت مؤمنان
نمودن و اما چله نشینی که تابعان حلاج میکنند
موجب ترک بسیاری از سنتهای حضرت پیغمبر است [4]
بلکه باعث خبط دماغ و ظهور مالیخولیاست پس
باید از آن اجتناب نمود و طریق اهل بیت پیش
باید گرفت و طریقهٔ اهل بیت در جهاد نفس آنست
که دست از فضول دنیا کشیده و با دل خالی در گوشه
نشسته بتناول حلال و بذکر مرگ مشغول شوند تا رفته
رفته حب دنیا که مادهٔ همه مرضهای نفسانیست بتحلیل

دود

رود پس آنگاه بتربیت حیات بخش ذکر الله و فکر در آلاء الله
نفس را تقویت نمایند تا رفته رفته بکمال صحت و عافیت
رسد و شایستهٔ دخول خلوتگاه انس شود و لایق جلوس
بر بساط شهود و حضور شود و قابل تکیه زدن بر متکای
رضا و تسلیم گردد و این طرفه که حضرت لطف الله اکمان
اینست که ما احیاء علوم را دیده ایم و مطالعه نکرده ایم
و گمان کرده اند که نفس را بمجاهده و ریاضت اصلاح
نموده اند عزیزا اگر جناب شما خود را بریاضت اصلاح
نمیکردید پس نفس شما چون میبود در واقع این همه خشونت
و درشتی با سبق آشنایی میتوان نمود والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم **فصل اول از باب ششم ماتن در اصل
رساله میگوید** دلیل دیگر آنکه شیخ عطار و ملا جامی
و غیر ایشان کتابها تصنیف کرده اند و پیران این طایفه
را شمرده اند و ایشانرا اولیا نام کرده اند و یک پیر و ولی را نام

نبرده اند که از اهل قم یا سبزوار یا استرآباد یا جبل عامل
یا حله بوده باشد پس معلوم شد که شیعیان در هر زمان
امامان خود را اولیا میدانسته اند و پیروی ایشان
و فرزندان صالح ایشان مینموده اند و فریب چرخ و سماع
و کشف و کرامات حیله گران نمیخورده اند بلکه این هنگامه
همیشه در میان سنیان گرم بوده و این بنا بر آنست که ایشان
امام معقول نبوده و کشف و کرامات بر ایشان می بسته اند
و دست بر دامن ایشان میزده اند اما شما ای شیعیان
و دوستان علی بن ابی طالب چه کلمه دارید و طریقه ادب
ایشان را پیش میگیرید بیکه امامان خود را نشناخته اید بدانید [?]
که همچنانکه در هیچ امت پیغمبری مثل پیغمبر ما نبوده وصف
ایشان نه چنانست که بزبان قلم بیان توان نمود **بیت**
کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست ؛ که تر کنی سر انگشت و صفحه
بشماری ؛ و از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که

فرمود

فرمود که من در میان شما میگذارم دو چیز بزرگ را که اگر
پیروان دو چیز شوید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو
چیز قرآنست و عترت من و مراد از عترت دوازده امامست
و دیگر از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مشهور است که فرمود
مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است هر که در آن کشتی
نشست نجات یافت و هر که مخالفت ورزید غرق شد
پس از این دو حدیث صحیح که در کتابهای شیعه و سنی
مذکور است و در میان مخالف و موافق مذکور است
معلوم شد که هر که طریقی اختیار نماید که غیر طریق ائمهٔ
معصومین علیهم السلام باشد در بیابان ضلالت گمراه
و در دریای شقاوت هلاک خواهد شد **فصل دوم**
از باب ششم مجتبی صفرهایند [?] از این گفتگوها معلوم میشود
که مولانا امامان خود را نشناخته اند و اعتقاد او این
که همین طریقهٔ ظاهر داشته اند و از مراتب عشق و محبت الهی

وساير مراتب كماليه بی بهره بوده اند يا اگر بهره داشته اند بخل
وضنت كرده شيعيان خود را از ان خبر نكرده حاشا وكلا
چه قرآن واحاديث اهل بيت مشحونست ازين طريقه
والحمد لله كه سنيان ازين نوع احاديث بهره تمام ندارد
وليكن جمعی كه بوئی از محبت الهی برده اند وبمكايد نفس
وشيطان را دانسته اند اگر هزار ايه وحديث ببينند
نمی فهمند مثل صاحب كشاف در تفسير يحبهم ويحبونه
حمل بر اعتقاد وطريقه خود ميكنند اگر شخصی خواهد كه هدايت
يابد بايد كه متخلی بالطبع شود وپاره فكر در احوال مبدا ومعاد
خود كند وبعد از ان البته حق سبحانه او را هدايت خواهد
نمود والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا حكايتی از شيخ
مرحوم شيخ بهاء الدين محمد رحمه الله بخاطر رسيد نقل فرموده اند
كه يكی از اولياء الله ميفرمود كه طريقه ما بسيار نزديكست
فراه ملجئی سبحانه وتعالی در چهل روز حاصل ميشود موافق

حديث

حديث نبوی كه من اخلص لله اربعين صباحا فتح الله ينابيع
الحكمة من قلبه على لسانه ترجمه اش اينست كه هر كه چهل روز خالص
از برای خدا باشد حق سبحانه وتعالی چشمهای حكمت از دل
او بر زبان او جاری سازد يكی از علمای خلص حاضر بود
رفت وچهل روز عزلت كرد وبعد از ان نزد شيخ امد
كه من اربعين داشتم وبر من هيچ چيز مكشوف نشد شيخ
گفت تو اربعين را بواسطه نمايش داشتی نه از برای
خدا بواسطه همين چيزی بر تو مكشوف نشد قطع نظر از انكه
اداب رياضت نفس را در اربعين ندانسته بودی
بعد از ان تلقين او كرد او را در اربعين موافق قانون
نشاند وبرو ابواب حكمت مفتوح شد وانكه حضرت
مولانا مستند خود ساخته اند كه ما نيز دو اربعين نشستيم
وچيزی بر ما مفتوح نشد ظاهرا بواسطه عدم پير بوده است
چه بسيار مشكل است متابعت ديگران كردن چنانكه

در فقه و حدیث جمعی که نزد شیخ خوانده اند و پیش بر آمده اند
از آن بهره ندارند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
فصل سیم از باب ششم ما تن در جواب محشی میگوید
این طرفه که حضرت اخوند بر ما افترا کرده که ما گفته ایم
که ملخص جلد داشته ایم و بر ما چیزی ظاهر نشده و این
را دلیل بطلان طریق تابعان حلاج و بایزید ساخته ایم
پس فرموده اند که این بنا بر آنست که پیر ارشادی نداشته اند
این طرفه که ما در این رساله ذکر این نکرده ایم که اهل پیغمبر
صلی الله علیه و آله ما را بآن ارشاد نفرموده باشند که بیا
که ایشان عنوان عبارت رساله نموده هستی محجوب
شده اند و بنا بر این است که گفتگوهای پریشان نموده اند
یا آنکه باطن شرع ایشان نازده و بنا بر این نمیتوانند مربوط
گفت الحمد لله که حق تعالی بفضل خود دلهای ما را از پیروی غیر
اهل بیت علیهم السلام گردانیده و توفیق داده که سالها احادیث

اهل بیت

اهل بیت را بر محدثین معتبر خوانده ایم و از صلحای مشایخ اجازت
حدیث گرفته و تا زنده ام بتوفیق ربانی پیروی اهل بیت مینمایم
و از طریق غیر ایشان که موجب ضلالت اجتناب
میکنم و فریب غولان راه دین نمیخورم والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم ایضا ما تن در جواب محشی میگوید
این گفتگوها که حضرت اخوند کرده اند و بر ما طعنها
زده اند بنا بر آنست که گمان کرده اند که ما انکار طریق
محبت و شوق مینمائیم و ما پیش از شروع در جواب
بیان اعتقاد در شوق و محبت نمودیم پر عجب است
که حضرت اخوند میفرمایند که احوال و اقوال مسلمانان
را حمل بر صحت باید نمود و با این حال در این رساله یک
گفتگوی ما را حمل بر صحت نموده اند و نهایت درشتی
و ناهمواری فرموده اند و حدیث من اخلص لله دخلی
بمقصد تابعان حلاج و بایزید ندارد بلکه هر که چهل صباح

بیاد مرگ مشغول شود و تفکر و ذکر بکند از اند بهر عنوان که باشد
و در هر جا که باشد چشمهای حکمت از دلش بر زبانش جاری
خواهد شد و مراد ازین حکمت نصیحت و پند است و گفتگوی
چند که بمقتضای عقل باشد چرا که محبت دنیا مانع شناختن
حق است پس اگر کسی چهل صباح باخلاص بکند از یقین که محبت
دنیا از دلش برود و دور خواهد شد و دیده دلش بینا خواهد
گردید و حق از باطل شناختن خواهد نمود و گفتگوهای حکمت
آمیز از چشمه دلش بر زبانش جاری خواهد شد و معلوم است
که حیله که تابعان این مذهب و حلاج میکنند موجب جریان
چشمهای حکمت نمیشود چرا که اگر میشد میبایست که این
کلمات ناخوش درشت که برخلاف حکمت بر زبان
حضرات ایشان جاری نشود و قصه خرافات که کرده اند در برابر
دلیلی چند که در نهایت وضوح است بحکایت و نقل اکتفا
نمایند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم فصل اول

از باب

از باب هفتم صاحب در اصل رساله میگوید ای شیعیان
بدانید که اگر چه درین زمان دیدن امام مان میسر نیست
اما آثار و اخبار ایشان در میانست و علمای دین
دار از احادیث ایشان کتابهای بسیار جمع نموده اند
رباعی کر مهدی هادی ز نظر مستور است ؛ اما ز وجود
او جهان پر نور است ؛ هر چند که جان ز دیده غایب باشد ؛
از پرتو او کشور تن معمور است ؛ مهدی که ز وی رونق
ایمان باشد ؛ هر چند نهان ز دیده چون جان باشد ؛
خورشید ز وی بود جهانی روشن ؛ هر چند بزیر ابر پنهان
باشد ؛ و از جمله آن کتابها چهار کتاب بغایت عظیم است
و در آن احادیث بسیار است و این چهار کتاب یکی کافی
نام دارد و تصنیف پیشوای شیعیان محمد بن یعقوب
کلینی است و او این کتاب را نزدیک بزمان امام حسن
عسکری علیه السلام تصنیف نموده و یکی دیگر من لا یحضره الفقیه است

که راهنمای شیعیان محمد بن بابویه قمی تصنیف نموده و دو
کتاب دیگر تهذیب و استبصار است که شیخ و استاد
شیعه شیخ ابو جعفر طوسی تصنیف نموده و این چهار کتاب را
کتب اربعه میگویند رباعی دین را کتب اربعه چون جان
باشد ٤ این چار چهار رکن ایمان باشد ٤ هنگام جهاد
نفس این چار کتاب ٤ چار آینه صاحب عرفان باشد ٤
ای انکه ترا غلط روی عادت و خواست ٤ رو کن بره‌ی
که منزل رحمت اوست ٤ میخوان کتب اربعه کز وی هر سطر ٤
راهیست که راست میرود تا در دوست ٤ فصل دوم از
باب هفتم مخنی میفرماید مذکور شد سابقا که این کتب اربعه
مشحونست از ذکر طریقه ایشان خصوصا کافی و لیکن هر تابع
نفس و هوا [illegible] والله یهدی من یشاء الی الصراط المستقیم
فصل سیم از باب هفتم است در جواب مخنی میگوید
بانیکه حضرت اخوانیکه حدیث نقل فرمایند که موافق [illegible]

وهذا

و فعل تابعان حلاج و بایزید باشد بدعوی کاد درست
نمی شود والله یهدی من یشاء الی الصراط المستقیم فصل
اول از باب هشتم است در اصل رساله میگوید
اگر جاهلی گوید که طریقه و اعتقادات ایشان مذهب پیغمبر
و اهل بیت صلوات الله علیهم است اما چون اسرار بود
همه کس نگفته اند و مشهور در میان شیعیان نشده در
جواب میگوییم که هر که اندک عقلی دارد میداند که اگر
این طریقه حق میبود و از اسرار مذهب میبود میبایست
که سنیان ازین اسرار محروم باشند و امامان ما که
اهل بیت پیغمبراند این اسرار را تعلیم بغیر شیعه نکنند
و حال انکه می بینیم که این طریقه در میان سنیان
و بیگانگان اهل بیت مشهور است و دوستان اهل
بیت و علمای شیعه از ان بی خبرند پس معلوم شد
که انچه ان جاهل گفته دروغ و باطل است

فصل دوم از باب هشتم مخفی نماید اعتقاد حق
آنست که سنیان ازین طریقه بهره نداشته اند و هر که بهره
داشته شیعه بوده است مثل ابراهیم ادهم و بایزید
بسطامی و سنایی و مولانا و عطار و غیر ایشان و ایشان
نیز متصوفه سنیان را مذمت کرده اند در کتب خود کما لا یخفی
علی البصیر والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم فصل
اول از باب نهم ساقی در اهل سالکین بدان ای شیعیان
اگر چنانچه سر دین داری و خدا پرستی داری باید
که طریق دین خود را از جمعی طلب نمایید که این کتابها را
خوانند و دانند و حدیث پیغمبر و ائمه علیهم السلم در فضل
اهل علم و طالبان علم بسیار است و این رساله گنجایش
ذکر همه آن ندارد و بنابرین بذکر بعضی از آن اکتفا میکند
اول آنست که از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت
که طلب آمرزش میکنند از برای طالب علم ماهیان دریا

مرغان

و مرغان هوا دیگر حدیثی فرموده است معصوم که حاصلش
اینست که عالم باش یا طالب علم باش یا دوست ایشان
باش و غیر این مباش که هلاک خواهی شد بنابرین اکثر
تابعان حلاج در بیابان گمراهی بهلاکت میرسند چه اگر
هیچ یک از اینکه آن حضرت فرموده نیستند و پسر عمار
حدیثی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلم روایت نموده
و مضمونش ظاهرا اینست که کسی که روایت کنند حدیث
ما باشد و حدیث ما را در دلهای شیعیان ما محکم سازد
افضل است از هزار عابد رباعی باید بهتر که رحمت اله
رفتن ٤ فیض از در اهل علم باید جستن ٤ بی علم ره دوست
نشاید پیمود ٤ راهیست که بی چراغ نتوان رفتن ٤ پس سعی
نمایید و تخم دوستی اهل بیت و علمایی که پیروان ایشان اند
در دل بکارید و محبت جمعی که از طریق اهل بیت بیرون
رفته اند از دل بیرون کنید چرا که حدیثی از حضرت

امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که اگر کسی با سنگی
محبت داشته باشد حق تعالی او را با آن سنگ محشور خواهد
ساخت فصل دوم از باب نهم محشی میفرماید چنانکه
احادیث در مدح علما واقع شده است در بیان ذم علما
نیز واقع شده است که تابع نفس و هوا باشند که یا داود لا تجعل
بینی و بینک عالما مفتونا بالدنیا فان اولئک قطاع طریق
عبادی المریدین فی ان ادنی ما انا صانع بهم ان انزع
حلاوة مناجاتی من قلوبهم ترجمه اش اینست که حق سبحانه
و تعالی با داود فرمود که ای داود مقرر مساز میانه من و خود
یعنی اخذ علوم مکن از عالمی که فریفته دنیا باشد که این جماعت
راه زنندگان بندگانند که اراده من دارند بدرستی
که کمتر چیزی که جزای ایشان میدهم آنست که حلاوت
مناجات خود را از دلهای ایشان میبرم پس باید که
خبیر بصیر ما در نظر نماید که ای حلاوت مناجات یافته است

اگر یافته

اگر یافته بود این گفتگوها واقع نمیشود والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم فصل سیم از باب نهم ماتن در جواب
محشی میگوید این گفتگوها هیچ دخلی بمدعای ما ندارد
بر ظاهر است که در احادیث مذمت عالمی که بمقتضای
علم خود عمل ننماید بسیار است والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم فصل اول از باب دهم ماتن در اصل
رساله میگوید دلیل دیگر بر این که طریقه این جماعت
طریقه سنیانست آنست که در کتاب کلینی که یکی از چهار
کتابست مذکور است که سفیان ثوری که یکی از پیروان
ایشانست بمجلس امام جعفر صادق علیه السلام آمده بود بر آن حضرت
اعتراض کرد و مضمون سخنش این بود که این قبای که تو پوشیده
قیمتی و مناسب توئیت حضرت امام علیه السلام او را از روی
قرآن و حدیث الزام داده آن شقی از مجلس حضرت بیرون
رفت دیگر روایت شده که عباد بصری که یکی از پیران

ایشانست بمجلس آن حضرت آمده و او پیش سفیان بر
آنحضرت اعتراض نمود **فصل دوم از باب دهم محشی**
میفرماید بیشتر مذکور شد که این طایفه شیعیانند
و ایشان اعتقاد بمنصوصیه سنی ندارند و اگر سنی ایشانرا
پیشوای خود دانند حجت بر شیعه نمیشود گفته است **شعر**
ان طرف که عشق می‌بیمود درد بوحنیفه شافعی بودی نبرد
و اگر شیخ عطار در تذکره مدح سفیان کرده مدح ابو حنیفه
نیز کرده تقیه التقیه دینی و دین آبائی و در سایر کتب مثل
مظهر لعن و طعن کرده کما لا یخفی والله یهدی من یشاء الی
صراط مستقیم **فصل سیم از باب دهم ماتن در جواب محشی میگوید**
حق است که بعضی از این حضرات خواهند این دعوی نمودند
اما بی دلیل و طریقه عقل افت که بدلیل شیعگی مرشدان
خود را بیان فرمایند و آنچه فرموده اند که ایشان مذمت
شافعی و ابوحنیفه فرموده اند دلیل شیعگی ایشان نیست

چراکه

چراکه ظاهر است که ریاضت کشان و عاشقان اهل سنت
فقیهان خود را از عشق بی بهره میدانند چنانکه شما کابر
علمای شیعه را علمای ظاهر میخوانند بلکه میتوان گفت بلکه
میتوان گفت که این مذهب که ایشان شافعی و ابوحنیفه
را نموده اند دلیل تسنن ایشانست چراکه شیعه راضی نمیشود
که ابوحنیفه و شافعی را بایین مذهب نماید که از عشق بی بهره
بوده اند بلکه از برای ایشان اثبات ضلالت و گمراهی
مینمایند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **دیگر**
ماتن در جواب محشی میگوید مدح سفیان و ابوحنیفه دلیل
تسنن است پس باید دلیل بر تشیع ایشان گفت تا مدح
را حمل بر تقیه کنیم والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
فصل اول از باب یازدهم ماتن در اصل رساله میگوید
دلیل دیگر بر اینکه طریقه این جماعت طریقه سنیانست
آنست که ایشان ترک حیوانی را چهل روزه کمال میدانند

وانرا از عبادات میشمارند و در کتاب کلینی از امامان
ما روایت شده که هر که چهل روز گوشت نخورد بد خلق
میشود و اذان در گوش او باید گفت و دیگر از امامان
ما روایت شده که گوشت سید طعامهاست پس چون
ان عبادت باشد و چگونه ترک ان بنده را بخدا نزدیک
کرداند گویا کشفی که این طایفه دعوی مینمایند ازین
بابت که چون مدتی حیوانی نخورند و در جایی تاریک
نشینند مزاج ایشان تغییر میابد و چون با این حال
متوجه شوند که سیر اسمانها یا غیر ان نمایند در عالم خیال
چیزی چند مشاهده میکنند مانند کسی که بنگ خورده
باشد یا بیماری که بیهوشی بر وی غالب شده باشد گمان
میکنند که انچه دیده اند در واقع انچنانست فصل دوم از
باب یازدهم نفی میفرماید عجب از ملانا که اصلا خبر از
طریقهٔ این طایفه ندارد که هیچ یک از ایشان در هیچ

کتابی

کتابی نقل نکرده اند که چهل روز حیوانی نباید خورد
و این طریقهٔ اهل تسخیر جن است بلی اربعین را موافق
احادیث بسیار از طریق عامه و خاصه خوب میدانند
و در اربعین صمت و جوع و سهر و ذکر علی الدوام بجای
می اورند و این افعال همگی موافق است با احادیث
تا چشمهای حکمت از قلب ایشان بر زبان ایشان جاری
میشود والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم فصل سیم
از باب یازدهم ماتن در جواب گوید ترک حیوانی
از عملهای شایع و متعارف این طایفه است که از مشایخ
دست بدست رسانیده اند بلکه این از ضروریات اهل
این طریقه است چنانکه نماز و روزه از ضروریات دین
اسلام است و گفتگو در حدیث اربعین بیشتر واقع شده
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم فصل اول از باب
دوازدهم ماتن در اصل رساله میگوید و نظام الشیطان

نیز این جماعت را اعانت و یاری مینماید و در کتاب
فوائح از علاء الدوله سمنانی که از پیران بزرگ این
جماعتست نقل نموده که گفت بعد از بیست و سه
سال که سلوک طریق حق کردم شیطان مرا وسوسه
میکرد در بقای نفس بعد از خراب بدن چون او را
الزام دادم بمن گفت که من یار مخلصانم در فعاف
و تشویش ساز ندهام جماعتی را که در اعتقاد متزلزلند
پرسیدم که دست شبلی را چون در شط افتاد تو گرفتی
گفت آری من دست مریدان میگیرم ای شیعیان
تماشا کنید که این احمق چه نامعقولها گفته اما یقین است
که انچه این جماعت میکنند بی یاری شیطان نمیشود
بیت هر که شیطانش رهنما باشد ** سر بسر کار او خطا
باشد فصل دوم از باب دوازدهم محشی میفرماید
اگر این واقعه حق بوده باشد موافق قرانست که ان عبادی

لیس

لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک من الغاوین
و چه استبعاد دارد که بعد از مجاهده حق سبحانه و تعالی
تسلط شیطان را از بنده مخلص خود بردارد بلکه شیطان را
مسخر بنده سازد و لکن شیطانی اسلم غرض آنکه هرگاه
شخصی را بواسطه اغراض نفسانی بغض جنید بهم رسید بجا
افراد در لباس قبایح میگیرد و بر عکس حبک للشیء یعمی و یصم
و یبکم والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم فصل سیم
از باب دوازدهم ماتن در جواب محشی میگوید
حاشا که گفته این مرد جاهل مدعی موافق قران بوده
باشد حق تعالی خطاب عام فرموده که ان الشیطان
لکم عدو فاتخذوه عدوا ترجمه اش اینست که بدرستی
که شیطان دشمن شماست پس بگیرید او را دشمن خود
پس اگر کسی او را یار خود داند خطا کرده و بر خلاف
قران عمل نموده و دین ایه که نقل فرموده اند حق تعالی

نگفته که ابلیس یار و دستگیر بندگان مخلص است بلکه
گفته که ابلیس را تسلطی بر بندگان نیست بهر حال از خدا شرم
باید کرد و این تاویلات دور نباید نمود و دین خدا را بنا نباید
ساخت و از این گفتگو ظاهر میشود که حضرت اخوند نیز
بطریق خود خاطر از ابلیس جمع نموده اند و او را یار خود
میدانسته اند و این گفتگوهای درشت ناخوش که کرده اند
بمدد و یاری ابلیس شده اعوذ بالله من همزات الشیاطین والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **فصل اول از باب**
سیزدهم ما تن در اصل رساله میگوید باز در فواتح
از این جاهل کذاب نقل نموده که امام محمد بن الحسن العسکری
در وقت اختفا از ابدال بوده و ترقی کرده و چون علی بن
الحسین بغدادی که قطب آن زمان بود فوت شد محمد بن
الحسن قطب شد و نوزده سال قطب بود پس فوت شد
و او را در مدینه دفن کردند و عثمان بن یعقوب جوینی

قطب

قطب شد یاران نظر کنید و به بینید که این خدا ناشناس
بی دین چه افتراها زده بهر حال انصاف بدهید که با این
طور طایفه محبت میتوان داشت و باز این مرد نقل
نموده که در سال هفصد و پنج و دو شتربانان در مدینه
جنگ سنگ میکردند سنگی بر سر خضر پیغمبر آمد و شکست و سه
ماه فرو داشت **فصل دوم از باب سیزدهم محشی میفرماید**
بیشتر مذکور شد که متصوفه سنی بسیارند و قول ایشان
حجت بر شیعیان نمیشود مگر از مزخرفات ایشان در کتب
متداوله علمائیست که مدار طلبه بر آن میکنند و اگر جاهلی
اعتقاد کند که هر کتابی که تصنیف کرده اند حق است
حجت نمیشود بر علمای ربانی والله یهدی من یشاء الی الصراط
مستقیم **فصل سیم از باب سیزدهم ما تن در جواب**
محشی میگوید این طرفه که حضرت اخوند اقرار بسنی اکثر
این جماعت که صاحب سلسله و طریقند مینماید و با این حال

دعوی میکند که اسرار این طایفه متواتر است پس باید
که تدبر نمایند که با اعتقاد ایشان که مانع که چه دغدغه شیعه
باشد که بنقل ایشان اسراری که حضرت اخوند دعوی
فرموده اند متواتر شده والله یهدی من یشاء الی الصراط
مستقیم **فصل اول از باب چهارم ماتن در اصل**
رساله گوید در فواتح از ملا عبد الرزاق کاشی که یکی
از مخربان دین است نقل کرده که او در سخنان علاء
الدوله نموده که در کتاب اصطلاحات از حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله نقل شده که فرموده من و ابوبکر دو
اسبیم که بکرود و اند اگر او پیشی میگرفت من باو ایمان
می آوردم ولیکن من پیشی گرفتم پس او بمن ایمان آورد
ای عزیزان به بینید حماقت این مرد را که ابوبکر را نظیر
پیغمبر صلی الله علیه وآله شمرده وباین حدیث دروغ متمسک
شده وبا این حال که این جماعت دارند بعضی از شیعیان

از روی

از روی نادانی مرید ایشان شده اند **فصل دوم از باب**
چهاردهم محشی میفرماید انچه این سنی از شیخ عبد الرزاق
کاشی رحمة الله علیه نقل نموده محض افترا است و کتب شیخ
در بیافت و آثار تشیع او بر همه ظاهر وهویداست واما
شیخ عبد الصمد نظر بیت و تشیع او اظهر من الشمس است
و در کتیبه خانقاه او که قریب سیصد سال است که نوشته
شده اسامی ائمه اثنی عشر مکتوب است واین فقیر احوال
شیخ عبد الرزاق را از شیخ بهاء الدین محمد پرسیده
فرمودند که در تشیع او دغدغه نیست وهمچنین در فضیلت
وکمالات او و تشیع شیخ نور الدین عبد الصمد فرمودند
که شیعه و سنی بخوبی تصانیف او تصنیف نکرده اند
والحق چنین است واگر منصفی نظر کند در شرحی که نوشته است
بر منازل السایرین خواجه عبد الله انصاری انصاف
خواهد داد که مثل آن متن و شرح مصنف نشده ولیکن

تا کسی از مشرب عرفان ومحبت بویی نبرده باشد این
دیدنها و شنیدنها نفع نمیدهد والله یهدی من یشاء
الی الصراط مستقیم **فصل سیم از باب چهاردهم ماتن**
در جواب محشی میگوید حضرت اخوند نسبت افترا بقاضی
میر حسین داده اند عجب از اخوند که تتبع ناکرده همچنین
دعوایی مینماید هیچ میتواند بود که شخصی دیوانه باشد
وکتابی تصنیف نماید که سالها مردم از آن ببینند و در
آن کتاب عبد الرزاق نقل نموده ام ودر روایتم محض
افترا باشد این بغایت دور است پس باید که بر کتاب
عبد الرزاق بگردید که البته خواهید رسید وگفته اند که شیخ
نور الدین شیعه است دلیل باید گفت وانچه گفته اند
که در کتیبه خانقاه وی اسماء دوازده امام است
بگفتگو ثابت نمیشود و بر تقدیری که راست باشد
این شیعگی دلیل وی نیست چرا که سنیان نیز دوازده

بگوید که این حدیث را یا این حکایت را از کتاب [illegible]

امام را

امام را دوست میدارند وجماعتی از علمای سنی کتاب در منقبت
دوازده امام نوشته اند مثل اخطب خطبای خوارزم
وابن طلحه شافعی وابن جوزی حنبلی در تاریخ خود منقبت
دوازده امام نموده وقاضی میر حسین سنی که شما اقرار
بتسنن او کرده اید در فواتح دوازده امام را ذکر نموده و حدیث
الخلفاء اثنی عشر کلهم من قریش نقل کرده واین حدیث
در صحیح مسلم و در کتاب جمع بین الصحیحین ودر مسند
احمد حنبلی مذکور است پس باید که اینها همه شیعه باشند
مخفی نماند که حق تعالی دوازده امام را مرتبه داده است
که دوست و دشمن همگی ایشان مدح ومنقبت مینمایند
چون شنیده نماند که در سفر حج در بندر بکشتی نشستم و
کشتیبانان سنی مالکی مذهب بودند اتفاقا در شب
کشتی ما طوفانی شد ومشرف بر آن شد که غرق شود کشتی
بانان جز یاد در امیدند و دوازده امام ایاری میطلبیدند

و نام امامان خود را مذکور نساخته‌اند و بر تقدیری
که این مرد شیعه بوده باشد شاید که مثل حضرت آخوند
فریب خورده باشد و باین وادی افتاده باشد یا آنکه
این طریقه را اختیار نموده باشد که از شر سنیان ایمن
باشد چه اکثر سنیان صاحب این طریقه را بغایت دوست
میدارند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **دلیل**
نهم در جواب محشی میگوییم خوبی تصنیف دلیل شیعگی
نیست سنیان تصنیف خوب بسیار دارند والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم **فصل اول از باب یازدهم**
ماتن در اصل رساله میگوید دلیل دیگر آنکه پیران این
طایفه کسوتها از برای خود تعیین نموده‌اند و مریدان را
بتغییر لباس امر مینمایند و از امامان ما روایت شده
که بهترین لباس پوشش اهل زمان است و علمای شیعه
لباس غیر متعارف را مکروه شمرده‌اند و در دعاهای

ایشان

ایشان این معنی بسیار است که الهی مرا از ایمن دوست
گردان و طلب وجاهت دنیا و آخرت هر دو کرده‌اند
چه اگر اجعلنی وجیها فی الدنیا والآخرة گفته‌اند و در کتاب
کلینی حدیثی مذکور است که مضمونش اینست که چون خدای تعالی
خیری خواهد از برای بندهٔ خود او را محبوب در میان مردم
شهرت سید هد و دیگر ائمه علیهم السلم شیعیان خود را
از کارهای سهل ذی مناسب باجتناب امر فرموده‌اند
که مبادا قدر ایشان کم شود و علمای طائفهٔ محقه شیعه گفته‌اند
که کسی که صاحب مروت نباشد گواهی او را نباید شنید و
مروت کسی را دانسته‌اند که کارهایی کند که مناسب
حال او نباشد و مرتبهٔ او را پست سازد مثل سر در بازار
برهنه کردن و در بازار چیزی خوردن و هر چیزی که نشان
بی باکی بوده باشد و بدانکه غلطهای این طایفه که ملاحدت
را کامل میدانند بسیار است و سبب این غلطها آنست

که مردمان اهل بیت بتعصب را واگذاشتند وسفارشهای
حضرت رسالت را نشنیدند واز جمله سفارشات آن حضرت
یکی این بود که میگذارم در میان شما دو چیز بزرگ را که
اگر بدان دو چیز متمسک شوید هرگز گمراه نخواهید شد وان
دو چیز کتاب الله است وعترت من که اهل بیت منند و این
حدیث در میان شیعه وسنی مشهور است پس چون با اهل
بیت که پیروی ایشان سبب هدایت طریق بیگانگی
پیش گرفتند محتاج شدند که در مسائل حلال وحرام
ودر معالجه نفس از مرضهای هلاک کننده مثل حرص
وطول امل وتکبر وغیر آن بعقل ورای خود عمل نمایند
بنابرین ابو حنیفه دین اسلام را بفتواهای خود رسوا
ساخت وعابدان ایشان از بهر علاج نفس خود راه رسوائیها
انداختند اما اهل بیت علیهم السلام مردم را در معالجه امراض
نفس بعبادت ومداومت ذکر مرگ امر فرمودند واین جلا بیست که کامل نفس را

از همه عیبها

از همه عیبها پاک میسازد وحاجت بدوای دیگر نیست
واز عبد الرزاق کاشی نقل شده که طایفه ملامتیه را افضل
اولیا شمرده **فصل دوم از باب پازدهم محشی میفرماید**
عجب از بندگان مولانا که افعال عوام را حجت میسازند
وخواص که ملح ملامتیه کرده اند تمسک ایشان آیه کریمه
یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم است
که در شان امیر المؤمنین واصحاب آنحضرت نازل شده است
وایشان مشغول جهاد اکبر بودند که رجعنا من الجهاد الاصغر
الی الجهاد الاکبر واگر بواسطه مجاهده نفس وشیطان
وضعفا زنکابی ایشان در ترک شهرت وحب جاه
بکوشند بجاست چه ظاهر است که اکثر شهرتها آفت
واگر در ترک مآکل خوب وملابس زینت که زی ظلمه است
واعادی حق سبحانه وتعالی نمایند بموقع است چنانکه از آثار
رسول خدا وحضرت امیر المؤمنین وحضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهم

ظاهر است و خطبهٔ عثمان بن حنیف الانصاری و سایر
خطب آنحضرت مشحونست ازین معانی بلکه اکثر احادیث
کلینی و آنکه بعضی از حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلم که در
زمان طاغیان و ملاعین بوده از ظاهر خود را بلباسهای
فاخره زین میساختند بواسطهٔ مصلحت بوده است که جانب
دین ایشان خشن بوده است چنانکه از احادیث
ظاهر است قطع نظر از آنکه کسی بگوید که لباسهای خوب
و طعامهای خوب بد است و لیکن جمعی که مریض بوده
باشند بمرض ظاهر بسیاری از اطعمهٔ طیبه بر ایشان حرام
میشود پس اگر کسی بمرض باطن مبتلا باشد چه بعید دارد
که او را اجتناب از مستلذات مطلوب بوده باشد و لیکن
جهل مرکب اعظم امراض است که شخصی بهمه امراض مبتلا باشد
و خود را مریض نداند و بمعالجه مشغول نشود حق سبحانه
و تعالی همه را بعیوب ایشان مطلع سازد تا در مقام

اصلاح

اصلاح نفس و ازالهٔ مهلکات در آیند والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم **فصل سیم از باب یازدهم**
ماتن در جواب تحشیه میگوید چون حضرت اخوند
مست محبت این طایفه شده اند مدایش بر تا ولایت
اموال ناپسندیدهٔ ایشانند و پر عجب است که ملامت
ایشان از باب ملامت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
و اصحاب او شمرده اند و ندانسته اند که این طایفه ظاهر
خود را بد میسازند و بدبنی نمایند که مردمان ایشان را
ملامت کنند و این معنی در بیش این طایفه متواتر است
و این طرفه که حضرت اخوند در اسرار ایشان دعوای
تواتر میکنند و آنچه در میان ایشان ظاهر است انکار
میفرمایند و حاشا که امیر المؤمنین و اصحاب او صاحب این
ملامت باشند بلکه معنی اینکه ایشان از ملامت کردن
باک نداشتند که ایشان در محبت الهی ثابت قدم بوده اند

و در امضای امر و نهی الهی و اثبات حق و ابطال باطل
کمال سعی مینموده اند و انما دمشکل این هیچ باک نداشته اند
و این نهایت مرتبه کمال است ع به بین تفاوت ره از کجاست
تا بکجا و امید هست که ما دمی که فقیر را در باب نوشتن
رساله میفرمایند ازین بابت بوده باشد و دیگر انکه ما مذمت
بی باکی و بی شرمی و پوشیدن لباس شهرت که موجب
صدگونه آفت نموده ایم پس گفتگوهای که حضرت
اخوالله در برابر نموده اند بر مناسبتی ندارد چرا که مذمت
قناعت و ترک دنیا و ترک لذتهای دنیا نموده ایم و بد
ظاهر است که در دار دنیا هر چند دست از متاع دنیا تهی
تر است و مشغولی بلذات کمتر نجات و رستگاری بیشتر است
و کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلم که تخففوا تخففوا
تلحقوا در این باب اعظم مواعظ است و چون فقیر از لذت
زهد و بی رغبتی از لذات فانیه غافل باشم و حال انکه

این

این رباعیات از خاطر این کمترین سر زده رباعی
دنیا طلبد کسی که ناکس باشد ما را ز جهان یار خدا
بس باشد هر کس که خدا کسش نباشد باشد بیکس همه
عالم اگرش کس باشد راحت دارد هر که شکیبا باشد
کم مایه ز مال و جاه دنیا باشد کی سیر توان شدن ز مال
دنیا مال دنیا چو آب دریا باشد دنیا هیچ و مطالب
دنیا هیچ پر نقش بد و لیک در دیده لوح کوش تو کراست
ورنه همه سو غوغاست از کوس رحیل و شور شور کوچاکوچ
ای بیخبر این خنده بازی تا کی ای خواجه بمال خویش نازی
تا کی در کوی فنا چون کودکان بر سر هم از سنگ و گل
اشیانه سازی تا کی خواهی شود بیش قدرت بیش محکم
باید ز طمع بر خود بست شیطان چو کند میل که خنده
بر تو اول ز شراب طمعت ساز دمست یا رب ز غم بخت
و خامم برهان و ز خواهش بی کامم برهان دار طمع

دانه زپی آفت دام ٭ رحمی کن و از دانه و دامم برهان ٭ تا چشم
ز فی رسیده وقت سفرت فرداست که در جهان نمانده
اثرت ٭ بر روی زمین خرام و غفلت تا کی ٭ از زیر زمین
مگر نباشد خبرت ٭ از دوری راه خویشتن یادی کن ٭
آماده ز بهر سفرت زادی کن ٭ از بیکسی و مردن خود یاد
آور ٭ در ماتم خود نشین و فریادی کن ٭ در راه طلب چه
خفته ای غافل ٭ برخیز که از قافله دور افتادی ٭ یا رب تن
دقیق خورد و خوابم برهان ٭ وز مفلسی روز حسابم برهان ٭
در بادیه طول امل حیرانم ٭ یا رب ز فریب این سرابم برهان
تا چشم زدیم هفته و ماه گذشت ٭ اوقات شریف ما چه ناگاه
گذشت ٭ هر که رفتند زاهد خالی نفسی ٭ فریاد که عمر ما بیکباره
گذشت ٭ اولی آنست که بر این رباعیات اقتصار نمود به این
دو بیت از اختتام نماییم ٭ دایم انیاد مرگ دل ریشیم ٭ مردن
طرفه اذیت در پیشم ٭ راحتم آنجا بود که من تا عقرب

مرد

حرك ميزنند نيشم ٭ اميد كه حق تعالی ما را و حضرت اخوان را
از شر شيطان نگاه دارد والله يهدي من يشاء الى صراط مستقيم

فصل اول از باب شانزدهم مائتی در اصل رساله ميگويد

دليل ديگر آنكه نقل است كه پيران ايشان مثل ملای روم
و غير او در مجلس ذكر خود نای و بعضی از سازها حاضر
ميكرده اند و تا اين زمان در مولوی خانه بغداد اين صحبت
در كار است و در مذهب امامان ما اينها حرام است
و طرفه اينست كه بعضی از شيعيان كمال اعتقاد بملای روم
دارند با آنكه اين مرد از فرق است و چنانكه نقل است
قاضی سنيان بوده و سنيان نهايت اعتقاد باو دارند
و او را مقتدای خود ميدانند و ديوان شعر او را نهايت
عزت ميكنند و اين بنا بر آنست كه دليل بر شيعی او باشد
و ظاهر اكه بعضی از شيعيان چون ديده اند كه او در ديوان
خود حضرت امير المؤمنين عليه السلام را مدح بسيار كرده كمان

کرده اند که شیعه است و غافل شده اند که این دلیل شیعه گی
نیست چه اکثر سنیان تفضیلی کتابهای بسیار در فضیلت
علی بن ابی طالب و باقی ائمه تصنیف کرده اند و ایشان را
بغایت دوست میدارند و علی بن ابی طالب را افضل
میدانند و با این حال ابو بکر و عثمان را دوست میدارند
و ایشان را خلیفه میدانند و بدانید که این مرد در مثنوی
چیزها گفته که با مذهب شیعه جمع نمیشود از انجمله اعتقاد
باطلش اینست که حضرت امیر المؤمنین با ابن ملجم گفت
غم مخور فردا شفیع تو منم خواجه روحم نه مملوک تنم به بینید
ای شیعیان که این شقی اعتقاد دارد که ابن ملجم بشفاعت
مرتضی علی علیه السلم به بهشت خواهد رفت و نفهمیده که بنا
بر این لازم می آید که حضرت مرتضی علی علیه السلم موده ما را
بجون فرزندان خود دلیری نموده باشد فصل هفتم از باب
شانزدهم تحفه میفرماید منکر شده که شیعه نقلهای عوام

اعتبار

اعتبار ندارد و اگر سنیان بنابر اعتقاد خود شیعه را سنی
دانند موجب تسنن آن شیعه نمیشود چه محمد بن یعقوب
کلینی که اعظم محدثان شیعه است سنیان او را سنی
میدانند و قبر او در جنب مولوی خانه بغداد است
زیارت میکنند بلکه همه امامان ما را سنی میدانند
و بایشان اعتقاد دارند و زیارت ایشان میکنند و اکثر
جمعی از سنیان چون اعتقاد ایشان اینست که ملاهی
مباحست یا مکروه بجای او می زنند و افترا بر رسول خدا بندند
که او ساز شنید و عایشه را بدوش کرده تا تماشای ساز
کند اگر بر مولانا افترا بندند بعید نخواهد بود و حضرت
مولانا در بسیاری از غزلهای خود اظهار موالات
با ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم اجمعین نموده و تبرا از دشمنان
اهل البیت کرده و اظهار مذهب حق خود نموده و اگر بواسطه
تقیه مدح اشقیا کرده است همان در عقب آن گفته که

ع یک فسانه راست کوییم یا دروغ ؛ تا دهد بر راستیها فروغ ؛
واکر کویند چرا این سخنها میکرد که موجب اضلال جمعی شود
بحث در مطلق تقیه میرود و حضرات ائمه معصومین تقیه
فرموده اند و تقیه ایشان موجب اعتقاد اهل سنت به تسنن
ایشان شده است بجهاد اکر مولانا از علم بهره میداشت چه
جای حال یا بزرکان چنین بی ادبی نمیکرد ع بزرکش نخوانند
اهل خرد ؛ که نام بزرکان بزشتی برد ؛ واه که جای رحمت
برین بیچاره که بتقلید و تعصب کرفتار است و نظر نمیکند
بحال بعضی که احوال ایشان در خوبی اظهر من الشمس است
و هر بیتی از مثنوی سر شد بیت کامل و مشتمل بر
بدایع حکمت کرد روحوا نفوسکم فانها تکل کما تکل الابدان
اکر چه مولانا کفتکوهای منکران را در بسیار جایی از مثنوی
جواب داده ولیکن حیف باشد که شخصی دعوای علم
و دانش کند و ازین معانی بی بهره باشد و این من خرافات

بکتاب

نسبته اند

بکتاب دیکر او رد که مولانا افرنک بوده است ممکن نی
که همیشه بلخ و سمرقند شیعه بوده اند و ابن بابویه من لا
یحضره الفقیه را در بلخ تصنیف کرده است و علمای بلخ
نزد او تلمذ نموده اند و قطع نظر از انکه شهر سبب مذهب
نمیشود والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **فصل سیم از باب**
شانزدهم باتش در جواب محشی کوید حضرت اخوندا
درین مقام نیز غلط رسوایی نموده اند زیرا که هیچ کس
از سنیان محمد بن یعقوب را سنی نمیدانند بلکه او را سنیان
از مروجین دین شیعه شمرده اند و دیکر اینکه قبر او در جنب
مولوی خانه است و سنیان او را زیارت میکنند غلط
بلکه ان قبر شیخ المشایخ است و قبر محمد بن یعقوب
جنانچه در میان خواص شیعه معروفست در خانه ایست
که حاکم نشین است و در نهان بکتاش خان ان خانه
که شیخ در انجا مدفونست خزینه بود و اکر جنانچه خواهید

که این معنی را مشخص نمایید اهل بغداد در اصفهان هستند
و موضع قبر شیخ را در بغداد سنیان نمیدانند بلکه عوام
شیعه نیز اکثر نمیدانند ظاهرا که حضرت آخوند از اینجا
بغلط افتاده که در کتاب رجال دیده که گفته شده که
محمد بن یعقوب در دروازهٔ کوفه مدفونست بر حضرت
آخوند مخفی نماند که دروازها تغییر یافته واگر خواهید
که بدانید تاریخ بغداد را مطالعه فرمایید ودیگر فرموده اند
که سنیان امامان ما را سنی میدانند مخفی نماند که این
گفتگو نیز بغایت واهیست وجواب گفتگوهای ما نمیشود
چرا که مطلب ما اینست که چون میتواند بود که عالمی از علمای
شیعه تقیه را بجای رساند که سنیان او را بزرگ وولی
دانند وعلمای شیعه از وی خبر نداشته باشند واو را
نشناسند ونام او را در کتابهای خود مذکور نسازند
واینکه گفته اند که در بعضی از غزلها ذکر ائمهٔ اثنی عشر نموده

اکر واقفی

اکر واقفی باشد پیش ازین بیان شد که ذکر دوازده امام
ودوستی ایشان دلیل شیعگی نیست چرا که سنیان در کتابهای
خود منقبت دوازده امام را بیان کرده اند حضرت آخوند
نیز اقرار فرموده اند که سنیان بدوازده امام اعتقاد دارند
وایشان را سنی میدانند پس باین گفتگوها با وجود مدح
ومنقبت ابی بکر وعمر وعثمان ایشان را شیعه نتوان دانست
بلکه شیعه آنکسی را میتوان گفت که در میان شیعیان
بتشیع مشهور باشد یا غاصبان حق اهل البیت را لعنت
نموده باشد وگفتیم که علمای شیعه هرچند در زمان
تقیه باشند حال ایشان بر شیعیان مخفی نمیمانند واین
درشتیها که حضرت آخوند ابتدا بان فرموده اند همه بی
ادبی وبی شرمی وبیحیاییست که بوی از محبت الهی بمشام
حضرت آخوند نرسیده زیرا که محبان را حیا ازین
بیش تر میباشد والله یهدی من یشاء الی الصراط المستقیم

علی

دیگر ماتن در جواب محشی میگوید حضرت اخوند بسیار
سلیقه اند و در دعواهای بی دلیل مردانه اند و فرموده اند
که هر بیتی از مثنوی مرشد کاملیت و تاسف خورده اند
که ما از ادراک معانی آن بی بهره ایم مخفی نماند که حق تعالی
بفضل و رحمت ما را از پیروان اهل بیت علیهم السلام
کردانید و ببرکت احادیث ایشان ما را از همه کس
بی نیاز ساخته بلکه اکر من لا تا ذنه میبود محتاج بود که
حدیث اهل بیت از کمترین بشنود و اداب دین داری
و خدا پرستی یاد کرد و اکرچنانچه شما شعرهای حکمت
امیز مرشد خود میدانند ما را ازین بابت اشعار بسیار است
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم فصل اول از باب
هفتم ماتن در احوال رساله میگوید دیگر این که راه از مریدان
شیخ محی الدین است و او سر اشقیاست و شعرها در
اظهار اشتیاق این شیخ شیطان صفت بسیار گفته

ویرا

ویرا مدح نموده و یکی از آن شعرها اینست که گفته رباعی
ما عاشق و سرکشته سودای دمشقیم ع اندر جبل صالحه
کانیست نه کوهر ع کاندر طلبش غرقه دریای دمشقیم ع و در
بعضی از خطبهای مثنوی گفته که چون حقیقت حاصل
شود شریعت باطل شود و شک نیست که این کفر محض است
چراکه معنی این کلام انست که ادمی چون بمرتبه حقیقت
رسید دیگر بر وی تکلیف نیست و شریعت نظر بوی
ساقط میکردد و علامه حلی رحمه الله در بعضی از کتابهای
خود گفته انچه مضمونش اینست که روزی در حایر امام حسین ع
جمعی را دیدیم که نماز میکنارند و یکی از ایشان نماز نمیگذارد
پرسیدیم که این شخص چرا نماز نمیکذارد گفتند واصل
شده و بعد از آن حکایت این طایفه را و طریقه ایشان
و دوستان ایشان را مذمت نموده و دلیل دیگر انکه
این جماعت مذهب جبر دارند و این نیز خلاف شیعه است

وبعضی از نادانان شیعه مجموع شبستری کمال اعتقاد
دارند با انکه او در گلشن گفته ع هر آن کس را که مذهب
غیر جبر است ع نبی گفتا که او مانند گبر است ع ومضمون
این بیت آنست که شیعیان گبرند چرا که مذهب ایشان
غیر جبر است بلکه جبر مذهب سنیانست چرا که ایشان میگویند
که هر چه از بنده صادر میشود خدا میکند و بنده را در ان
اختیاری نیست و شیخ محیی الدین مذهب جبر را بهمه
عارفان نسبت داده و این در فواتح مذکور است و این
طرفه است که جماعتی با انکه لاف تشیع میزنند بشیخ محیی الدین
نهایت اعتقاد دارند و این مرد در فتوحات چیزها
گفته که با اسلام جمع نمیشود و از این کتاب گفتگوها از او
هر جا نقل شده که حاصل معنی بعضی از ان اینست که شیطان
شیعه را خصوصا امامیه را فریب داده باین دو چیز که ایشانرا
تعلیم داده که اهل بیت پیغمبر را دوست باید داشت و بعد از ان

ایشانرا

ایشانرا واگذاشت تا انکه ایشان از حد تجاوز نمودند و بعضی از
ایشان بعض صحابه بهم رسانیدند و ایشانرا سب نمودند
و گمان کردند که اهل بیت پیغمبر سزاوارترند باین منصبهای
دینوی و طایفه دیگر خدا و پیغمبر و جبرئیل را مذمت نمودند
که چرا تصریح بر ایشان ننموده اند و بعد از ان گفته که
ایشان گمراه شده اند و گمراه کرده اند ای شیعیان بشنید
که این گمراه چه نامعقولها گفته و چه دروغها بقالب زده
و گمان کرده که امامت و خلافت رسول خدا منصب دنیویست
و اعتقاد نموده که شیعه بواسطه سب و لعن ابی بکر و عمر
و عثمان گمراه و گمراه کننده اند دیگر این جاهل مذهب
شیعه را نفهمیده و ندانسته که ایشانرا با خدا و پیغمبر و جبرئیل
اعتراضی نیست بلکه تقصیر را همه از جاهلان صحابه میدانند
و دیگر در فواتح از این شیخ نقل نموده که در باب هفتاد
و سیم از فتوحات میفرماید که دو کس از عدول شافعیه

که هیچ کس گمان رفض بایشان نداشت بایکی از اولیای
رجالین که من او را در دیار دیگر دیده بودم و صحبت داشتم
فرمود که من شما را بصورت خوک می بینم و این علامتیست
میان من و خدا که رافضیان را باین صورت بمن مینماید
ایشان از درباطن خود از مذهب رفض توبه کردند فرمود
که این ساعت که توبه کردید شما را بصورت انسان
می بینم ایشان معترف شدند و ازین تعجب کردند ای
ملاحظه نمایید که این درویش اشقیا عنادش با دوستان
اهل بیت در چه مرتبه است پس گنجایش دارد که کسی او را
مسلم شمارد و دیگر کتاب فتوحات ازوی نقل نموده که گفته
که ختم ولایت بمن شد و از شارح کتاب فصوص
نقل کرده که شیخ محیی الدین نه ماه در خلوت نشست
و طعام نخورد و بعد از ان امر نمودند که بیرون رود و بشارت
دادند که خاتم ولایت بهتر است و گفته دلیل بر آنکه او

خاتم

خاتم اولیاست آنست که آن خاتم که در میان دو کتف
پیغمبر صلوات الله علیه و آله بود که آن را خاتم نبوت گویند
در میان دو کتف شیخ محیی الدین بوده و ازین شیخ شیطان
صفت شعرها بعربی نقل نموده که مضمونش اینست که ختم ولایت
بمن شد محشی میفرماید اوله عبارت خطبة الظهر
من الشمس است که از مولانا نیست و حضرت مولانا چون
خبر ازین شعرها ندارد این خرافات میفرمایند و بر
تقدیر حقیقت مراد ایشان آنست که چون عشق و محبت
الهی بر او را دمی بیشعور میشود و قلم تکلیف بر میخیزد
دیگر آنکه ازین اشعار چون فهمیده اند که مراد از رفتن
دمشق زیارت محیی الدین است شاید که چون در ارض
مقدس انبیا و اولیاء الله مدفونند غرضش زیارت ایشان
بوده باشد قطع نظر از آنکه مشخص نیست که این شعر از مولانا
باشد و بر تقدیر حقیقت بدی محیی الدین نیز معلوم نیست

بلکه آثار تشیع از فتوحات ظاهر است و در رساله اثنا
الدوائر تصریحات فرموده بر حقیت مذهب شیعه و حدیث
ستفرق امتی را شرح کرده و مذهب حق را مذهب ائمه اثنی
عشر گفته و شرح این معنی در چند جا ایراد کرده است و نقل
مکاشفات خود کرده که در عالم مکاشفه دیدم که اسامی
ائمه معصومین منقوش بر یک از صفایح قدس مکتوب بود
و اگر بواسطه تقیه مدح اشقیا کرده باشد دور نیست
مجملا اگر دانشمندی را حالت فهمیدن کلام محیی الدین
بوده باشد میداند که فضیلت و حالت او در چه مرتبه
بوده است چنانکه مولانا شمس الدین محمد خفری و همچنین
شیخ بهاء الدین محمد و مولانا صدر الدین محمد شیرازی
بلکه جمیع محققین و مدققین خوشه چین خرمن اویند
از انجمله یک جلد فتوحات در استنباط علوم است از قرآن
مجید و اشاره بر زیاده از هزار نوع از علم کرده در آن که

بکراست

بکر است و نسبه الله بان مگر بعضی از عارفان و مولانا
جلال دوانی در شرح زوراء نقل کرده است که تا محیی الدین
ظاهر نشده جمیع علوم ظاهر نشد و اگر شبهات علم و ربط
حادث بقدیم و غیر آن را از کلام محیی الدین حل نموده
قطع نظر از آنکه الحکمة ضالة المؤمن و انظر الی ما قال
ولا تنظر الی من قال مقتضی آنست که هیچ احدی از کلمات
حکمت آمیز او بی بهره نباشد و اگر عقول ایشان
ببعضی نرسد حمل بر قصور ادراک خود باید کرد و اگر
در مذهب بر سبیل نقل از جمعی مزخرفی نقل کند
حمل بر تقیه باید کرد از انوار افاضات او مستفیض
گردند و نه آنست که این مقالات با عوام است
چه اجماع این طایفه است که عوام را جایز نیست نظر
کردن در کتب این جماعت چنانکه جایز نیست نظر
کردن در کتب حکما و لیکن جمعی از علوم بهره عظیم

میبرند ولیکن المرء عدو ما جهل و انکر مولانا فرموده
که شیخ محیی الدین مذهب جبر را بهمه عارفان نسبت
داده این سخن از فتوحات و غیر آن از کتب او بنظر رسیده
در فتوحات ترجیح مذهب اختیار نموده بعد از آنکه مکرر
ذکر کرده که مسئله جبر و اختیار مشکل است و اگر جبر را
بعارفان نسبت داده باشند بمعنیش والله اعلم آن
خواهد بود که در حدیث قدسی مجمع علیه بین الفریقین
باسانید صحیحه واقع شده است که لا یزال العبد یتقرب
الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی
یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به
فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق الخ چون بنده همگی اوقات
خود را صرف بندگی حق سبحانه و تعالی مینماید
مستبعد نیست که بعد از رسیدن بمرتبه ماسند
مجبور باشد در اعمال خیر و ترک اعمال شر چنانکه عارفان را

ملکه

ملکه حاصل میشود ایشان را بالاتر حاصل شود والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم فصل سیم از باب هفدهم
مادر جواب محشی میگوید حضرت اخوند مدارش
بر دعوای بی دلیل است انکاری که کرده اند بغایت
دور است و طبع سلیم و عقل صحیح از آن ابا دارد و تاویلی
که نموده اند از آن دورتر است و این فرموده اند
که شاید مراد مولانا زیاده محیی الدین نباشد عزیزا نظر باید
کرد رکوع صلوه کدام ولی شیعه مدفون است که شیعیان
از آن خبر ندارند و مولانا اظهار اشتیاق زیارتش
مینماید بهر حال اهل شام در اصفهان بسیارند
از ایشان تفحص کنند و اگر خواهید که بدانید که این
اشعار از مولاناست اهل تتبع در اصفهان بسیارند
از ایشان بپرسید مجملا حضرت اخوند هر چه در او
صرفه گفتگو ندیده واگذاشته و هر چه صرفه واش نموده

کفتکوها کرده اما همه بی معنی واین طرفه که کتاب فتوحات
که از محیی الدین است واکذاشته وبه رساله مجهولی اعتماد
مینماید که نسبتش بمحیی الدین ثابت نیست اکرچه میتواند بود
که بر شما از راه کشف معلوم شده باشد که این رساله تصنیف
محیی الدین است والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
دیکر ماتن در جواب محشی کوید ملاجلال اکر فریب محیی الدین
خورده باشد و فریب نیست زیراکه هرکه دلش بنور پیروی
اهل بیت نورانی نیست زود فریب میخورد والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم دیکر ماتن در جواب محشی میکوید
مخفی نماند که محیی الدین مزخرف وبادهوا بسیار کفته
وجمعی که مست محبت این طایفه شده اند وفریبهای واهی
ایشان خورده اند چون کلمات بی معنی در کلام محیی الدین
وامثال او بینند ونفهمند حمل برین میکنند که از دقت
ولطف معانی نمیتوان فهمید بهمه حال چه میشود که این سنی

کمراه فاضل باشد سنی فاضل در عالم بسیار است و مقصود
ما نه ابطال فضل است وفضل دخلی بمحبت ندارد والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم وایضا ماتن در جواب محشی
میکوید بر حضرت اخوند مخفی نماند که کلمات کفر وضلالت
شیخ محیی الدین بسیار واضح است ووقتی نهاده که نتوان
فهمید وحمل کفتکوهای او بر تقیه صورتی ندارد واین
چه تقیه است که کسی بکوید که من خاتم اولیایم یا بکوید
که در میان دو کشف من نشانه ختم نبوت بوده واکر خلیفه
این مرد تقیه میکرد میبایست که این نوع کفتکوها نکند
چراکه این نوع کفتکوها باعث آن شده که از سنیان نیز
جماعتی حکم بکفر وی نموده اند ونمیدانم که حضرت اخوند
چه بهره از کلمات کفر امیز این مرد برده اند که بدان مباهات
میکنند کویا که این درشتی و ناهمواری که بکار میبرند بجهت
اینست که از مطالعه کتاب این مرد برده اند وفرموده اند

ع خواهم که کنار ازین غم اباد کنم ؛ خود را بجزم ز نفس وا زاد
کنم ؛ در کوشه از بهر خدا بنشینم ؛ در ماتم دین نوحه وفریاد
کنم ؛ باز در فتوحات نقل کرده که شیخ محیی الدین کفته که قطب
افراقوس کوینده محل نظر حق تعالی است وان در هر زمان
یک شخص است وکفته که کاه هست که خلافت ظاهر نیز
داشته باشد وبعد از ان جماعتی را قطب شمرده که از جمله
ایشان ابوبکر است وعمر وعثمان ومعاویه پسر یزید وعمر بن
عبد العزیز ومتوکل ای عزیزان ببینید که این مرد چه
کسان را قطب شمرده واهل بیت پیغمبر را واکذاشته وخرافات
این مرد بسیار است هرکه خواهد که بداند باید که کتاب
فتوحات را سیر نماید ای شیعیان از امامان خود شرم
نمایید واز محبت این قوم حذر کنید وانصاف بدهید
که محبت این جماعت را با محبت اهل بیت جمع میتوان نمود
ع ای مانده ز کعبه محبت مهجور ؛ افتاده ز راه دوست صد منزل

دور ؛ با حب عمر دم مزن از مهر علی ؛ کی جمع توان نمود با
ظلمت نور ؛ باز صاحب فتوحات ازین مرد عارف نقل نموده
که او شافعی را از اوتاد شمرده واین طرفه که جمعی از نادانان
که از اسمانها واهل اسمانها خبر دهند با انکه مسایل واجبی
خود را ندانند ودر کتاب کلینی حدیثی روایت شده که
نشانه کذاب انست که خبر دهد از اسمان و زمین و مشرق
و مغرب وچون از وی سوال حلال وحرام نمایی چیزی نداند
واز حضرت امیر المؤمنین علیه السلم روایت شده که جاهل
متعبد چون خر اسیاست که هرچند میکردد بجایی نمیرسد
ع جاهل بکجا راه حقیقت داند ؛ طی کردن این بادیه کی
بتواند ؛ هرچند بسنج بجای نرسد ؛ مانند خری که اسیا
کرداند ؛ پس ای شیعیان باید که دست بر دامن اهل بیت
زده فریبهای وهوی ودعوای کشف وکرامات این جاهلان
بی لاف وکزاف نخورند ع جمعی جاهل که کشف اظهار کنند ؛

که بنظر نرسیده که جبر را بهمه عارفان نسبت داده باشد
باید که بر فتوحات بکردید که بان خواهید رسید و اینکه گفته اند
که مسئله جبر و اختیار مشکل است حقست اما تاویلی که نموده اند
که معنیش معنی حدیث قلب است بصورت و بی معنی است
چرا که جبر معنی مشخص و معلوم دارد که قابل تاویل نیست
و معنیش در میان شیعه و سنی مشهور و معروفست و اگر
چنانچه این کلمات را تاویل کردید امان از علم بر میخیزد
و کلمات کفر هر کس را تاویل میتوان کرد و هر گاه که حضرت
اخوند همچنین چیزی را تاویل توانند نمود چرا کلمات ما را
تاویل نکردند که خود را زحمت ندهند و ما را بزحمت نیندازند
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **دیگر ما نیز میگوییم**
بر حضرت اخوند مخفی نماند که مسئله جبر و اختیار بسیار
مشکلست و تحقیق معنی آن حدیث بغایت دشوار است
اگر چنانچه خواهید که حقیقتش بر شما ظاهر شود باید که

رساله

رساله که فقیر در امر بین امرین نوشته مطالعه نمایند
و نسخه آن در اصفهان متعدد است والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم **فصل اول از باب هجدهم ماتن**
در اصل رساله میگوید و در فواتح است که جندی در شرح
فصوص از شیخ صدرالدین نقل نموده که از این شیخ کتاب
شنیدم که میگفت چون رسیدم بدریای روم از بلاد
اندلس با خود مقرر داشتم که از زمان در کشتی ننشینم
که تفاصیل احوال ظاهر و باطن من تا آخر عمر بر من کشف
شود بعد از توجه تام و مراقبه کامله هم ظاهر شد با احوال
پدر تو و احوال تو و ابتاع تو از ولادت تا موت و احوال
شما در برزخ ای شیعیان و دوستان اهل بیت ببینید
که این ملحدان بی دین چگونه دروغها بسته اند و دین
پیغمبر را خراب کرده اند گنجایش دارد که گریبان چاک
زنید و در ماتم دین خون از دیده روان سازید

انکار

دانایان از جهل کنند یعنی دانی که زحمت های وهوی
این جمع یعنی جمع امده در بن جهل تکرار کنند یعنی ای شیعیان
از برای خدا از روی انصاف برین گفتگوها بنگرید و طریق
حق اختیار نمایید و تعصب را واگذارید و دین خدا را
ضایع مسازید و انچه از مذهب امامان علیهم السلام ظاهر و معلوم است
انست که با دوستان خدا و رسول و اهل بیت دوست
باید بود و با دشمنان ایشان دشمن که اگر کسی با ایشان
دعوای دوستی نماید و با این حال دم از دوستی دشمنان
دین زند و هم از دشمنان دین خواهد بود فصل دوم از
باب پنجم محشی میفرماید اگر حضرت مولانا از احوال
خود مطلع شود یقین شکم خود را چاک خواهد کرد چه جای
گریبان را والله که مرا تعصب محیی الدین و غیر او نیست
ولیکن مولانا فرق نکرده است در رد دین را از رد نفس
و اگر احوال خود را نیکو مشاهده کند مشغول اصلاح نفس خود

خواهد

خواهد شد چه استبعاد که شخصی بسبب کثرت مجاهده
و ریاضت بر بعضی از احوال خود یا دیگران مطلع شود و از
احوال کفار هند متواتر است که بسبب ریاضت ایشان
را صفای نفس حاصل میشود و در احادیث نیز هست چه اگر
مؤمنی صالحی بواسطه ریاضت نفس و مجاهده مکاشفات
علوی و سفلی روی دهد بعید نخواهد بود والله که معنی
حق است و این فقیر را وجوه کثیر از فقرا که با این فقیر میبودند
ایشان را مکاشفات عظیمه حاصل شد اگر مولانا را در دین
باشد بیاید و مدتی بریاضت مشغول شود اگر او را حاصل
نشود ده کتاب دیگر در رد این طایفه تصنیف نماید
ولیکن حب جاه و ریاست مانع است حضور هام کاه
که این امراض مزمن شده باشد چه بسیار ریاضت میباید
کشید تا این مهلکات زایل شود تا از انوار تجلیات جمالی
و جلالی جلوه گر شود و این خرافات که از جمله کتابهای

من یشاء الی صراط مستقیم فصل سیم از باب هفدهم
مائتین در جواب محشی گوید بر حضرت اخوند مخفی نماند
که احوال فقیر پیروی اهل بیت پیغمبر است و اتباع احادیث
ایشان و این گوییاد در نظر تابعان حلاج و بایزید خوش اینده
نیست عدالت پناها لفظهای رکیک ناخوش چیست که استعمال
میفرمایند از خدا شرمنده نمیشوند در واقع کسی که نفس
خود را این چنین اصلاح نموده باشد گنجایش دارد
که کسی را نصیحت نماید و دیگر بیان کردیم که محیی الدین
از مخربان دین است پس توجیه سخنان باطل او نمودن
موجب خرابی دین است در واقع از خدا شرمنده نمیشوی
که احتمال این مقام عالی از برای این ضال گمراه راهی
میدهی با انکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله محتاج
بود که جبرئیل نازل شود و او را از احوال ماضی و مستقبل
خبر نماید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام محتاج باخبار

حالت

وتعلیم

وتعلیم حضرت رسالت پناه بودند و حضرت یعقوب
پیغمبر در مدت مدید از یوسف و برادرش بیخبر بود
و حضرت سلیمان بن داود از شهر صبا و بلقیس خبر
نداشت تا انکه اخبار هدهد مطلع شود پس حضرت اخوند
این شقی را اکمل پیغمبران میدانند و از ین طرفه تر که نسبت
کشف بکافران هند میدهد با انکه اجماع اهل اسلام است
که خبر از غیب دادن معجزه انبیا و اوصیاست و کلام
مجید نیز ناطق است برانکه حق تعالی بر غیب واقف نمیسازد
مگر رسولان را و در سوره قل اوحی فرموده است که عالم
الغیب فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول
و دیگر باطن شرع مدد کرده که حضرت اخوند غلط دیگر
هم نموده فرموده اند که متواتر شده که کافران هند را
از ریاضت صفای باطن بهم میرسد و ندانسته اند که اتفاق
اصحاب اصول و ارباب عقول است که تواتر مخصوص

او سنی نقل کرده بر تقدیر حقیت محمول بر تقیه است چه در
اکثر جاها در فتوحات حواله برسالهٔ انشاء الدوایر
کرده و در انجا مذهب خود را بی تقیه نقل کرده و در زمان
محیی الدین در مصر تقیه شدید بوده است چون زمانی
بود که خلفاء بنی عباس بر اسمعیلیه غلبه نموده بودند و زیاده از
صد هزار شیعه را بقتل رسانیده بودند در چنین زمانی اگر تنها
و ما میبودیم زیاده از این تقیه میکردیم قطع نظر از انکه
هیچکس این جماعت را معتقد نمیباشند سخنان خوب
ایشانرا خوب میدانند الحکمة ضالة المؤمن معتقد و پیشوای
خواص و عوام ائمهٔ هدی را میدانند حتی کتب علمای موتی
معتبر نیست که قول المیت کالمیت پس اگر جمعی کتب فقه متقدمین
را خوانند یا مطالعه نمایند بواسطهٔ ارتباط بمجتهدی است
و مطالعه میکنند اگر فاضل مطالعهٔ کتب ایشان کند بواسطهٔ
تحصیل زیادتی کمالات یا بواسطهٔ ارتباط بکلام ائمهٔ هدی

واستنباط

واستنباط حقایق و معارف از کلام ایشان بد نخواهد
بود چه بسیاری از احادیث مشکله مثل احادیث اسما
و غیر ایشان از کلام محیی الدین حل میشود و در رسالهٔ انشاء
الدوایر بر وجه اتم مشروح شده ولیکن از بدع محدثه که
موجب اضلال اکثر جهله شده است انست که جمعی از جهله
بمجرد کوره سوادی احادیث اهل بیت را موافق هوای
نفس هرچه بخاطرشان رسد حل مینمایند و نفی قران
و حدیث و تفسیر و کتب علما و استنباطات ایشان میکنند
و هیچ کس از بدعتهای ایشان جامه پاک نمیکند که نه درس
خوانده اند و نه بمحدثی دیده اند و نه از عالمی چیزی شنیده اند
مع هذا از بسبب راضی نمیشوند نفی جمیع علمای احیا و اموات
میکنند و همه را نسبت بضلال و اضلال میدهند و از
حال خود و اضلال خود خبر ندارند ع نه اصول محکم امد
نه فروع ع شرم بادت از خدا و از رسول ع والله یهدی

محسوسات و صفای باطن لمر دیت غیر محسوس پس چون
میتواند بود که متواتر شود ادعی خبرهایی که کافران
میدهند از قسم محسوس است و میتواند بود که متواتر
شود لما دلیل بر صفای باطن نیست چرا که میتواند بود
که بعضی از اخبار ایشان از روی حدس باشد و بعضی بنابر مکر
و خدعت باشد که جاسوسان داشته باشند که از احوال
مسلمانان ایشانرا خبر نمایند و احتمالات دیگر نیز میرود
پس با این همه احتمال چون حضرت اخوان جزم فرموده اند
که ایشان صاحب صفای باطن اند امید که حضرت حق تعالی
حضرت اخوان را براه راست هدایت و دعوای که حضرت
اخوان در مکاشفه نموده اند ظاهرا بی خبط دماغ نمیشود
کویا این کشف الخنان باشد که بعد از ریاضتی که متعارف
تابعان حلاج و بایزید است دماغ پریشان میشود و مقدمات
مالیخولیا ظاهر میشود و بعد از ان چشم بر هم گذاشته عالمی دیگر در

نظر

نظر در می اورند و در عالم خیال سیرها میکنند و هر چیز میبینند
گمان میکنند که ان چنانست که دیده اند و اگر چنانچه این طریقه
حق میبود اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و اله تعلیم اصحاب خود مینمودند
دیگر دعوای این نموده اید که ما حب جاه و ریاست داریم
بهر حال بفرمایید که از کجا بر شما این معلوم شد اگر از راه
کشف معلوم شده باشد نهاد دیگر بر کشف اعتماد مکنید
که بر خلاف حق و واقع خبر میدهد و در واقع اگر چنانچه
حب ریاست بر نفس ما غالب میبود میبایست که گفتگو
از بطلان حلاج و بایزید نماییم و عالمی را بگفتگوی
خود نسند از نیم چرا که اکثر عوام فریب این طایفه خورده اند
و محبت ایشان کرده اند غرض از غلطهای که در این
رساله نموده اید دلیل واضح است بر بطلان کشف شما چرا
که کسی که امور سماوی و ارضی بر وی منکشف شود اینقدر
نامربوط نمیگوید والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

دیگر ماتن در جواب محشی میگوید در چنین زمانی
اگر ما و شما میبودیم زیاده برین تقیه میکردیم گویا حضرت
آخوند را مطلب افتاده است که حاشیهٔ این رساله را همه
سیاه نماید و اگر نه همان گفتگوئیست که پیش ازین کرده اند
و جواب از آن دادیم والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
دیگر ماتن گوید خدا گواه است که ما مردمان را بضلالت نمی
اندازیم بلکه مردمان را براه حق که طریق اهل بیت نبوت است
راهنمائی میکنیم و گویا که تابعان حلاج و بایزید طریق اهل بیت
را ضلالت میدانند و ترویج آن ضلال میشمارند و اگر
جناب خواهی که اندکی از سواد ما را بدانی باید که رساله که
در این امر نوشته ایم مطالعه نمائی و اگر چه
فهمیدن همه مطالب آن گویا شما را میسر نیست و لیکن آنقدر
توانید فهمید که بر بی انصافی و بیجا شرمی و بیحیائی و بی ادبی
خود اعتراف نمائید اگر چه تابعان حلاج و بایزید را انصاف

وقوت

وقوت انفعال کمتر میباشد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
فصل اول از باب نوزدهم ماتن در اصل رساله میگوید
دلیل دیگر آنکه از کتابها و گفتگوهای شیخ ایشان معلوم میشود که فرقهٔ
از ایشان کسی را بد نمیدانند و صلح کل با کافه نیات کرده اند بلکه ابلیس را
که خدا و رسول مذمتش بسیار نموده اند این طایفه او را نهایت
دوست میدارند و از ابن ابی الحدید سنی نقل شده که در شرح
نهج البلاغه گفته که احمد غزالی از طوس به بغداد آمد و در آنجا
وعظ گفت و طریق منکری در واعظی پیش گرفت و تعصب
ابلیس میکشید و میگفت که او سید موحدین است و روزی
بر منبر گفت که یاد نگیرد توحید را از ابلیس انه یقول
و حکایت دیگر از او نقل نموده که از آن ظاهر میشود که این
ملعون ابلیس را بهتر و کاملتر از حضرت موسی علیه السلام
میدانسته و دیگر گفتگوهای ملحدانه از وی نقل کرده و در
نفحات جامی نقل شده که احمد غزالی میگفته که شیخ ابو القاسم

کرکانی نگفتی ابلیس چون نام او بردی گفتی خواجهٔ خواجگان
ای عزیزان ده بنگرید که محبت عمر چگونه دلهای ایشان را سیاه
ساخته که ابلیس را پیشوا و رهنمای خود میدانند **فصل دوم
از باب نوزدهم محشی میفرماید** نمیدانم که حضرت
مولانا در کدام کتاب دیده که این طایفه هیچکس را بد نمیدانند
خود نقل فرموده که این طایفه شیعیان را بد میدانند
بلی چون مشغول اصلاح نفس خود شده اند از غیر حق سبحانه و تعالی
پرداخته اند و میگویند که ما را شرم می آید که با این همه صفات
مهلکه مشغول بدی چون شویم که بدی ایشان بر ما ظاهر نیست
چنانچه در نهج البلاغه چند حدیث درین باب هست و همچنین
در سایر کتب حدیث و اما با جمعی که بدی ایشان را دانند لعن
ایشان را از اعظم طاعات میدانند و اقوال متصوفه
اهل سنت مثل احمد غزالی و غیر آن بر شیعیان حجت نمیشود
و بتقدیر صدق آنچنانکه گذشت والله یهدی من یشاء

الی صراط

الی صراط مستقیم **فصل سیم از باب نوزدهم ماتن در جواب
محشی گوید** این گفتگو از مقالات مشهورهٔ ایشانست نقل
نمودیم که احمد غزالی و کرکانی که استادان اهل دین و طریقه اند
در باب ابلیس چه اعتقاد داشته اند و فنا و یلی که حضرت آخوند
از جانب ایشان نموده اند بی وجه است چرا که بنا بر آنچه معلوم
شد این جماعت از اهل خیر و فعل نیک و بر اهل بد احتساب میکنند
پس ایشان را لازم است که کسی را بد ندانند و همچنین وحدت
وجود که این جماعت از رهبانان نصاری فرا گرفته اند
نیز تقاضا میکند که ایشان کسی را بد ندانند والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم **فصل اول از باب بیستم ماتن
در اصل رساله میگوید** این طرفه که بعضی از دوستان
اهل بیت فریب این جماعت را زین راه خورده اند که ایشان
طریقهٔ خود را بمعروف کرخی میرسانند و معروف دربان
حضرت امام رضا علیه السلام بوده و نمیدانسته اند که این طریقه

نوربخش است و نقل شد که این مرد دنیا دوست خروج
کرده و مریدان وی را امام و مهدی میخواندند تا آنکه در
زمان شاهرخ او را بلس پیدا کرفتند که بکشند عاقبت
نکشتند و او را مقید ساخته هیچ ماه در حصار اختیار
الدین حبس نمودند و عاقبت او را مقید به بهبهان بردند
فنگاه داری مینمودند پس بار دیگر خروج نموده کردان
فیلی جوی کرو ویند و این مرد با اینحال طریقهٔ خود را از جا
نقل نموده که بعضی حنفا وقت مشهور شدند و بعضی مجهول بودند در
میان شیعه غیر معروف شدند و از جملهٔ ایشان علاء الدوله
سمنانی است، و پیش از این بیان کردیم که این مردان جملهٔ
اشقیاست و دیگر از جملهٔ راویان این طریقه احمد غزالیست
و دانستی که این مرد نیز از اشقیاست و از مریدان خاص
ابلیس است و پیران این طایفه کلاه و خرقه از وی دارند
فصل دوم از باب پنجم مختصر میفرماید بسیار عجیب است

از مولانا

از مولانا که کفتهای عوام را حجت میسازند علمای این فن این طریقه
را از احادیث اهل بیت که مفسر کلام مجیدند باقی است
اخذ نموده اند و قران و احادیث مشحونست از این طریقه اکر
عامی کوید که مشایخ اجازهٔ اینها اعتبار نخواهد داشت
و در این سلسله که با خواص و عوام این طایفه صحبت
داشتیم از نادری از ایشان اینها شنیدیم قطع نظر از آنکه
ضعف مشایخ اجازه ضرر ندارد در هر کاه طریقه متواتر باشد
و این طایفه قطع نظر از قران و حدیث که مستند ایشانست
در هر طبقه زیاده از عدد تواتر طریقهٔ خود را با اهل بیت
میرسانند ولیکن عوام چون اینها را نمیدانند معروف
کرخی و کمیل بن زیاد نخعی را مستند خود میسازند و سند
که مشایخ ما بایشان میرسانند اکر مشایخ اجازهٔ قران ضعیف
بوده باشند چنانکه در کتب اجازه مسطور است یا کتب
اربعه قدح در حجت قران و حدیث نمیکند چون متواترند

والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **فصل سیم از باب**
پنجم باطل گوید حضرت اخوند در بیان این گفتگوی ما که گفته‌ایم
که تابعان حلاج و بایزید طریقه خود را بمعروف کرخی میرسانند
و راویان طریقه یا مخالف مذهبند یا مجهول الحال چنین
فرموده اند که این طریقه عامیانست بلکه علمای این فن این
طریقه را از احادیث اهل بیت فرا گرفته اند به بینید که
حضرت اخوند چون خود را رسوا مینمایند در پیش فرموده اند
که طریقه آنجماعت سر است و بهمه نگفته اند و حکم کرده اند که علمای
ظاهر ازین سر بی بهره اند دیگر فرموده اند که بی پیر و مرشد باین
طریق نمیتوان رسید و در اینجا میگویند که این طریقه را
از احادیث بیرون آورده اند پس اگر این طریقه از احادیث
معلوم شود پس نخواهد بود پیر این طریقه را توان بدست
آورد پس حال این مرد آدمی است نه از اهل شریعت میتوان دانست
و نه از اهل طریقت چرا که اهل شریعت را اهل ظاهر میدانند

و طریقه

و طریقه اهل طریقت را طریق عامیان میدانند و این طرفه
که بعد از آنکه قول ضعف راویان این طریقه نموده اند فرموده اند
که طریقه ایشان متواتر است عزیزا بعد از آنکه گفتی که این
طریقه را از احادیث گرفته اند دعوی تواتر طریقه بی
معنی است و دیگر چون تواند بود که این طریقه متواتر باشد
با آنکه دو کس را از اهل این طریقه بسلسله نرسانیدی که شیعه
باشند و اعتراف نمودی که اکثر اهل این طریقه سنیند
و سنیان خود محرم اسرار اهل بیت نیستند پس گفتگوی
حضرت اخوند از دو وجه بیرون نیست یا آنست که تصور
معنی تواتر نکرده اند یا آنست که تعصب میورزند والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **فصل اول از باب**
بیست و یکم ما نوشته در اصل رساله گوید با آنکه دربانی
دلیل خوبی معروف نیست بلکه اگر او از صلحای شیعه میبود
علمای شیعه او را در کتابهای خود ذکر مینمودند و از

خوبیهای وی سیکفتند وافراد درمیان سنیان این
شهرت عظیم نمیبود بلکه ممکن است که مامون او راین سم جلوسی
در بان انحضرت ساخته باشد که از خصوصیات ان حضرت
مطلع شود ودیکر در بانی دلیل خوبی نیست که اکر چنین میبود
ادن که در بان حضرت رسالت بوده میبایست که از خوبان صحابه
باشد حال انکه از ملاعین است فصل دوم از باب بیست و یکم
مخفی نفرماید علم ذکر شخصی بواسطه شهرت لی فی نز د علما وعدم
نقل احادیث دلیل [illegible] نیست چنانکه مخفی نیست والله الهدی
من یشاء الی الصراط المستقیم فصل اول از باب بیست و دوم
مخفی نهوید مکس رهبانان بمو دیم که شهرت تمام بخوبی وکلا بیت
در میان سنیان ومجهول بوده اند در میان شیعیان دلیل حسن است
چنانکه بر صاحب طبع سلیم پوشیده نیست والله یهدی من یشاء
الی الصراط المستقیم فصل اول از باب بیست و دوم مخفی
در اصل رساله کوید دیکر بدانکه این طایفه جمیع کمالات انسانیه

نیك

نیك وبد وکفر وایمان در نظر ایشان یکسان نماید بنابر بیت
که بهلای روم فرعون موسی نام کرده میکوید ع چون که بیرنکی
اسیر رنك شد ع موسیی با موسیی در جنك شد پس هر که اندك
عقلی داشته باشد واندك فکری یقین خواهد کرد که این مذهب
غیر مذهب شیعه است ودلیل دیکر انکه عشقبازی مجازی
بدختران وپسران نزد اینجماعت کمال است واز اسباب وصول
بحق تعالی میدانند ودر فولح بپیران این طایفه عشقبازیها
نسبت داده مثل نجم کبری وشیخ روزبهان وغیر ایشان وانچه
از مذهب امامان ما معلوم است مذمت محبت دنیاست
وتعلق بغیر حق تعالی ودلیل دیکر انکه اینجماعت عشق بمسجد ونماز
جماعت ودیکر سنتهای پیغمبر ندارند ونمازها را در غالب اوقات
در خانقاه ضایع میسازند وانچه از مذهب امامان ما ظاهر میشود
خلاف اینست وروایت شده که هر که همسایه مسجد باشد ونماز را
در خانه بکذارد نماز او نماز نیست فصل دوم از باب بیست و دوم مخفی نفرماید

عجب از ادراك مولانا ازکجا تشخیص فرموده اند که مولانا فرعون را موسی
نام کرده چرا هارون وخضر نتوانند بود مکر اخوانا قرآن نمیخوانند
حکایت تلخ طبعی ملا با برادر هارون وحکایت مجادله موسی
وخضر را فراموش نموده اند پس ممکن است که مراد مولانا این باشد
که تا در این دنیا تکلیف مکلف اند یجب فی الله ویبغض فی الله وچون از تکلیف
بیرون بلمرك بیرون رفتند دیکر جنك تکلیفی نیست واینکه فرموده اند
که مذهب این طایفه عشقبازیست اکر عوام را میکویند عوام طلبه نیز
با ایشان مشترکند وکردارهای عوام حجت نمیشود واکر خواص را
میفرمایند خواص محبت غیر حق تعالی را کفر میدانند وانکه سنی نقل
افترای محض کنند بی ثبوت شرعی نقل ان مشروع نیست وکر تشخیص مستاد
بعشق شود معاقب نخواهد بود هر کاه مقدمات ان اختیاری نبوده
باشد مجملا هر کاه شخصی در مقام باطل افتاده ملاحظه نمیفرماید
از نقلها هر چیز بزبانش میاید موافق خواهش نفس میکوید والله یهدی
من یشاء الی الصراط المستقیم فصل سیم از باب بیست و دوم ساطور در جواب

مخفی

مخفی میکوید این تاویلی که حضرت اخوانا فرموده اند بخاطر هیچ صاحب
شعور نمیرسد وطبع سلیم از قبول ان ابا دارد واما چون حضرت اخوان
مست محبت این طایفه شده در مقام اصلاح حال این طایفه
هر چه بخاطرش میرسد میکوید وبر قبح ان مطلع نمیشود و نداسته
که میان موسی وهارون وموسی وخضر جنکی نبوده وبر تقدیر تسلیم
شعر چه معنی میشود چرا که مثلیت هارون وخضر با موسی مشروط
باین نیست که چون بیرنکی اسیر رنك شود ونیافته اند که این کفتکوها
بنابر قول بوحدت وجود است که این طایفه قایل بان شده اند
واین تاویل دیکر که بمرك وجنون تکلیف بر طرف میشود بسیار
بی وجه وبی صورت است چنانکه بر صاحب طبع سلیم وراه
مستقیم پوشیده نیست وانکار اینکه اینجماعت عاشق مجازی
بزنان ودختران وپسران را کمال میدانند وجهی ندارد اکر
چنانچه حضرت اخوانا تتبع کتب این طایفه نمایند در این باب خاطر
جمع خواهد شد قاضی میر حسین در شرح عاشقی به پیران این طایفه

افترا انگیده و پیشتر گفتیم که چون تواند بود که شخصی دیوانه باشد
و این نوع افتراها در کتاب خود نقل نماید والله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم **فصل اول از باب بیست و هفتم در اصل
رسالهٔ میگوید** بهر حال ای دوستان علی بن ابی طالب تا کی کلام
این طایفه را باز بین و تاویلات دور نمایید که چنانچه این
معقول باشد همه مذهبها را یکی میتوان کرد بهر حال از خدا شرم
کنید و از پیغمبر و اهل بیت خجل شوید و از پیران خانقاهی که
غولان راه دین اند که زنادقه گشته پیروی علمایی که نایبان
ائمه اند بنمایید **رباعی** ده صفتی چند که پیران نوانند جشنی
بکشا که جمله شیطان نوانند بپرهیز کن از جمله دشمنان که این قوم
پنهان شده در کمین ایمان نوانند این قوم که در صومعه رقصان
شده اند از مسجد و مدرسه گریزان شده اند این قوم ز اساس
حق گریزان گشته در گوشهٔ خانقاه پنهان شده اند ای
عزیزان ظاهرا بعضی فریب این طایفه از این راه خورده اند که

در کتابهای

در کتابهای خود هم از تقوی و ورع و زهد بسیار ذکر کرده اند
و طریق مجاهده با نفس بیان نموده اند و علاجها از برای
هر یک از مرضهای نفس یاد کرده اند که نص فی همین است
و خبر از اعتقادات باطل ایشان ندارند و غافل شده اند که در
همه مذهب ریاضت کشان و جهاد کنندگان با نفس میباشند
خصوصا در میان نصرانیان مثل فرنگی و ارمنی و دلیل دیگر بر
بطلان مذهب این جماعت آنکه ایشان قایل بوحدت وجود شده
و گمان کرده اند که غیر خدا چیزی نیست و هر چه هست عین خداست
و تشبیه به دریا و موج میکنند یعنی حق تعالی بمنزلهٔ دریاست
و خلق بمنزلهٔ موج دریا و میگویند اگرچه موج در خیال
غیر دریاست اما در واقع عین دریاست و آنچه از مذهب ائمه
ما معلوم است بطلان این قول است و ظاهرا که تابعان
متصوفه این اعتقاد را از نصرانیان فرا گرفته باشند
و از شخصی شنیدم که از بعضی از ریاضت کشان ارمنی نقل

میکرد که میگفته که مذهب ما در وحدت وجود مثل گوشه نشینان
شماست و خود از بعضی ریاضت کشان فرنگ در بغداد
شنیدم که اظهار اعتقادی مینمود که عین اعتقاد این جماعت
خاتمه در بیان طریقهٔ نوربخشیه که پیروان حاج بدان
مینازند و شیعیان را فریب میدهند که این طریقه معروف
کرخی است و او دربان حضرت امام رضا علیه السلام بوده سلسلهٔ
نوربخشی مرید اسحق ختلانیست و اسحق مرید محمود مزدقانیست
و محمود مرید علاء الدوله سمنانیست و علاء الدوله مرید
عبد الرحمن اسفراینیست و عبد الرحمن مرید نجم الدین
کبریست و نجم الدین مرید عمار یاسر بدلیست و عمار مرید
ابو نجیب سهروردیست و ابو نجیب مرید احمد غزالیست
و احمد مرید ابو بکر نساج است و او مرید علی کاتب است و علی
مرید ابو علی رودباریست و ابو علی مرید جنید بغدادیست
و جنید مرید سری سقطی است و سری مرید معروف کرخیست

ای دوستان

ای دوستان اهل بیت نظر کنید و ببینید که پیروان حاج
چه پیران اختیار نموده اند و طریقهٔ اهل بیت را که علمای
دین ما روایت نموده اند واگذاشته و طریقهٔ دشمنان
اهل بیت را پیش گرفته اند اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات
الشیاطین و اعوذ بالله ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم
تمت بعون الله تعالی **فصل دوم از باب بیست و سیم مخفی
میفرمایید** در اینکه کثیری غولان راهند و از خدا و رسول
خبری ندارند حرفی نیست و بر همه کس لازم است که از ایشان
و اقوال و افعال ایشان دور باشند و همیشه غولان راه از
طرفین بوده و هستند و بر مرید راه حق سبحانه و تعالی
لازم است که پیروی شخصی کند که ظاهرش بانوار شرع
آراسته باشد و باطنش از کدورات نفسانی پیراسته
باشد و طریقهٔ اهل بیت را شعار و دثار خود ساخته لحظه
از مکاید نفس ایمن نباشد و الیوم اینمعنی بغایت کم یابست

که اولیائی تحت قبائی لا یعرفهم غیری بلکه شروع نیست علما را
مطالعهٔ اکثر کتب صوفیه چون جمعی از اهل تصوف که سنی
بوده اند و شیعه و سنی بیکدیگر مخلوط شده اند و شیعیان
نیز اظهار تقیه کرده اند بلکه بر همهٔ ایشان لازم است که طلب
علوم دینیه از علمای فقه الله بکنند و بعد از تحصیل علوم مشغول
تصفیهٔ نفس بریاضات و مجاهدات شوند در خدمت
پیری کامل و سخنان وحدت وجود و غیر آن را بر زبان جاری
نسازند زیرا که این سخنان بحسب ظاهر کفر است و زندقه
و محملهای او بسیار دقیق است و هر کس نمیتواند یافت تا آنکه
فضلای علما که قایل بان شده اند مثل مولانا جلال الدین
و مولانا شمس الدین محمد خضری و غیر ایشان معلوم نیست که
فهمیده باشند زیرا که درک این معانی فوق عقلست و تا نور
کشف بعد از ریاضات بسیار و مجاهدات بیشمار دست
ندهد بوئی از آن نمیتوان برد و شیخ بهاء الدین رحمه الله مجملی

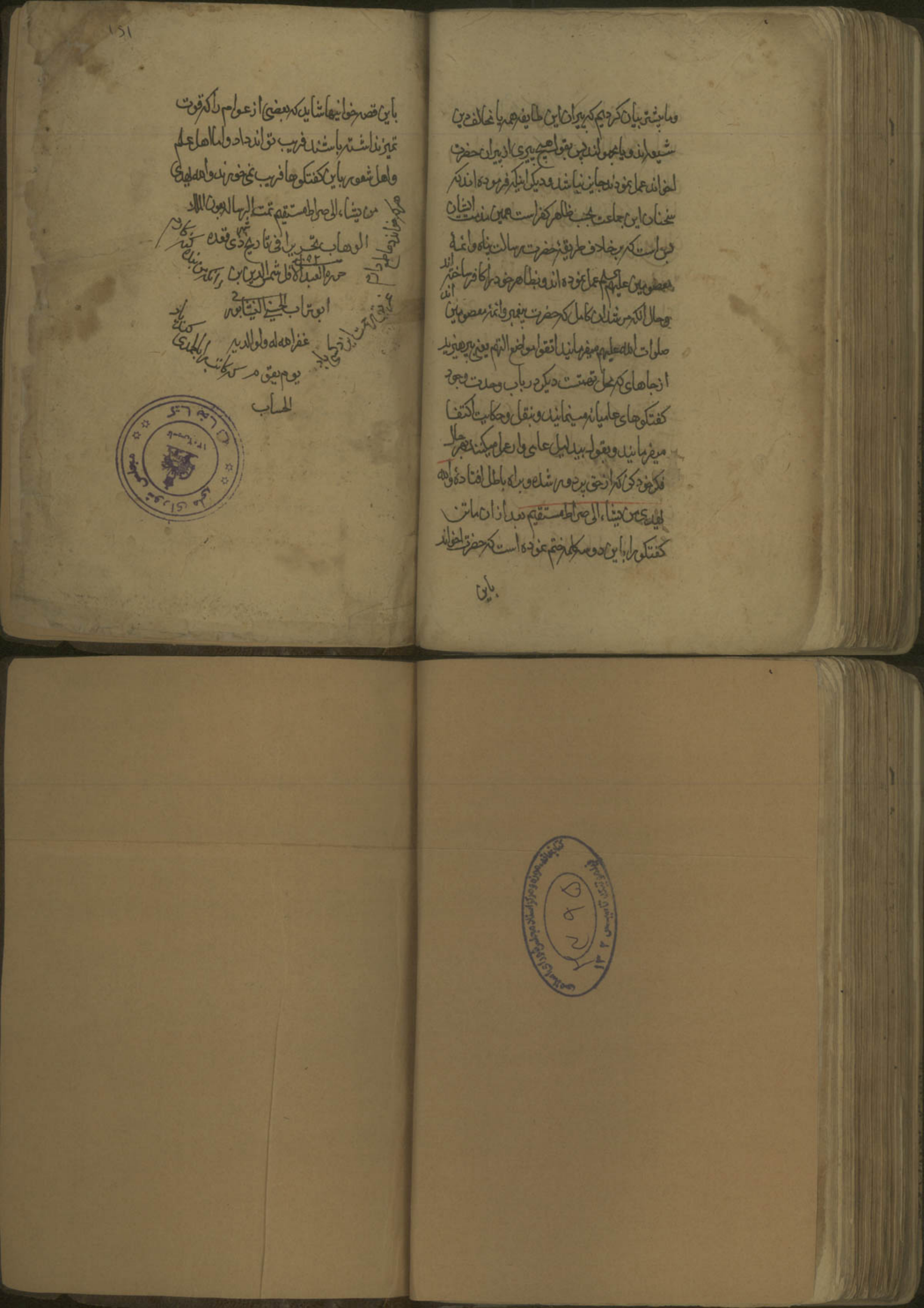
ازین

ازین معانی بیان کرده است در شرح چهل حدیث و فرموده
این حقیر از شیخ معظم شنیدم که حدیث کمیل که مستند
صوفیه است در وحدت وجود صحیح است فرمودند که از آن
گذشته است که شک در آن توان کرد و از آنجمله شیخ عبد الرزاق
تصحیح او نموده و از شیخ نور الدین عبد الصمد نطنزی نقل
کرده است و ایشان از معظم علمای شیعه اند و حالات
ایشان از آن گذشته است که شرح توان کرد گفتم که شرح
فرمایید گفتند تا کسی ریاضات بسیار نکشد بان نمیتواند
رسید و نقل کرد که روزی یکی از فضلای این شهر که مولانا
خواجه جان نام دارد نزد من آمد که من دی شب فکر بسیار
کردم تا معنی وحدت وجود را یافتم من در جواب گفتم که اخلاق
پیر شما کیست گفت هیچ گفتم پس این معنی که شما یافته اید غیر
معنی است که صوفیه میگویند زیرا که همه متفق اند که اگر کسی پیر
کاملی داشته باشد و چهل سال در خدمت او ریاضت کشیده

باشد ممکن است که بوی کشف شده باشد شما که پیر ندارید
و ریاضت نکشیده اید البته آنچه یافته اید غیر آن چیز است
که صوفیان میگویند نقل میکنند که مبادا کار مشکل شود مطلبش
این بود که مبادا ما را باید حکم بکفر و نجاست شما کردن
و اگر بعضی از سخنان شیخ عطار یا مولانا را شخصی مطالعه
نماید که در زهد و موعظه است نسبت بعوام قصوری ندارد
اگر چه اجتناب اولی است که مبادا بلغزد اما علما هرچند
بیشتر نقل کنند و بیشتر مطالعه کنند از برای ایشان
بهتر است و اگر درین میان گفتگوها از یاد تو رفته باشد
امید که نگیرند و حمل بر تعصب و عناد نفرمایند بلکه محض
رضای الهی دانند فیما نعلم هرچند که خود معترف بتقصیر
و همه عمر اینست که حیران و در مانده ایم امید داریم که حق سبحانه تعالی
همه را هدایت نماید و باحسن طرق فایز گرداند بجاه محمد
و آله الطاهرین فصل چهارم از باب بیست و سیم ما تن در جواب

محشی میگوید

محشی میگوید این گفتگوئیست که حضرت آخوند پیشتر نموده اند
و جوابش از این آنست که حق آنست که علما بر دو قسم میباشند
طایفهٔ از ایشان که بر نهج شرع راسته باشند هادیان
دین اند و امنای رب العالمین و طایفهٔ دیگر که بمحبت دنیا
مبتلا گشته پیروی نفس اماره مینمایند مخربان و مفسدان
دین اند و اما تابعان حلاج و بایزید همگی غولان راه اند
حق تعالی شیعیان اهل بیت را از شر این طایفه نگاه داری
نماید و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم دیگر ماتن
در جواب محشی میگوید گفتگوهای حضرت آخوند همه
نقیض یکدیگرند پیش از این مذکور ساخت که طریقهٔ این جماعت
متواتر است پس هرگاه متواتر باشد چه حاجت به پیر کامل است
و اگر فرض کنیم که پیر کامل در طریق ریاضات و مجاهدات
در کار باشد باید که بقول پیر عمل نکنند مگر پیری که پیران
او تا بحضرت پیغمبر یا امام علیه السلم همه کامل و صلحا باشند



ومابیشتر بیان کرده‌ایم که پیران این طایفه همه یا مخالف دین
شیعه‌اند و یا مجهول‌اند چون بقول هیچ پیری از پیران حضرت
لخوانند عمل نمودن جایز نباشد و دیگر اینکه فرموده‌اند که
سخنان این جماعت بحسب ظاهر کفر است همین است ایشان
دین است که برخلاف طریقه حضرت رسالت پناه و ائمه
معصومین علیهم السلم عمل نموده‌اند و بظاهر خود را کافر ساخته‌اند
و حال آنکه هر شخص کامل که حضرت پیغمبر و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم میفرمایند اتقوا مواضع التهم یعنی بپرهیزید
از جاهای که محل تهمت دیگر در باب وحدت وجود
گفتگوهای عامیانه مینمایند و بنقل و حکایت اکتفا
میفرمایند و بقول بیدلیل عامی [illegible] عمل میکنند هر جا
فکر خود کن که از حق بر دور شده و براه باطل افتاده و الله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم بعد از آن ما این
گفتگو را باین دو سه کلمه ختم نموده است که حضرت الخوانند

باین

باین قصه خوانیها شاید که بعضی از عوام را که قوت
تمیز نداشته باشند فریب توانند داد و اما اهل علم
و اهل شعور باین گفتگوها فریب نمیخورند و الله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم تمت الرساله بعون الله
الوهاب تحریرا فی تاریخ ذی قعده سنه ۱۰۹۲
حرره العبد الاقل شمس الدین بن [illegible]
ابوتراب الحسینی النیشابوری
غفر الله له و لوالدیه
یوم یقوم [illegible]
الحساب

